

10

۲ □ تاریخ شیعه در شام

۲ □

۴ □ تاریخ شیعه در شام

فهرست مطالب

مقدمه	۷
فصل اول: سرزمین شام و جغرافیای طبیعی آن	۹
سرزمین شام	۱۱
فصل دوم: اساس نام‌گذاری شیعه	۱۷
معنی شیعه	۱۹
نامهایی که در طول تاریخ بر شیعیان اطلاق شده است	۲۴
فصل سوم: تشیع در سواحل شام	۲۷
آغاز ظهور شیعه در سواحل شام	۲۹
ادوار تاریخی که شیعیان در سواحل شام سپری کردند	۳۹
۱- دوره شکوفایی	۳۹
دولت تنوخیان در لاذقیه	۴۰
محمد بن اسحق	۴۴
حسین بن اسحق برادر محمد	۴۷
علی بن ابراهیم بن یوسف الفصیح (ابوالحسین)	۴۹
آل عمّار قاضیان طرابلس	۵۴
ابو عبدالله طلیطلی (شیخ عالم)	۸۴
حیات فرهنگی در دوران آل عمّار	۸۶

۶ □ تاریخ شیعه در شام

- دولت اسماعیلیان در مصیاف ۹۶
- حیات فرهنگی در دوران امارت اسماعیلیان ۱۱۴
- امیر مزید حلّی اسدی ۱۱۵
- راشد الدین سنان ۱۱۹
- شمس الدین الطیبی ۱۲۱
- حسن بن احمد بن علی مُعَدَّل ۱۳۱
- ۲- پیامدهای دشوار ۱۳۲
- ۳- دوره تجدید حیات ۱۳۹
- نخست: جهت‌گیری دینی ۱۵۱
- اهتمام به ساخت مساجد ۱۵۱
- مبارزه با خرافات و عاداتهای ناروا ۱۵۲
- مبارزه با تبعیضات عشیره‌ای ۱۵۲
- دوم: جهت‌گیری ادبی ۱۶۳
- ۱- گسترش آموزش ۱۶۳
- ۲- مجله عرفان ۱۶۴
- ۳- پیدایش روزنامه‌ها و مجلات در نواحی ساحلی سوریه .. ۱۶۶
- ۴- تأسیس انجمنهای شیعی در سواحل و نقش آنها در احیای ۱۶۶
- مذهب جعفری ۱۹۹
- جمعیت خیریه اسلامی جعفری ۲۰۷
- انجمن بانیاس ۲۳۳
- انجمن خیریه اسلامی جعفری در طرطوس ۲۳۳
- شعبه انجمن خیریه اسلامی جعفری در صافیتا ۲۳۶
- فصل چهارم: معرفی برخی از شخصیت‌های شیعه در ساحل و تألیفات آنها .. ۲۴۳

مقدمه

نگارش تاریخ شیعه در باره نواحی ساحلی شام آسان نیست، زیرا منابع تاریخی جز با اشاراتی گذرا به این موضوع نپرداخته‌اند و آن که در این موضوع تاریخی تحقیق کند مانند کسی است که شیبی تاریک در کشتزاری وسیع در پی یافتن دانه‌های تسبیحی بگردد که نخ آن سالها پیش پاره شده باشد.

اگر منابع تاریخی را که در این تحقیق به ما کمک می‌رساند می‌یافتیم، کار ما می‌توانست آسان باشد و این پژوهش در مرحله بالاتری از موفقیت باشد ولی متأسفانه این منابع فراهم و در دسترس و یا موجود نیستند. همچنین کسی را نیافتیم که در این موضوع مهم تاریخی، چه در قدیم و یا جدید، کار کرده باشد. بنابراین، ما با چنین وضعیتی در مسیری بسیار ناهموار که پیش از این کسی در آن قدم نگذاشته است، حرکت می‌کنیم؛ به طوری که کار ما را فقط تلاشی بسیار ناچیز می‌گرداند که نوری را بر تاریکی موضوع تاریخ شیعه در سواحل شمالی شام و کوهستانهای غربی آن می‌اندازد.

این پژوهش، که پیشاپیش به ابتر و ناقص بودن آن اعتراف می‌کنیم، پیرامون موضوعات زیر بحث می‌کند:

نخست - آشنایی با حدود سرزمین شام در قدیم و به خصوص سواحل شام.

دوم - اساس نام‌گذاری شیعه و نامهایی که در مراحل تاریخی مختلف بر آنها اطلاق می‌شد.

سوم - دوره‌های تاریخی که شیعیان سواحل شام و کوهستانهای غربی

۸ □ تاریخ شیعه در شام

آن از سر گذرانده‌اند این دوره‌ها عبارتند از:

- دوره پیدایش و شکل‌گیری.

- دوره شکوفایی.

- دوره پیامدهای سخت و دشوار

- تجدید حیات

چهارم - تأسیس انجمنهای خیریه اسلامی جعفری در مناطق ساحلی

سوریه و نقش آنها در احیاء مذهب جعفری.

اگر این بررسی کوتاه، آن چه را که ما در نظر داشتیم، محقق نساخت،

پیش از این عذر خود را بیان کردیم و امیدواریم خواننده گرامی پوزش ما را

بپذیرد. ولی ما به این تلاش مختصر بسنده نکرده، بلکه، برای خدمت به

حقیقت و تاریخ، بحث و تحقیق در این زمینه را ادامه خواهیم داد تا به

هدف مورد نظر برسیم. والله ولی التوفیق.

لاذقیه، اول رمضان ۱۴۱۱ هـ.

۱۶ آذر ۱۹۹۱ م.

فصل اول

سرزمین شام و جغرافیای طبیعی آن

۱۰ □ تاریخ شیعه در شام

سرزمین شام

سرزمین شام در اقلیم سوم واقع شده است که از شرق شروع شده، از شمال چین گذشته و سپس از هند و سند و کابل و کرمان و سیستان و فارس و اهواز و عراق عرب و عراق عجم و شام و مصر و اسکندریه و ... عبور می‌کند و به اقیانوس اطلس منتهی می‌شود.^۱

بعضی گفته‌اند: شام در اقلیم پنجم واقع شده است.^۲ در علت نام‌گذاری آن به شام اختلاف است. ابوبکر انباری گفته: «در اشتقاق نام آن دو وجه وجود دارد. ممکن است این نام گرفته شده از دست شوم و بدیمن که همان دست چپ است، باشد. و ممکن است که صیغه «فَعْلَى» از ماده «شُوم» باشد.

ابوالقاسم گفته است: گروهی از دانشمندان لغوی گفته‌اند جایز است که بدون همزه باشد و گفته شود: شام... و بدین ترتیب جمع شامه - به معنی خال سیاه، و نیز لکه‌های سیاهی که در ماه دیده می‌شود - باشد که به جهت فراوانی روستاها و قریه‌های آن و نزدیکی آنها به یکدیگر که شباهت به شامات می‌رساند، بدین نام نامیده شده است.^۳

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، دار صادر بیروت، ۱۹۵۵، ج ۱، ص ۲۹؛ همچنین ر.ک: قزوینی آثار البلاد و اخبار العباد، دار صادر، ص ۱۳۷.
۲- مسعودی، مروج الذهب، دارالرجاء، قاهره، ۱۹۳۸، ج ۱، ص ۷۲.
۳- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱۱، ص ۳۱۱؛ شامات به لکه‌های سیاه و سفید بر روی ماه گفته می‌شود.

۱۲ □ تاریخ شیعه در شام

کلبی گفته است: «سرزمین شام، شام نامیده شد به جهت لکه‌های سیاه و سفیدی که در زمین آن، خاک، بقاع و سنگها و گیاهان و درختان آن وجود دارد»^۱.

و گفته شده است: «شام نامیده شد زیرا قومی از بنی کنعان بن حام از سمت چپ به این ناحیه آمدند، زیرا این سرزمین در سمت چپ کعبه قرار دارد»^۲.

و برخی دیگر از جمله شرقی بن قُطامی گفته‌اند: «سرزمین شام به نام سام بن نوح شام نامیده شد، زیرا او اولین کسی بود که در آن جا ماند و سکونت گزید و زمانی که اعراب در آن جا ساکن شدند بدیمن می‌دانستند که به این سرزمین «سام» بگویند. پس گفتند: شام^۳؛ و یا به جای سین، شین قرار دادند تا تلفظ عجمی آن را (به عربی) تغییر دهند»^۴.

علامه مرحوم عیسی اسکندر معلوف همین قول را برگزیده و در سخنرانی خود که در تالار مجمع علمی عربی در دمشق در شب جمعه ۲۷ اکتبر سال ۱۹۲۰ میلادی ایراد کرد آن را اعلام کرد و گفت: «سرزمین عزیز شام منسوب به سام بن نوح است و در نام‌گذاری، شام گفته شده است زیرا جای سین و شین در زبانهای هم‌خانواده شرقی عوض می‌شود»^۵.

یاقوت حموی گفته است که او در برخی از کتابهای ایرانیان در ذکر داستان سنحاریب خوانده است که بنی اسرائیل بعد از مرگ سلیمان پسر

۱- مسعودی، المختار من مروج الذهب، وزارت فرهنگ، دمشق، ۱۹۸۸، سفر دوم، ص ۵.
۲- ابوالفداء، تقویم البلدان، پاریس ۱۸۴۰، تحقیق بارون دیسلان، ص ۳۳۴، تشاموا = يتاسروا: از سمت چپ آمدن.
۳- مسعودی، المختار من مروج الذهب، سفر ثانی، ص ۵.
۴- یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱۱، ۳۱۱.
۵- مجله مجمع علمی عربی، دمشق، ج ۱۱، تشرین دوم، ۱۹۲۱، ص ۳۴۱.

سرزمین شام و جغرافیای طبیعی آن □ ۱۳

داوود علیهم السلام از هم پاشیدند دو سبط و نیمی از سبط دیگر به بیت المقدس رفتند که از جمله آنها سبط داوود بود، و نه سبط و نیمی از سبط دیگر که باقی مانده بودند به شهری که «شامین» خوانده می شد آمدند و بدین سبب این سرزمین، شام نامیده شد و این شهر در فلسطین واقع است که محل تجارت اعراب است و انبار آنها در آن جا بود.

«نام اولیه شام، «سوری» بود. عربها «شامین» را به شام مختصر کردند و نام شام بر تمام این نواحی غلبه یافت»^۱.

و از اقوال دیگر این است که این سرزمین شام نامیده شد زیرا که در سمت چپ کعبه است.^۲

حدود شام، طول آن از فرات تا عریش و عرض آن از کوههای طيء تا دریای روم [مدیترانه] است.^۳

شیخ عبدالغنی نابلسی در اشعار خود حدود آن را چنین بیان می کند: «و حدود شام، طولش از عریش تا سرزمین نیکوی فرات است؛ و عرض آن گفته شده از پل مسیح تا طرطوس در سرزمین بنی مراد است؛ و همچنین از یافا تا معان کشیده شده و همه این نواحی شام است»^۴. و در باره شام گفته شده که آن «اقلیم اخبار است»^۵.

۱- یاقوت حموی، همان، ج ۱۱، ص ۳۱۱؛ مقدسی، *احسن التقاسیم*، آوریل، ۱۹۰۴، چاپ دوم، ۱۵۲.

۲- یاقوت حموی، همان، ج ۱۱، ص ۳۱۱؛ بغدادی، *مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع*، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۳ / ۱۹۵۴، ج ۲، ص ۷۷۵.

۳- اصطخری، *مسالک و ممالک*، تحقیق دکتر محمد جابر عبدالعال حسینی، قاهره، ۱۳۸۱ / ۱۹۶۱، ص ۴۳.

۴- *مجله مجمع علمی عربی*، دمشق، ج ۱، تشرین دوم ۱۹۲۱، ص ۳۴۱.

۵- قزوینی، *آثار البلاد*، ص ۱۰۶.

۱۴ □ تاریخ شیعه در شام

گفته‌اند از ویژگیهای شام این است که هیچ‌گاه از اولیاء ابدال که خدا به واسطه آنها ترحم می‌کند و به دعای آنها از مردمان در می‌گذرد خالی نمی‌ماند، یعنی کسانی که تعداد آنها از هفتاد نفر بیشتر و کمتر نمی‌شود و هرگاه یکی از آنها می‌میرد از میان مردم کسی جایگزین او می‌شود و محل سکونت آنها کوه لکام است.^۱

شام به داشتن سرزمینهای بسیار و آبادیها و شهرهای بزرگ توصیف شده است و پیشینیان آن را به پنج جُند یا کوره تقسیم کرده بودند: جند فلسطین، جند اردن، جند حمص و جند قنسرین و عواصم.^۲

و برخی جغرافی‌نویسان به جای عواصم، جند دمشق را ذکر کرده‌اند.^۳ و بعضی از آنها جندهای شام را این طور گفته‌اند: فلسطین، حوران، غوطه، حمص، قنسرین.^۴

و برخی دیگر آنها را شش جند دانسته‌اند: قنسرین و حمص و دمشق و اردن و فلسطین و شراه.^۵

جند دمشق نواحی حوران، بصری، اذرعات، عمان، بعلبک، صیدا، بیروت، طرابلس و سایر شهرها و قریه‌ها و دژهای تابع و واقع در این شهرها را دربر می‌گیرد.^۶

۱- اصطخری - کتاب الأقالیم.

۲- ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۳۴.

۳- غرس الدین خلیل بن شاهین ظاهری، کتاب زیبة کشف الممالک و بیان الطرق و المسالک، تحقیق پولس راین، پاریس ۱۸۹۴، ص ۴۱.

۴- مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۱۵۴.

۵- مقدسی، همان، ص ۱۵۴.

۶- ابن شداد، الاعلاق الخطیره، منشورات المعهد الفرنسی بدمشق، تحقیق سامی الدهان، دمشق ۱۹۶۳، ص ۲۰.

سرزمین شام و جغرافیای طبیعی آن □ ۱۵

شهرهای ساحلی شام که ثغور دریایی نامیده می‌شدند عبارتند از: سواحل جند حمص شامل انطرطوس، بانیاس، لاذقیه، جبلة و هریاده. سواحل جند دمشق شامل عرقه، طرابلس، جُبیل، بیروت، صیدا، حصن الصرْفند و عدنون^۱.

پهنه سواحل شام وسیع است و در طی مراحل مختلف تاریخی که بر سرزمین شام گذشته و پیش از آن که در تاریخ ۳۱ آوریل ۱۹۲۰ به شکل کنونی خود درآید، دستخوش تغییرات بسیاری شده است. لذا بررسی تاریخی ما محدود به سواحل شمالی شام و کوهستانهای غربی آن می‌باشد. این محدوده جغرافیایی را «مملکت طرابلس» و یا «ایالت طرابلس» احاطه کرده است. باید گفت نواحی کنونی سواحل شمالی شام مدت زمان طولانی تابع طرابلس بود، به طوری که برای ما ممکن نیست تاریخ این نواحی را در طی این دوران طولانی از تاریخ طرابلس جدا کنیم.

۱- ابن خردادبه، مسالک و ممالک، ص ۲۵۵.

۱۶ □ تاریخ شیعه در شام

بازگشت به فهرست

فصل دوم

اساس نام گذاری شیعه

۱۸ □ تاریخ شیعه در شام

معنی شیعه

«شیعه، گروهی هستند که بر کاری اجتماع می‌کنند. هر قومی که بر کاری اجتماع کنند شیعه هستند. و هر قومی که امر آنها یکی باشد و از آراء یکدیگر پیروی کنند، شیعه هستند»^۱.

همچنین، شیعه به معنی پیروان و یاران یک فرد و جمع آن شیعی است^۲. شیعه یعنی فرقه^۳.

واژه شیعه بر کسانی اطلاق می‌شود که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیروی کرده‌اند و به امامت و خلافت ایشان از طریق نص و وصیت چه آشکار و چه پنهان، قایل شده‌اند و معتقدند که امامت از فرزندان او خارج نمی‌شود، و اگر خارج شود به واسطه ظلم از ناحیه دیگران و یا به جهت تقیه از جانب خود آنهاست^۴ و در قول به وجوب ثبوت عصمت ائمه از گناهان کبیره و صغیره، اتفاق نظر دارند و نیز برآنند که امامت رکنی از ارکان دین است و بر نبی اکرم (ص) روا و جایز نیست که

۱- ابن منظور، *لسان العرب*، ماده شیعه.

۲- همان.

۳- همان.

۴- شهرستانی، *الملل والنحل*، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲۰ □ تاریخ شیعه در شام

از آن غفلت کرده و به مردم واگذار د^۱. کلمه شیعه که اشاره به پیروان امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارد، در احادیث متعددی از نبی اکرم (ص) نقل شده است.

در کتاب *مالی* از ابن عباس روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود: «در روز قیامت شیعیان علی رستگارند. ای علی من از تو هستم و تو از من هستی؛ روح تو روح من است و شیعه تو شیعه من است؛ دوستان تو دوستان من هستند، هر کس آنها را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس با آنها کینه‌توزی کند با من کینه‌توزی کرده و هر که با آنها دشمنی کند با من دشمنی کرده است؛ ای علی، عیوب و گناهایی که بر شیعیان توست بر آنها بخشیده می‌شود و من فردای قیامت شفاعت‌کننده آنها خواهم بود هنگامی که در مقام محمود برخیزم پس آنها را به این امر بشارت ده؛ ای علی، شیعیان تو شیعه خدا هستند و یاران تو یاران خدا و حزب تو حزب خداست و حزب خدا رستگاراند»^۲.

و در کتاب اربعین از انس بن مالک روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود: وقتی روز قیامت فرا برسد منادی بانگ می‌زند: ای علی، ای ولی، ای سرور، ای صبرکننده، ای دیندار، ای والی، ای هدایت‌کننده، ای زاهد، ای پاک و ای طاهر، تو و شیعیانت بدون حساب به بهشت بروید»^۳.

حاکم در *شواهد التنزیل* با روایتی از امام علی علیه السلام نقل کرده است: «رسول خدا (ص) در حالی که من او را به سینه‌ام تکیه داده بودم قبض روح شد، او گفت: ای علی آیا این سخن خدای متعال را نشنیده‌ای: «کسانی که

۱- ابن العربی، *تاریخ مختصر الدول*، ص ۹۷.

۲- به نقل از: حافظ رجب برسی، *مشارقی انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین*، ص ۴۵.

۳- همان، ص ۴۷.

اساس نام‌گذاری شیعه □ ۲۱

ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها بهترین مردمان هستند». اینان شیعیان تو هستند، میعادگاه من و شما حوض [کوثر] است و آنها در حالی که پیشانیهایشان [از نور ایمان] سفید است فرا خوانده خواهند شد»^۱.

به طوری که در صفحه ۹۶ کتاب *الصواعق المحرقة* آمده است، دیلمی روایت کرده که: رسول خدا (ص) فرمود: «ای علی، خداوند، تو و فرزندان و ذریه تو و اهل و شیعیان و دوستان شیعیان تو را، بخشود، بر تو بشارت باد...»^۲.

پیروان اهل بیت علیهم السلام نیز بر خودشان نام شیعه را اطلاق می‌کردند.

دینوری نقل می‌کند که علی بن ابی طالب علیه السلام زیاد بن ابیه را والی نواحی فارس گردانید. زمانی که به سوی صفین حرکت کرد، معاویه نامه‌ای تهدیدآمیز به زیاد بن ابیه نوشت، زیاد در بین مردم شروع به سخن گفتن کرد و گفت: پسر خورنده جگرها و سردسته منافقان به من نامه نوشته و مرا تهدید می‌کند، در حالی که میان من و او پسرعموی رسول خدا (ص) همراه با نود هزار سرباز مسلح از شیعیانش قرار دارد، به خدا قسم او اگر آهنگ من کند مرا شمشیر زنده‌ای پر صلابت خواهد یافت»^۳. پس از انعقاد صلح میان امام حسن علیه السلام و معاویه، اولین کسی که با امام حسن - علیه السلام - ملاقات کرد و او را برای کاری که انجام داده بود، سرزنش کرد و به بازگشت و ادامه جنگ فرا خواند، حُجْر بن عَدی بود، که به امام علیه السلام گفت: «ای پسر رسول خدا، دوست داشتم قبل

۱- محمد حسین کاشف الغطاء، *اصل الشیعه و اصولها*، ص ۸۷.

۲- ابن حجر، *الصواعق المحرقة*، المطبعة المیمنیة، قاهره، ۱۳۲۴ هـ.

۳- ابو حنیفه دینوری، *اخبار الطوال*، وزارت فرهنگ، دمشق، ۱۹۸۶، ص ۲۱۱.

۲۲ □ تاریخ شیعه در شام

از این که این وضع را ببینم، مرده بودم. ما را از عدالت به سوی جور و ستم خارج کردی و ما حقی را که بر آن بودیم رها کردیم و در باطلی که از آن می‌گریختیم، داخل شدیم و چیز بی‌ارزشی را پذیرفتیم که شایسته ما نبود» سخنان حجر بر امام حسن علیه‌السلام سنگین آمد و فرمود: «من خواسته بیشتر مردم را در صلح دیدم و دیدم که از جنگ رویگردان هستند و من دوست نداشتم که آنها را به چیزی که دوست ندارند، وادار سازم. پس برای جلوگیری از کشته شدن شیعیانمان صلح کردم و این جنگها را به زمان دیگری انداختم و خداوند هر روز به مقتضای حکمت اراده خاصی دارد.

حجر از نزد امام حسن علیه‌السلام خارج شد و همراه با عبیده بن عمرو به نزد امام حسین علیه‌السلام آمده و گفتند: ای ابا عبدالله، ذلت را به بهای از دست دادن عزت خریدید، و کم را پذیرفته و بسیار را رها کردید، امروز را از ما اطاعت کن و تمام روزگار از ما نافرمانی کن، حسن و آن چه را در باره این صلح تصمیم گرفته رها کن و شیعیانت از کوفیان و دیگران را به گرد خود جمع کن، و من و این دوستم را بر مقدمه لشکر بگمار. پس پسر هند چیزی نمی‌فهمد مگر زمانی که ما با شمشیرهایمان او را بکوبیم^۱.

یعقوبی در تاریخش نقل می‌کند:

زمانی که امام حسن علیه‌السلام درگذشت و این خبر به شیعه رسید، در کوفه در خانه سلیمان بن صرد جمع شدند که در میان آنها بنی جعد بن هبیره نیز بودند آنها نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام نوشته و به او به جهت مصیبتش در وفات حسن علیه‌السلام تسلیت گفتند:

۱- همان، ص ۲۱۳.

اساس نام‌گذاری شیعه □ ۲۳

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. به حسین بن علی از شیعیان او و شیعیان پدرش امیرالمؤمنین، سلام بر تو و حمد و ستایش خدایی را که به جز او خدایی نیست.

اما بعد، خبر وفات حسن بن علی به ما رسید. سلام بر او روزی که به دنیا آمد و روزی که درگذشت و روزی که زنده برانگیخته شود. خدا او را پیامرزد و حسناتش را بپذیرد، و او را به پیامبرش ملحق سازد و اجر تو را در مصیبت او دوچندان گرداند و مصیبت تو را بعد از او جبران کند که ما اجر این مصیبت را از خدا می‌خواهیم، و همه ما به سوی او باز می‌گردیم، مصیبتی که به واسطه درگذشت پسر وصی و پسر دختر پیامبر، پرچم هدایت و نور بلاد که امید اقامه دین و بازگرداندن سیره صالحین به او بود، بر این امت و به خصوص بر تو و این شیعیان وارد شد، بسیار عظیم است، خداوند تو را رحمت کند، در مصیبتی که به تو رسیده صبر کن که صبر نشانه‌ای از عزم در کارها است. به درستی که تو خلف گذشتگان هستی و خداوند رشد و هدایتش را به کسی می‌دهد که به هدایت او راه جوید و ما شیعیان تو هستیم که در مصیبت تو، مصیبت زده‌ایم، و به اندوه تو اندوهناک و در شادی تو شاد، به سیره تو رفتار کرده و منتظر امر تو هستیم. خداوند شرح صدر به تو دهد و نامت را بلند گرداند و صبرت را زیاد نماید، گناهت را بیامرزد و حَقَّت را به تو باز گرداند.^۱

۱- تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، ۱۳۷۹ / ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۲۲۸.

نامهایی که در طول تاریخ بر شیعیان اطلاق شده است:

در طول تاریخ، نامهای متعددی بر شیعیان اطلاق شده است که عبارتند از:

اول - رافضیان: این مشهورترین و متداولترین نامی است که بر شیعیان اطلاق شده است.

«رافضی کسی است که هر چیزی را که از پذیرفتن آن ننگ و عار دارد، مانند رفض و جبر به دور اندازد، رافضیان خودشان را شیعه می‌نامند^۱».

عبدالحی بن عماد حنبلی در حوادث سال ۳۹۸ هـ چنین می‌گوید:

«فتنه دهشتناکی میان سنیان و رافضیان در بغداد روی داد، و این فتنه بالا گرفت. سپس سنیان قرآنی را که گفته می‌شد به قرائت ابن مسعود است و در آن خلاف بسیاری بود به دست آوردند. شیخ ابو حامد اسفراینی و فقیهان دستور دادند که آن را پاره پاره کرده و سپس آن را در حضور آنها سوزانیدند. نیمه شب یک رافضی شروع به ناسزاگفتن به کسی کرد که آن مصحف را سوزانده بود. او را گرفتند و کشتند، در نتیجه شیعیان قیام کردند و درگیری میان آنها و سنیان آغاز شد. ابو حامد مخفی شد و رافضیان غلبه یافتند و به نام الحاکم (خلیفه فاطمی مصر) فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای منصور! از این رو، القادر بالله (خلیفه عباسی

۱- ابو هلال عسکری، *الاوائل*، وزارت فرهنگ، دمشق، ۱۹۷۵، ج ۱، ص ۱۳۴.

اساس نام‌گذاری شیعه □ ۲۵

بغداد) به خشم آمده و سپاهی را به یاری سنیان فرستاد. رافضیان شکست خوردند و بعضی از خانه‌های آنها به آتش کشیده شد و خوار و ذلیل شدند^۱».

او همچنین در حوادث سال ۹۱۸ هـ می‌گوید: «ظهور شاه اسماعیل در این سال بود که بر پادشاهان عجم غلبه یافت و مذهب الحاد و رفض را ظاهر کرد و عقیده عجمیان را تا به امروز تغییر داد^۲».

دوم - امامیه و اثنی عشریه: امامیه کسانی هستند که قایل به نص و تعیین هستند، آنها معتقد به وجود دوازده امام هستند که نه نفر آنها از فرزندان حسین علیه‌السلام هستند. اولین آن دوازده تن علی بن ابی طالب و آخرین آنها امام حجت غائب (عج) است^۳.

سوم - مُتَأَوَّلَه و علویه: شیخ محمد تقی فقیه می‌گوید: «شیعیان در جبل عامل و بعلبک از دیرباز به نام مُتَأَوَّلَه شناخته می‌شدند و در برخی دوره‌ها به علویه معروف بودند^۴».

چهارم - «ظَنِّيَه» منسوب به کوهستان «ظنیه» یا «ضنیه» است: کوههای مشرف بر طرابلس از جهت شرق تا به امروز «ضنیه» نام داشته که در این لفظ حرف «ض» به جای «ظ» قرار گرفته است. این نام در گذشته بر این کوهها اطلاق می‌شد، زیرا مردمان آن جا از همان زمان به نام «ظنیه» معروف بودند و این نامی است که بدان مشهور شده‌اند زیرا آنان بر مذهب شیعیانند که قایل به ظن و تأویل - در تفسیر احکام شریعت اسلامی

۱- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- همان، ص ۲۱۳.

۳- دکتر عبدالله فیاض، تاریخ الامامیه، ص ۲۷.

۴- محمد تقی فقیه، جبل عامل فی التاریخ، دارالاضواء، بیروت ۱۹۸۶، ص ۳۰.

۲۶ □ تاریخ شیعه در شام

که در قرآن کریم و سنت شریف آمده - هستند^۱.

پنجم: جعفریّه: جعفریه بر کسانی که معتقد به امامت جعفر بن محمد صادق علیه السلام هستند اطلاق می شود. گشای روایت کرده که شیعیان امام صادق علیه السلام در کوفه جعفریه نامیده می شدند^۲.

ششم: نامهای دیگری نیز بر شیعیان اطلاق می شده که در سوریه و لبنان متداول نبوده مانند: قزلباش، نامی که عثمانیها بر پیروان تشکیلات صوفیانه ای می دادند که حیدر بن جنید به هنگام تأسیس طریقت تصوف جدید خودش به آن روی آورد. این کلمه به معنی «کله سرخها» است صاحب این طریقت با اختراع پوشش جدیدی برای سر سمبلی ایجاد کرد که به نام تاج حیدر معروف شد و دوازده ترک به نشانه دوازده امام داشت^۳.

«در سرزمین تورانیها و هندوستان، هر شیعه و هر ایرانی، قزلباش نامیده می شود»^۴.

۱- شیخ طه الولی، *طرابلس بین الماضي والحاضر*، جريدة اللواء اللبنانية، شماره ۳۳۸۱، تاریخ ۲۹ حزيران ۱۹۸۰.

۲- الکشی، *الرجال*، بمبئی، ۱۳۱۷، ص ۱۶۵ و نیز دکتر عبدالله فیاض، *تاریخ الإمامیه*، ص ۷۲.

۳- سید محسن الأمين، *اعیان الشیعه* ج ۱، ص ۲۰.

۴- *تاریخ الشعوب الاسلامیه* با اندکی تصرف، ۳، ۱۲۰ و شرفنامه، ۲، ۱۲۱ و نیز مراجعه کنید به: ابن الحنبلی، *درر الحجب فی تاریخ اعیان حلب*، ج ۱، ق ۱، ص ۱۰۶.

فصل سوم

تشیع در سواحل شام

۲۸ □ تاریخ شیعه در شام

آغاز ظهور شیعه در سواحل شام

همه اتفاق نظر دارند که ابوذر غفاری کسی بود که تشیع را در نواحی شام و جبل عامل^۱ منتشر ساخت ولی تاریخی برای آن مشخص نشده است.

ما می‌توانیم این تاریخ را به طور تقریبی، بین سالهای ۲۸ تا ۳۰ هجری معین کنیم، زیرا معاویه در پی درخواست عثمان در سال ۳۰ هجری ابوذر را از شام به مدینه فرستاد.

ابوذر پیش از آن که عثمان او را به شام بفرستد در مسجد رسول خدا(ص) می‌نشست و مردم به گرد او جمع می‌شدند و او مطالبی را می‌گفت که در آنها طعن بر عثمان بود. او بر آستانه در مسجد می‌ایستاد و می‌گفت: ای مردم هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که نمی‌شناسد من ابوذر غفاری هستم، من جندب بن جناده ربذی هستم. خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید که ذریه‌ای از نسل یکدیگر بودند و خدا شنوا و داناست. محمد برگزیده از نوح است، اولش از ابراهیم و بازمانده‌اش از اسماعیل است و عترت هدایت‌کننده از نسل محمد است، که شرافت یافتگانند و در میان قومی سزاوار فضل و برتری

۱- شیخ احمد رضا، *مجله عرفان*، ج ۲، ص ۲۳۹؛ شیخ محمد تقی فقیه، *جبل عامل فی التاریخ*، دارالاضواء، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۶، ص ۳۴.

۳۰ □ تاریخ شیعه در شام

هستند که آنها در میان ما همانند آسمان برافراشته و کعبه پوشیده شده یا قبله نصب شده یا خورشید روز و ماه شب یا ستارگان هدایت‌کننده و یا درخت زیتونی هستند که روغن آن روشنی می‌دهد و موجب برکت است و محمد وارث علم آدم و چیزهایی است که انبیاء به آن برتری یافته‌اند. و علی بن ابی طالب وصی محمد و وارث علم اوست. ای امتی که بعد از پیامبرش حیران و سرگردان شده‌اید آگاه باشید، اگر مقدم می‌داشتید آنچه را که خدا مقدم داشته و به عقب می‌انداختید آنچه را خدا به عقب انداخته و به ولایت و وراثت اهل بیت پیامبرتان اقرار می‌کردید از بالای سر و زیر پاهایتان می‌خوردید و ولی خدا در مانده نمی‌شد و هیچ تیری از فرائض الهی به هدف نخورده نمی‌ماند، و هرگز دو نفر در حکم خدا اختلاف نمی‌کردند مگر این که علم آن را از کتاب و سنت پیامبر در نزد آنها می‌یافتید، اما اکنون که کردید آن چه کردید پس سنگینی کار خودتان را بجشید ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱

وقتی سخنان ابوذر به گوش عثمان رسید او را به شام به نزد معاویه فرستاد، او در آن جا نیز در مسجد می‌نشست و همان سخنانی را که در مدینه در مسجد رسول خدا(ص) می‌گفت، بیان می‌کرد. مردم به گرد او جمع می‌شدند تا این که تعداد کسانی که دور او جمع می‌شدند و به سخنانش گوش می‌دادند زیاد شد.

او پس از خواندن نماز صبح بر دروازه دمشق می‌ایستاد و می‌گفت: «کاروانی که آتش حمل می‌کند آمد، خدا لعنت کند امرکنندگان به معروف را که خود ترک‌کننده آن هستند و خدا لعنت کند نهی‌کنندگان از منکر را که

۱- تاریخ یعقوبی، دارصادر، بیروت، ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۱۷۱.

تشیع در سواحل شام □ ۳۱

خود مرتکب منکر می‌شوند^۱». او همچنین به روستاها و نواحی ساحلی^۲ می‌رفت و مردم را به موالات و دوستی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرا می‌خواند. معاویه به عثمان نامه نوشت که اگر به شام احتیاج داری به دنبال ابوذر بفرست که او قلبهای مردم را از کینه پر کرده است^۳. عثمان به او نوشت که ابوذر را بر شتر بی‌جهاز (بدون زیرانداز) سوار کن. او را به مدینه آوردند، در حالی که گوشت رانهای او ریخته بود سپس عثمان او را به ربنده تبعید کرد و در آن جا ماند تا در سال ۳۲ هجری به رحمت الهی پیوست^۴.

اما در نواحی ساحلی شام تعدادی از خواص امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام تشیع را منتشر ساختند که عبارت بودند از: مالک اشتر نخعی، ثابت بن قیس همدانی، کمیل بن زیاد نخعی و زید بن صوحان، صعصعة بن صوحان، جندب بن زهیر غامدی، حبیب بن کعب ازدی، عروة بن جعد و عمرو بن جمح خزاعی. آنها در کوفه از عثمان بدگویی می‌کردند و سعید بن عاص که از جانب عثمان والی کوفه بود این امر را طی نامه‌ای به او اطلاع داد. عثمان به او دستور داد تا آنها را به شام نزد معاویه بفرستد. آنها به نزد معاویه آمدند و بین آنها سخنان بسیاری رد و بدل شد و معاویه آنها را از برپایی فتنه برحذر داشت، اما آنها به سوی او هجوم برده و ریش و موی سر معاویه را گرفتند. پس از آن معاویه نامه‌ای به عثمان نوشت و چنین گفت:

۱- همان مصدر، ص ۱۷۲.

۲- شیخ احمد رضا، *مجله عرفان*، ج ۲، ص ۲۳۹.

۳- ابو هلال عسکری، *الاوائل*، وزارت فرهنگ دمشق، ۱۹۷۵، ج ۱، ص ۲۷۷.

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲.

۳۲ □ تاریخ شیعه در شام

«بسم الله الرحمن الرحيم»

به بنده خدا و امیر مؤمنان عثمان از معاویه پسر ابوسفیان؛ اما بعد، ای امیر مؤمنان، کسانی را به سوی من فرستادی که به زبان شیاطین و الهام آنان سخن می‌گویند و طولی نخواهد کشید که آنها به سوی مردم می‌روند که می‌پندارند آنان از جانب قرآن سخن می‌گویند و امر را بر ایشان مشتبه می‌سازند. مردم آن چه را که آنها در نظر دارند، نمی‌دانند آنها به دنبال تفرقه‌اندازی هستند و آشوب و فتنه را نزدیک می‌کنند، اسلام آنها را سنگین بار کرده و ملول ساخته است و افسون شیطان در دل‌های آنها جای گرفته است. آنان بسیاری از کوفیان را که در پیش رویشان بودند، فاسد کرده‌اند و اگر در میان مردم شام باشند، من مطمئن نیستم از این که آنها را با سحر و فجور خودشان فریب ندهند. پس آنها را به شهرهای خودشان باز گردان تا خانه‌هایشان در شهرهای خودشان باشد که نفاق آنها از همان جا ظاهر شده است و السلام^۱».

در پی این نامه، عثمان به معاویه دستور داد که آنها را به کوفه به نزد سعید بن عاص بازگرداند و او آنها را بازگردانید. اما آنها پس از بازگشت به کوفه زبان‌شان بازتر شد، لذا سعید بن عاص در نامه‌ای که به عثمان نوشت از دست آنها به فغان آمد، عثمان به سعید نوشت که آنها را به نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید که امیر حمص بود بفرستد. او همچنین نامه‌ای به مالک اشتر و یاران او نوشت که در آن چنین آمده بود: «اما بعد من شما را به سوی حمص روانه کردم. پس هر وقت نامه من به شما رسید

۱- برخی از منابع تاریخی، وفات ابوذر را در سال ۲۵ هجری نوشته‌اند. در این خصوص مراجعه کنید به *تاریخ ابوالفداء* # و ابن وردی در *تتمة المختصر*. خلیفة بن خیاط در تاریخش نوشته که او در سال ۳۲ هجری وفات یافت.

تشیع در سواحل شام □ ۳۳

به آن جا بروید که شما نسبت به اسلام و اهل آن از هیچ شری فرو گذار نمی‌کند. والسلام^۱».

زمانی که مالک اشتر نامه را خواند گفت: «خدایا هر کس از ما که نظر بدتری نسبت به رعیت دارد و بیشتر در میان مردم معصیت می‌کند، در انتقام گرفتن از او شتاب کن» سعید این سخن را به اطلاع عثمان رسانید و پس از آن مالک و یارانش به حمص رفتند، عبدالرحمن بن خالد آنها را در نواحی ساحلی سُکنی داد و برای آنها مقرری تعیین کرد و این در سال ۳۳ هجری بود^۲.

شایان توجه است که ظهور شیعه در سواحل شام و کوهستانهای غربی آن، طی مراحلی به اتمام رسید که تحت تاثیر عواملی بود و ما برخی از آنها را برگزیده‌ایم که عبارتند از:

۱- فرار از کشتار شیعیان در شام که به دست معاویه و کسانی که بعد از او آمدند، صورت می‌گرفت. چنان که معلوم است معاویه بن ابو سفیان، با خدعه و نیرنگ به خلافت دست یافت و بزرگترین خطری که حکومت او را تهدید می‌کرد وجود امام علی علیه‌السلام بود. و امام علیه‌السلام، با توجه به شخصیت جذابی که از آن بهره‌مند بود و جذبه خاصی که در نفوس مسلمانان داشت، به واسطه مزیتها و صفاتی که تنها او بدانها اختصاص یافته بود؛ فقط یک رقیب ضعیف برای او نبود؛ از جمله این مزیتها پرورش یافتن او در بیت نبوت بود و این که او پسر عموی پیامبر اکرم(ص) و داماد و وصی و پدر فرزندان او بود و دارای موقعیتهای

۱- طبری، دارالمعارف، مصر ۱۹۷۰، ج ۴، ص ۳۲۵.

۲- همان، ج ۴، ص ۳۲۶.

۳۴ □ تاریخ شیعه در شام

برجسته‌ای در غزوات بود که آثار ثمربخشی در استحکام پایه‌های اسلام داشت. از این رو معاویه نبردی سخت و فراگیر را علیه امام و شیعیان او آغاز کرد که در ابعاد مختلفی جریان داشت از آن جمله دشنام و ناسزاگویی به امام علی علیه‌السلام بر منابر بود تا کینه او را در قلبهای مردم بکارد و نیز وا داشتن عاملانش از طریق جاذبه‌های مادی بر این که اخبار زشت و قبیحی را در باره امام علی علیه‌السلام نقل کنند که مستلزم طعن بر او و برائت از او باشد. و برای این کار به آنها ثروت و منصبی می‌داد که آنان را به امثال این امور ترغیب نماید و آنها نیز مطالبی را می‌ساختند که او را راضی کنند^۱؛ همچنین قتل عام شیعیان امام علی علیه‌السلام و کشتار آنها به بدترین صورت و شکل ممکن؛ بطوری که بسیاری از آنها ناچار می‌شدند به نقاط دوری مانند سواحل و کوهستانهای مرتفع و بلند که راه و مسیر رسیدن به آنها سخت و دشوار بود، فرار کنند و پناه برند، مانند کوهستانهای لبنان: عامل، کسروان، ضنیه، کوه لکام^۲ و کوه سماق^۳.

۲- آمدن برخی از اولین رجال شیعه مانند سلمان فارسی و عبدالله بن مسعود به سواحل شام برای مرزبانی و جنگ با رومیان.

ابوزرعه در تاریخش خبری را نقل می‌کند که از قاسم ابی عبدالرحمن نقل شده است که می‌گوید: «در دمشق سلمان بر ما وارد شد و شریفی در میان ما باقی نماند جز این که منزلش را به او عرضه داشت اما او گفت:

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۶۷.

۲- کوه لکام واقع در سرزمین روم - ترکیه کنونی - است که طول آن نزدیک به دویست فرسخ می‌شود. در سرزمینهای اسلامی از مرعش و هارونیه و عین زربه آغاز می‌شود و تا پس از عبور از لاذقیه، لکام نامیده می‌شود و از آن پس هراء و تنوخ خوانده می‌شود تا ناحیه حمص و پس از آن کوه لبنان نامیده می‌شود؛ اصطخری، المسالك و الممالک.

۳- کوه بزرگی از توابع حلب غربی است. یاقوت حموی، معجم البلدان.

تشیع در سواحل شام □ ۳۵

تصمیم گرفته‌ام این بار به خانه بشیر بن سعید بروم و سپس درباره ابوالدرداء پرسیدم. گفتند: او مرزبان است، گفت: ای مردم دمشق، مرزبانی شما کجاست؟ گفتند: در بیروت، پس او به سوی بیروت حرکت کرد^۱. ابن عساکر نقل می‌کند که انس، ابوالدرداء و ابوهریره و ابن مسعود را که از سلسله می‌آمدند، ملاقات کرد. سلسله دژی بود از توابع ساحل دمشق که در آن منبری برپا بود، انس گفته که مدتی در سلسله اقامت کرده بود. عبدالله بن مسعود می‌گوید: «سه روز در آن جا اقامت کردم و نماز را شکسته خواندم و نماز شکسته در آن جا همانند کسی است که هفتاد سال نماز تمام بخواند^۲».

وجود رجال متقدم و بزرگ شیعه نظیر عبدالله بن مسعود، کمیل بن زیاد و مالک اشتر نخعی و سلمان فارسی در میان ساکنان شهرهای ساحلی که عمدتاً ایرانی بودند، تأثیر خود را در انتشار تشیع میان این مردم باقی گذاشت. در اخبار تاریخی آمده است: زمانی که معاویه سرزمینهای شام را فتح کرد، شهرهای آن را خالی از سکنه دید و از هجوم و غارت رومیان بر این شهرها ترسید. لذا گروهی از عجمها - ایرانیان - را در آن نواحی و در طرابلس و جبیل و بیروت و صیدا و عرقه سکنی داد و گروهی را نیز در بعلبک ساکن کرد^۳.

ابراهیم بن اسود در کتاب *تنویر الأذهان فی تاریخ لبنان* می‌گوید:

۱- تاریخ/بوزرعه، مجمع اللغة العربیة، دمشق، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۲۲۲.
۲- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، قسم اول، مجمع اللغة العربیة، دمشق، ۱۹۵۴، ص ۱۲۴.
۳- ابراهیم الأسود، تنویر الأذهان فی تاریخ لبنان، چاپخانه قدیس جاورجیوس، ۱۹۲۷، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳۶ □ تاریخ شیعه در شام

«شیعیانی که تا به امروز در این مناطق و نقاط دیگری از این بلاد موجود هستند از نسل همان عجمی‌ها - ایرانیان - هستند به غیر از کسانی که در جبل عامل وجود دارند. آنها بومی هستند و خانواده‌های برجسته‌ای که در این کوهستان هستند از اشراف اصیل در قوم خود هستند»^۱.

۳- مهاجرت؛ این مهاجرتها به دو گونه بود: مهاجرت داخلی یعنی از داخل سرزمین شام به نواحی ساحلی و مهاجرت خارجی به مناطق ساحلی شام که عبارت از مهاجرت مغربیها به خصوص در آغاز حکومت فاطمیان بود. از این رو نتیجه می‌گیریم که تشیع در نواحی ساحلی شام سابقه قدیمی دارد. در همان فترت زمانی که تشیع در جبل عامل انتشار یافت، در این نواحی نیز انتشار پیدا کرد. و انتشار آن به دست نیکمردانی بزرگ بود که نهال آن را در خاکی پاکیزه و تمیز کاشتند و با توجه و بیداری از آن مراقبت کردند تا این که این نهال درختی بلند قامت گردید که شاخه‌های آن به اطراف کشیده شد و در طی مدّت زمانی طولانی در سراسر سرزمین شام انتشار و گسترش یافت.

در دو قرن پنجم و ششم هجری اکثریت ساکنان سرزمینهای داخلی شام و نواحی ساحلی آن، از شیعیان بودند و به مذهب خویش فتوا می‌دادند و این نکته‌ایست که منابع متعددی بر آن تأکید کرده‌اند.

ابن بطلان در نامه‌ای که به هلال بن محسن بن ابراهیم صابی در حدود سال ۴۴۰ هـ نوشته، چنین گفته است:

«از رصافه به حلب آمدیم... در این شهر مسجد جامع و شش کلیسا و بیمارستانی کوچک وجود داشت و فقیهان آن بر مذهب امامیه فتوا

۱- ابراهیم الأسود، تنویر الأذهان فی تاریخ لبنان، ج ۲، ص ۱۰۲.

تشیع در سواحل شام □ ۳۷

می دادند»^۱.

و هنگامی که ناصر خسرو علوی در سال ۴۳۸ هجری از برخی شهرهای ساحلی شام دیدن می‌کند درباره طرابلس می‌گوید: «ساکنان طرابلس همگی شیعه هستند و شیعیان در هر شهری مساجد زیبایی بنا کرده‌اند...»^۲.

او در باره شهر صور می‌گوید: «بیشتر ساکنان آن شیعه هستند...»^۳. در روز چهارشنبه، بیست و چهارم ربیع‌الآخر سال ۵۸۰ هجری ابن جبیر از دمشق دیدن کرد او در باره این شهر در سفرنامه‌اش چنین نوشته است^۴:

«شیعیان در این بلاد امور عجیبی دارند، آنها بیشتر از سنیان هستند و این شهرها را بنا به مذهبشان آباد می‌کنند».

شیعیان در این دوران از نفوذ فراوانشان در جامعه بهره‌مند بودند و این نکته‌ای است که واقعه نقل شده از ابن شداد ما را بدان دلالت می‌کند. اصل واقعه این است که وقتی بدرالدوله ابوالربیع سلیمان بن عبدالجبار بن اُرْتُق - حاکم حلب - در سال ۵۱۶ هـ تصمیم گرفت مدرسه زجاجیه را احداث کند مردم حلب به او کمک نکردند زیرا مذهب غالب آنها در آن زمان تشیع بود و هر چه از ساختمان مدرسه که در روز ساخته می‌شد شیعیان در شب خراب می‌کردند، به طوری که بدرالدوله مستأصل شد. از

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ۳، ۳۱۳؛ مراجعه کنید به: القفطی، تاریخ الحکماء، ص ۲۹۶.
۲- ناصر خسرو علوی، سفرنامه، ترجمه به عربی دکتر یحیی الخشاب، چاپ لجنة التألیف و الترجمة و النشر، قاهره، ۱۹۴۵، چاپ ۱، ص ۱۱.
۳- همان منبع، ص ۱۵.
۴- رحلة ابن جبیر، دار صادر، بیروت، ۱۹۶۴، ص ۲۵۲.

۳۸ □ تاریخ شیعه در شام

این رو شریف زهره بن علی بن محمد بن ابی ابراهیم اسحاقی حسینی را حاضر ساخت و از او درخواست کرد تا در ساختن مدرسه خودش مباشرت داشته باشد تا عامه مردم را از تخریب آنچه ساخته می شود باز دارد، شریف زهره در جریان احداث مدرسه حضور یافت و ملازم آن بود تا این که از بنای آن فارغ شدند.^۱

۱- ابن شداد، *الاعلاق الخطیره*، تحقیق یحیی عباره، وزارت فرهنگ، دمشق، ۱۹۹۱، ج ۱، ق ۱، ص ۲۴۱.

ادوار تاریخی که شیعیان در سواحل شام سپری کردند

ظهور شیعیان در سواحل شام به طور گسترده، و به خصوص در سواحل شمالی همزمان با تأسیس دولت تنوخیان در لاذقیه به سال ۲۴۹ هـ / ۸۶۴ م بود و از این تاریخ تا سال ۳۶۴ هجری دوره‌های متعددی بر شیعیان نواحی ساحلی سپری شد که می‌توان آنها را در سه دوره خلاصه کرد:

- ۱- دوره شکوفایی.
- ۲- پیامدهای دشوار.
- ۳- دوره تجدید حیات.

۱- دوره شکوفایی

فاصله زمانی میان سالهای ۲۴۹ هـ تا ۶۷۰ هـ (۸۶۴-۱۲۷۲ م)، دوران شکوفایی شیعیان در نواحی ساحلی شام محسوب می‌شود، زیرا در طی این مدت سه دولت مستقل پی در پی در این ناحیه ظهور یافتند:

- ۱- دولت تنوخیان در لاذقیه و جبلة از سال ۲۴۹ هـ تا ۳۶۴ هـ.
- ۲- حکومت قاضیان آل عمار در طرابلس از سال ۴۶۲ تا ۵۰۲ هـ.
- ۳- دولت اسماعیلیان در مصیاف از ۵۳۵ هـ تا ۶۷۰ هـ.

و هر یک از این دولتهای سه گانه نقش مهمی را در صحنه حوادث سیاسی در نواحی ساحلی شام به ویژه در جنگهای صلیبی بازی کردند و

۴۰ □ تاریخ شیعه در شام

موقعیت هر یک از آنها در این جنگها، در طی قرن‌ها، مایه افتخار و عزت است. لیکن با کمال تأسف این دولتها به تقدیر و بزرگداشتی که سزاوار آن بوده‌اند، نرسیده‌اند.

دولت تنوخیان در لاذقیه

تاریخ دولت تنوخیان، صفحاتی آکنده از عبرت را در تاریخ سواحل شمالی شام برای ما مجسم می‌سازد. لیکن متأسفانه مورخان در شناسایی و معرفی این دولت کوتاهی کرده‌اند و حق مطالعه و بررسی درباره آن را به جا نیاورده‌اند. و اگر متنبی شاعر و قصیده‌های او در باره محمد بن اسحق تنوخی و حسین بن اسحاق و علی بن ابراهیم بن یوسف الفصیح، امراء آل تنوخ نبود، چیزی درباره این دولت نمی‌دانستیم. دولتی که بیش از صد و بیست سال در موقعیتی بسیار سخت، که آستان حوادث بود، به حیات خود ادامه داد.

اصل تنوخ از قبیله قضاعه است:

آن گونه که نسب‌شناسان می‌گویند: قضاعه پسر نزار بن معد بن عدنان است و کنیه نزار ابوقضاعه بوده است. نقل کرده‌اند که عامر بن حارثه، زید بن لیث را در رأس قبایل قضاعه برای امارت ملطاط، روانه شام ساخت و زید بن لیث بن سود بن اسلم بن حاف بن قضاعه را که از حمیر بود بر آنها والی قرار داد، زمانی که زید به حجاز رفت میان خاندانش اختلاف شد و قبیله قضاعه از آنها جدا شدند، گروهی از آنها به یمن باز گشتند که نسل آنها تا به امروز در آن جا هست، آنان عبارتند از خولان و مهرة و معجد. گروهی در حجاز ماندند که نسل آنها تاکنون آن جا هستند و عبارتند از بلی بن عمرو و بهراء بن عمرو، زید نیز در حجاز ماند و نسل او

تشیع در سواحل شام □ ۴۱

در آن جا متفرق شدند...

و اما عده‌ای از قضاعه که به مصر و شام و بحرین رفتند نسل آنها تا به امروز هست که عبارتند از کلب بن ویره، تنوخ، سلیخ، خشین، قین و علیص^۱.

بنابراین قضاعه اولین عربهایی بودند که به شام وارد شدند و از این جهت که در شام اقامت کردند تنوخ نامیده شدند زیرا تنوخ به معنای اقامت در مکانی خاص است. قبیله تنوخ چنان که توصیف کرده‌اند از قبایل عربی هستند که بیشترین شرافت در حسب و مناقب را دارند و برخی آنها را از حیث مفاخر و ادب ستوده و تعظیم کرده‌اند و در میان آنها خطیبان و فصیحان و بلیغان و شاعران فراوانی بودند^۲.

که از جمله آنها پدران ابوالعلاء معری و نیاکان بنی فصیص امراء قنسرین و پایه‌گذاران حقیقی دولت تنوخیان در لاذقیه هستند.

از آنچه ملطی در تاریخش گفته است چنین برمی‌آید که تنوخیان در ابتدای کار چادرنشینی در کنار رودخانه قویق در حلب بودند، در ایام خلافت مأمون - یعنی بین سالهای ۱۹۸-۲۰۰ هـ ناصر خارجی قیسیها را گرد آورد و با انبوهی از آنان به قصد تنوخیان که چادرنشینی در کنار رودخانه قویق در حلب بودند، حرکت کرد. او ده روز با آنها جنگید تا این که نیروی آنها ضعیف شد، پس زن و مرد آنها به سوی قنسرین کوچ کردند^۳.

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۲.

۲- نشوان الحمیری، ملوک حمیر و اقیال الیمن، تحقیق اسماعیل البحرانی و علی المؤید، دارالعودة، بیروت، ۱۹۷۸، ط ۲، ص ۵۳.

۳- ابن العدیم، الإنصاف و التحریر ضمن تعریف القلماء بابی العلاء الدارالقومیة للنتشر، قاهره، ۱۹۶۵، ص ۴۸۹.

اولین کسی که از دولت تنوخیان در لاذقیه صحبت به میان آورده محمد امین غالب الطویل است آن جا که گفته است:

«زمانی که رومیان در سال ۳۵۷ هجری بر دریای لاذقیه استیلا یافتند، علویان - مقصود شیعیان - به تشکیلات اداری و نظامی روی آوردند و فرصت را غنیمت شمرده، علیه رومیان اعلام قیام کردند. حسین بن اسحق ضلیعنی علوی تنوخی آنها را رهبری می‌کرد، او پیروز شد و در سال ۳۶۸ هجری حکومت لاذقیه را به دست گرفت. سپس مدتی محمد بن اسحق تنوخی حکومت کرد و پس از او برادرش ابراهیم جای او را گرفت. دولت علویان - شیعیان - لاذقیه استقلال خود را تا زمان آمدن صلیبیان حفظ کرد و در سال ۴۷۷ هجری منقرض شد»^۱. اما این سخن غالب الطویل دور از حقیقت می‌نماید، زیرا ادله معتبر تاریخی که اشاره دارند دولت تنوخیان در سال ۲۴۹ هجری در لاذقیه آغاز شد، آن را باطل می‌کنند.

از مسائلی که بطلان این سخن غالب الطویل را آشکار می‌کند این است که متنبی شاعر در سال سیصد و بیست و اندی، از لاذقیه دیدن کرده، با امیران تنوخی که در آن زمان امیر لاذقیه بودند در ارتباط بوده، و در سال ۳۵۳ هجری درگذشته است و اگر تنوخیان در سال ۳۶۸ هجری لاذقیه را از رومیان گرفته و دولت خود را تشکیل داده‌اند، چگونه او امیران تنوخی را که در سال ۳۱۹ هجری مرده‌اند ستوده و یا در رثاء آنها شعر سروده است؟!

در این نکته اختلافی نیست که خاندان تنوخی در لاذقیه و جبله ریشه آنها به تنوخیان معرة، باز می‌گردد که بزرگ آنها، یوسف بن ابراهیم تنوخی، معروف به فصیح در سال ۲۴۹ هجری به عنوان والی از جانب

۱- مجله الشرقی، ج ۴۵، سال ۱۹۵۲ هـ.

تشیع در سواحل شام □ ۴۳

ابوالسّاج اشروسنی به لاذقیه آمد که این منصب به پاداش نبرد او با قبایل کلبی بود. فصیص در ابتدای کار بر معره استیلا یافت، سپس گروهی از تنوخیان را گرد آورد و به قنسرین رفته و آن را تصرف کرد و در آن جا اقامت گزید و در آن جا بماند تا این که محمّد مولد، غلام خلیفه عباسی به قنسرین آمد او توجه فصیص و دوستش غطیف بن نعمه را جلب کرد و سپس غطیف را با حيله به قتل رسانید. از این رو، فصیص به کوه الأسود گریخت و زمانی که محمّد مولد در مقابل قبایل کلب که در ناحیه حمص حکومت او را نپذیرفته و با او می‌جنگیدند، شکست خورد. فصیص به قنسرین بازگشت و میان او و کلبیان نبردی روی داد.

به دنبال شکست محمّد مولد او عزل شد و ابوالسّاج اشروسنی امارت یافت و او بود که به فصیص نامه نوشت و به او امان داد و مال بسیاری برای او فرستاد و او را بر لاذقیه و اطراف آن امارت داد.^۱

پس از درگذشت یوسف الفصیص دولت تنوخیان دچار آشفتگی شد، امارت از دست فرزندان او خارج گردید و در سال ۳۱۹ هـ / ۹۳۰ م مونس المظفر، غلام خود طریف بن عبدالله سکری - و در برخی روایات سکبری - را والی قرار داد. او بنی فصیص را در دژهای لاذقیه و اطراف آن محاصره کرد. آنها نبرد شدیدی را با او آغاز کردند تا این که همه آب و غذایشان تمام شد، در نتیجه آنان امان خواسته و از قلعه‌ها فرود آمدند طریف به امان خود عمل کرد و آنها را احترام کرده و همراه او با احترام و تعظیم به حلب وارد شدند.^۲

۱- محمّد امین غالب الطویل، تاریخ العلویین، اللاذقیه، ۱۹۲۴، ص ۲۲۶.

۲- یعقوبی، ۲، ۴۹۷ ذیل حوادث سال ۲۹۴ هـ.

۴۴ □ تاریخ شیعه در شام

اما تنوخیان، بزودی سیطره خود بر لاذقیه را به دست آوردند. در شناخت ما نسبت به برخی از افراد خاندان تنوخی متنبی شاعر سهمی مهم، دارد او پس از بازگشت سیطره تنوخیان بر لاذقیه به آنها پیوست. آنها عبارتند از:

محمد بن اسحق

او در ایام اقامت متنبی در لاذقیه به سال ۳۲۰ هـ / ۹۳۱ م درگذشت و متنبی در رثاء او مرثیه جانسوزی در چهار قصیده از اشعار برجسته‌اش سروده است که مطلع اولین قصیده چنین است:

أنى لا علم و الخبير لبيب ان الحياة و ان حرصت غرور^۱
و برخی ابیات دیگر آن چنین است:

خرجوا به و لكل باک حوله صعقات موسى يوم دك الطور
والشمس فى كبد السماء مريضة و الارض واجفة تكاد تمور
و حفيف اجنحه الملائك حوله و عيون اهل اللاذقيه صور
حتى اتوا به جدثاً كأن ضريحه فى قلب كل مؤمن محفور
بمزود كفن البلى من ملكه مغن و ائمد عينه كافور
فيه السماحة و الفصاحة و التقى و البأس اجمع و الحجى و الخير
كفل الثناء له برد حياته لَمَا انطوى فكأَنَّهُ منشور^۲

۱- من می‌دانم و خردمند آگاه است که زندگانی دین‌گر چه بدان حرص می‌ورزند غرور و فریب است.

۲- پیکر او را بیرون آوردند و گریه‌کنندگان اطراف او، فریادهایی همچون فریاد موسی در روزی که کوه طور از هم پاشید داشتند؛ خورشید در میان آسمان بیمار بود و زمین به خود می‌لرزید و نزدیک بود به حرکت درآید؛ پوشش بالهای ملائکه برگرد او بود و چشمهای

تشیع در سواحل شام □ ۴۵

و مطلع قصیده دوم این است:

غاضت انامله وهن بحور و خبت مکایده و هن سعیر^۱

و ابیات دیگری از آن چنین است:

صبراً بنی اسحق عنه تکرماً ان العظیم علی العظیم صبور

فلکل مفجوع سواکم مشبه و لکل مفقود سواه نظیر^۲

مطلع قصیده سوم این است:

ألال ابراهیم بعد محمّد الّا حنین دائم و زفیر^۳

و ابیاتی از آن عبارتند از:

و لقد منحت ابا الحسین مودّة جودی بها لعدوه تبذیر

ملك تكون كيف شاء كانما یجری بفضل قضائه المقدور^۴

→

مردم لاذقیه از شدت گریه و اشک گویا رودخانه‌ای شده بود؛ تا این که او را به سوی قبرش آوردند ولی گویا قبر او به قلب انسانهای موحد کنده شده بود؛ از تمام مُلک و دارائش به کفن کهنه و پوسیده‌ای که در آن پیچیده شده بسنده کرد و چشمش را با کافور سرمه کشید؛ گذشت و جوانمردی و فصاحت و تقوی و کمال شجاعت و خردمندی و خیر همگی در وجود او نهفته بود؛ ثنا و ستایش او ضامن بازگشت حیات اوست و زمانی که او را در کفن پیچیدند مانند این بود که باز و منتشر گردید.

۱- «انگشتان او که بسان دریاها بود خشک شد و تدبیرهای او که کارآمد و تمیز بود به خاموشی گرایید.»

۲- «ای بنی اسحق بر مصیبت او با کرامت صبر پیشه کنید چرا که بزرگان بر مصیبت بزرگان صبر پیشه می‌سازند»

«هر مصیبت زده‌ای شبیه و مانندی دارد به جز شما و هر از دست رفته‌ای نظیری دارد به جز او.»

۳- «آیا برای آل ابراهیم پس از محمّد جز ناله دائم و آه کشیدن چیزی هست؟»

۴- «محبت و دوستی را به ابوالحسین عطا کردم که چنین جود و بخششی از من به دشمن او اسراف و زیاده‌روی است»

←

۴۶ □ تاریخ شیعه در شام

و مطلع قصیده چهارم این است:

لایّ صروف الدهر فیه نعاتب وایّ رزایاه بوتر نطالب^۱
و ابیاتی از آن عبارتند از:

مضی من فقدنا صبرنا عند فقهه و قد کان یعطى الصبر و الصبر عازب
یزور الأعدای فی سماء عجاجة أسنته فی جانبها الکواکب
فتفرّ عنه و السیوف کأنما مضاربها مما انفلن ضرائب^۲
اما در منابع تاریخی و غیر تاریخی مطالبی نیافتیم که اشاره به موقعیت
و جایگاه سیاسی اجتماعی محمد بن اسحق در خاندان تنوخی و
مسئولیت‌هایی که عهده‌دار بود، داشته باشد و چیزی در باره او نمی‌دانیم و
تمام آنچه در باره او به ما رسیده سخن بلاشر^۳ است که می‌گوید: «او
خوش سیما و جنگاوری پیشرو بود اعمال پسندیده و حکایت
بزرگواریه‌های او آفاق همه بلاد را پر کرده بود»^۴.

→

«پادشاهی که هر گونه بخواهد مقدر می‌سازد گویا که به برکت تصمیم او مقدرات جاری
می‌شوند».

۱- «روزگار را به خاطر کدامیک از نامالایماتش سرزنش کنیم و به خاطر کدام یک از
مصیبت‌هایش بازخواست کنیم؟».

۲- «کسی از میان ما رفت که به فقدان او صبرمان را از کف می‌دهیم و زمانی که صبر از ما دور
بود او به ما شکیبایی می‌داد».

«دشمنان را در آسمان تیره و تاری ملاقات می‌کند که ستارگان از دو جانب او بر آمده‌اند»
«دشمنان از او می‌گریزند گویا که لبه تیز شمشیرها در ضربه‌های مکرر گند شده است».

۳- رژی بلاشر (REGISI BLACHER) خاورشناس فرانسوی (۱۹۰۰-۱۹۷۳) که تاریخ
ادبیات عرب را نوشته است (مترجم).

۴- ابن العدیم، زبده الحلب من تاریخ حلب، تحقیق دکتر سامی دهان، المعهد الفرئسی،
دمشق، ج ۱، ۹۷.

حسین بن اسحق برادر محمد

متنبی او را در سه قصیده اش مدح و ستایش کرده است که مطلع قصیده اول این است:

«هو البین حتی ما تأتی الحزائق و یا قلب حتی انت ممّن افارق»^۱
و در ادامه گفته است:

شدوا باین اسحق الحسین فصافت ذفاریها کـیرانهـا و النمارق
بمن تقشعر الارض خوفاً از إذا مشی علیها و ترتج الجبال و الشواهق^۲
فتی کالسحاب الجون یخشی و یرتجی یرجی الحیامنها و تخشی الصواعق
«ولکنها تمضی و هذا مخیم و تکذب احیاناً و ذا الدهر صادق
تخلی من الدنيا لینسی فما خلت مغاربها من ذکره و المشارق»^۳
مطلع قصیده دوم چنین است:

«أتنکر یابن اسحق اخائی و تحسب ماء غیري فی انائی»^۴
و ابیات دیگر آن چنین است:

-
- ۱- «واضح است تا زمانی که خیل کثیر مردم در آمدن سستی می‌کنند و تو ای قلب از کسانی هستی که دوری می‌گزینند».
- ۲- «برای حسین بن اسحق نغمه سرایی کردند و سر او بر بالشهای نرم آرام گرفت»
«هر کسی که زمین به واسطه راه رفتن او بر پشتش به خود می‌لرزد و کوهها و قله‌های برافراشته از جای می‌جنبند».
- ۳- «جوانمردی که بسان ابرهای سیاه قلبها را می‌ترساند و امیدوار می‌سازد که باران آن امیدبخش است و رعد و برق‌هایش ترساننده»
«لیکن ابرها می‌روند و این خیمه‌گاه اوست که باقی است و آنهاگاه دروغ می‌گویند ولی مالک و صاحب دهر راستگوست»
«از دنیا دست کشید تا او را فراموش کنند اما مغرب و مشرق زمین از یاد و خاطره او دست نمی‌کشند».
- ۴- «ای پسر اسحق آیا برادری مرا انکار می‌کنی و آب دیگران را در ظرف من می‌پنداری».

۴۸ □ تاریخ شیعه در شام

أَنْطَقَ فَيْكَ هَجْرًا بَعْدَ عِلْمِي بِأَنَّكَ خَيْرٌ مِنْ تَحْتِ السَّمَاءِ
وَأَكْرَهُ مِنْ ذَبَابِ السَّيْفِ طَعْمًا وَ أَمْضِي فِي الْأُمُورِ مِنَ الْقَضَاءِ^۱
مطلع قصیده سوم این است:
مَلَامِي النُّوَى فِي ظَلْمِهَا غَايَةَ الظُّلْمِ لَعَلَّ بِهَا مِثْلَ الَّذِي بِي مِنَ السَّقَمِ^۲
و برخی از ابیات آن عبارتند از:
وَجَدْنَا ابْنَ اسْحَقَ الْحُسَيْنِ كَحَدِهِ عَلَى كَثْرَةِ الْقَتْلِ بَرِيئًا مِنَ الْإِثْمِ
مَعَ الْحَزْمِ حَتَّى لَوْ تَعَوَّدَ تَرَكَهُ لِأَلْحَقِّهِ قَضِيئَهُ الْحَزْمِ بِالْحَزْمِ
و فِي الْحَرْبِ حَتَّى لَوْ أَرَادَ تَأَخَّرًا لِأَخَّرَهُ الطَّبِيعُ الْكَرِيمُ إِلَى الْقَدَمِ
لَهُ رَحْمَةٌ تَحْيِي الْعِظَامَ وَ غَضَبَةٌ بِهَا فَضْلَةٌ لِلْجَرْمِ عَنْ صَاحِبِ الْحَرَمِ^۳
در باره زندگانی و سیره حسین بن اسحق و تاریخ وفات او هیچ‌گونه اطلاعاتی در دست نداریم و اگر این قصیده‌های متنبی نبود نام او را هم نمی‌شنیدیم.

-
- ۱- «آیا در باره توبه زشتی سخن بگویم بعد از آگاهیم به این که تو بهترین فرد زیر آسمان هستی»
«طعم لبه تیز شمشیر را دوست ندارم و در امور به آنچه مقدر می‌شود رفتار می‌کنم».
- ۲- «اندیشه‌های ناروا در باره ظلم به او، نهایت ظلم است، شاید او همان بیماری را داشته باشد که من دارم».
- ۳- «حسین بن اسحق را علی‌رغم زیادی کشته‌شدگان، بی‌گناه یافتیم»
«همراه با دوراندیشی که اگر ترک آن پیش می‌آمد از بین رفتن هر تدبیری را با تدابیر دیگری جبران می‌کرد»
«و در جنگ اگر تصمیم به عقب‌نشینی می‌گرفت طبیعت کریم و بزرگوارش او را به پیشروی وادار می‌داشت»
«رحمتی در وجود اوست که استخوانهای مرده را زنده می‌کند و غضبی دارد که نسبت به شخص مجرم شدت می‌یابد».

علی بن ابراهیم بن یوسف الفصیح (ابوالحسین)

در زمان او دولت تنوخیان در لاذقیه دستخوش دو خطر تهدیدآمیز شد. خطر اول قیام مردم لاذقیه علیه حکومت او بود که او توانست این شورش را بخواباند و آتش آن را فرو نشاند و این چیزی است که قصیده متنبی ما را بدان آگاه می‌سازد قصیده‌ای که او در مدح علی بن ابراهیم سروده و مطلع آن چنین است:

أحاد أم سداس فی أحاد لسلیتنا المنوطة بالتناد^۱

و در ادامه چنین سروده است:

و یوم جلبتها شعث النواصی معقدة السبائب للطراد
و حام بها الهلاك علی الناس لهم باللاذقیه بغی عاد
فكان الغرب بحرأ من میاه و كان الشرق بحرأ من جیاد
و قد خفقت لك الرايات فیه فظل یموج بالبیض الحداد
لقوك باكبذ الابل الأبايا فسقتهم و حذ السیف حاد
و قد مزقت ثوب الغی عنهم و قد ألبستهم ثوب الرشاد
فما تركوا الإمارة لاختیار^۲ و لا انتحلوا و دادك من و داد^۲

۱- «یک شب است یا شش شب در یک شب، هر آینه شبهای ما محکوم به پراکندگی است.»
۲- «و روزی که اوضاع آشفته او را برانگیخت در حالی که یالهای اسب را بسته و برای حمله آماده بود»

«و به آن قصد کرد هلاک مردمی را که در لاذقیه همانند مردم عاد سرکشی می‌کردند»
«مغرب دریایی از آنها بود و مشرق دریایی از زیباییها»
«و در آن روز پرچمها برای تو افراشته شد و سفیدی شمشیرهای برنده موج می‌زد»
«آنها با جگرهای شتران سرکش به دیدار تو آمدند و تو سیرآبشان کردی و برنگی شمشیر تیز است»

«لباس گمراهی آنها را پاره کردی و لباس رشد و کمال بر آنها پوشاندی»
«امارت را از روی اختیار رها نکردند و دوستی تو را از میان دوستیها برنگزیدند.»

ولا استعلوا لزهدي في التعلالي ولا انقادوا سروراً بانقياد
 و لكن هب خوفك في حشاهم هبوب الریح في رجل الجراد
 و ماتوا قبل موتهم فلما منذت أعدتهم قبل المعاد
 غمدت صوارماً لولم يتوبوا محتهم بها محو المداد^۱
 اما منابع هیچ اطلاعاتی درباره این قیام، اهداف آن، اشخاصی که آن را
 برپا کردند و تاریخ وقوع آن، به ما نمی دهند. بلاشر در این باره سخنی دارد
 که در صحت آن تردید است. به نظر او برپاکنندگان این قیام خود بنی
 فصیص بودند^۲. اما این قول به دور از حقیقت و صواب است به جهت این
 که تنوخیان لاذقیه خودشان همان بنی فصیص هستند، پس آیا این قیام
 درگیری میان افراد این خاندان برای دستیابی به قدرت بوده است؟!
 ما دلیل معتبری بر این مطلب نیافتیم و لیکن این امر بعید به نظر
 می رسد زیرا کسی که این شورش را سرکوب کرد نواده یوسف الفصیص
 بود و یوسف و خانواده او، پسرعموهای محمد بن اسحق بودند و از متنبی
 خواهش می کردند که مرثیه بیشتری برای عمویشان بگوید. و اگر این قیام
 درگیری میان افراد این خاندان برای دستیابی به قدرت بود. یوسف
 و خانواده او از متنبی مرثیه سرایی بیشتری در باره عمویشان طلب

۱- «به واسطه زهد و تقوی رفعت نیافتند و با خوشحالی مطیع و فرمانبردار نشدند»
 «ولیکن ترس از تو در وجود آنها، همانند وزش باد در پای ملخ وزیدن گرفت»
 «و آنها پیش از رسیدن مرگشان مردند و زمانی که تو بر آنها منت گذاشتی گویا قبل از روز معاد
 آنها را بازگرداندی»
 «شمشیرهای برنده ای را در غلاف کردی که اگر توبه نکرده بودند آنها را همانند پاک کردن
 مداد، نابود می ساختی».
 ۲- د. ی. بلاشر، *بوالطیب المتنبی*، ترجمه به عربی دکتر ابراهیم کیلانی، وزارت فرهنگ،
 دمشق، ۱۹۷۵، ص ۷۷.

نمی‌کردند.

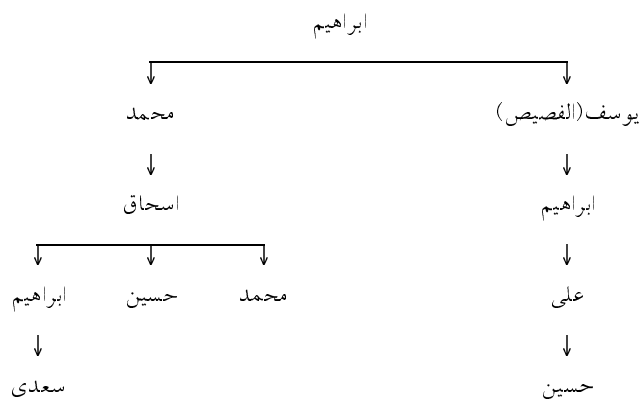
اما خطر دوم در روم و پادشاه آنها نقفور پدیدار شده بود. علی بن ابراهیم، مردی شجاع و زیرک بود او با تدبیر خود توانست لاذقیه را از نابودی برهاند و نقفور را که در سال ۳۵۷ هـ / ۹۶۷ م لاذقیه را ویران کرده بود از آن جا دور سازد. نقفور پادشاه روم به معرة النعمان رفته و آن جا را فتح کرد، مسجد جامع و بیشتر خانه‌های آن را ویران ساخت و در معرة مصرین نیز همین کار را کرد ولی به مردم شهر که ۱۲۰۰ نفر بودند امان داده و آنها را به اسارت گرفته و روانه روم ساخت. سپس به سوی کفرطاب و شیزر حرکت کرد و مسجد جامع آن را به آتش کشید و به سمت حماة رفته و همین اعمال را تکرار کرد. پس از آن به سمت حمص رفته هر که را که از ناحیه جفله به آن جا آمده بود به اسارت گرفت. از آن جا به عرقه رسید و آن را فتح کرد و مردم آن را اسیر ساخت سپس متوجه طرابلس شد و آن جا را نیز فتح کرده و از آن جا رو به سوی لاذقیه آورد. زمانی که علی بن ابراهیم یقین پیدا کرد که توان رویارویی با او را ندارد، به نزد نقفور رفته و گروگانهایی را که به وی سپرده شده بود، بر او عرضه کرد و نسب خود را بیان نمود، نقفور نیاکان او را شناخت و گروگانها را قبول کرد و او را سردغوس - یعنی فرماندار نظامی شهر - قرار داد و بدین ترتیب مردم لاذقیه سالم ماندند.^۱

علی آخرین امیر تنوخیان بود و ما به جز آنچه متنی در اشعارش درباره او گفته است، چیزی از تاریخ زندگانی او نمی‌دانیم. همان طور که تاریخ دقیق و واقعی پایان یافتن دولت تنوخیان را نمی‌دانیم، زیرا که اقوال

۱- بلاشر، ابوالطیب المتنبی، ص ۱۰۲.

۵۲ □ تاریخ شیعه در شام

در این خصوص، مختلف و متفاوت است. در حالی که ابن شحنه و ابن مُلّا حکایت می‌کنند که نقفور پادشاه روم در سال ۳۵۷ هجری، - معرة النعمان و حماة و حمص و طرابلس و عرقه و جبله و لاذقیه و انطرطوس را فتح کرد، دکتر فیلیپ حتّی را می‌بینیم که می‌گوید: «ابن شمشقیق (یوحنا زمسیس) در سال ۹۷۴ م (۳۶۴ هجری) نواحی ساحلی شامل بیروت و جبیل و عرقه و طرطوس و جبله و لاذقیه را تحت فرمان خود درآورد»^۱.
اما قول دوم به حقیقت نزدیک‌تر است زیرا چنان که دیدیم، نقفور حکومت علی بن ابراهیم بر لاذقیه را ابقا کرد و جزیه را از او پذیرفت.^۲
بر اساس معلوماتی که در باره تنوخیان در لاذقیه به دست ما رسیده است می‌توانیم شجره نسب خاندان تنوخیان را به گونه زیر ترسیم کنیم:



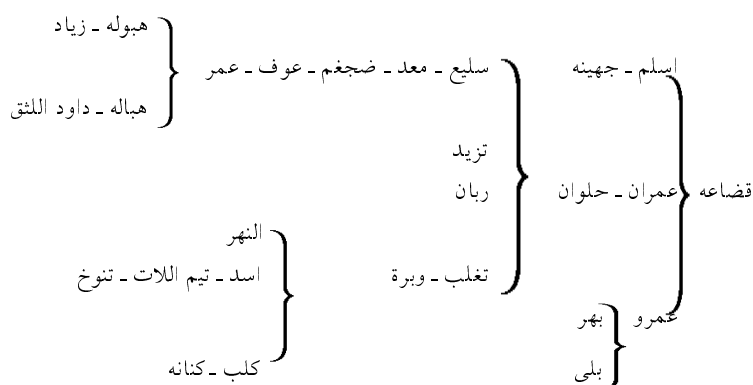
پس از آشنایی با نسب تنوخیان لاذقیه باید به این نکته اشاره کنیم که

۱- ابن العدیم، *زبدة الحلب من تاریخ الحلب*، ج ۱، ص ۱۵۸.
۲- فیلیپ حتّی، *تاریخ سوریه و لبنان و فلسطین*، ترجمه به عربی دکتر کمال یازجی، مؤسسه فرانکلین دارالثقافه، بیروت، ۱۹۵۹، ج ۲، ص ۱۹۵ و نیز *تاریخ ابوالفداء*.

تشیع در سواحل شام □ ۵۳

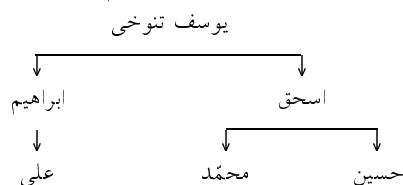
آنها از شاخه تنوخ از قبیله قضاعه هستند بنابراین آنها غیر از تنوخیان لبنان هستند. متنی در این شعر خود به نسب تنوخیان لاذقیه اشاره می‌کند:

یمین بنی قحطان رأس قضاعة و عرنینها بدرالنجوم الی فهم
نسب تنوخیان لاذقیه نشان می‌دهد که آنها عربهای خالص و از عربهای
عربه بودند، زیرا عربهای عاربه از بنی قحطان بودند که محل سکونت آنها
در حجاز بود و از جمله آنها بنی قضاعة بن مالک بن حمیر بودند و بنو فهم
قبیله‌ای از قضاعه هستند. جدول زیر، انشعابات قبایل قضاعه را نشان
می‌دهد.^۱



نکته‌ای که شایان ذکر است این که دولت تنوخیان لاذقیه از طریق

۱- بلاشر شجره نسب خاندان تنوخی را این گونه ترسیم کرده است:



۵۴ □ تاریخ شیعه در شام

خویشاوندی سببی با خاندان تنوخیان ارسلائی در لبنان، که آنها نیز از قبیله تنوخ بودند، مرتبط بودند. این خویشاوندی این گونه بود که امیر عزالدوله تمیم پسر امیر منذر ارسلائی، سعدی دختر امیر ابراهیم بن اسحق بن محمد بن ابراهیم تنوخی را به همسری گرفته بود. عزالدوله تمیم از عاقل‌ترین و بزرگوارترین مردمان بود که بهتر از همه با توپ بازی می‌کرد و در پرتاب تیر از همه دقیق‌تر و در صنایع دستی از همه ماهرتر بود. او از همسرش سعدی به جز، امیر مُطَوَّع فرزندی نداشت. عزالدوله تمیم در سال ۳۸۷ هجری درگذشت.^۱

آل عمار قاضیان طرابلس (۵۴۶۲/۵۵۰۲/۱۰۷۰ م/۱۱۰۹ م)

مهمترین واقعه‌ای که قرن پنجم هجری را تکان داد برپایی امارت‌های محلی قومی در طرابلس، حلب، صور، دمشق و لبنان بود که امارت طرابلس بارزترین این امارت‌ها بود و آل عمار در فاصله زمانی ۴۶۲ تا ۵۰۲ ه. بر آن حکومت می‌کردند. آنها به اجماع همه منابع، شیعه دوازده امامی بوده و نسبشان به قبیله طیء برمی‌گردد.

ابن خیاط در دو قصیده‌اش به نسب ایشان اشاره می‌کند، در قصیده اول که آن را در مدح جلال الملک علی بن عمار گفته چنین آمده است:

انامت فی الغمود سیوف طیء ام انقطعت متون المرهفات^۲
و در قصیده دوم که در ستایش از فخرالملک عمار بن عمار^۳ است

۱- جرجی زیدان، العرب قبل الاسلام.

۲- «شمشیرهای قبیله طیء در غلاف خوابیده‌اند یا که شمشیرها از میان شکسته‌اند».

۳- نسیم ارسلان، روض الشقیق فی الجزل الرقیق، تحقیق شکیب ارسلان، مطبعة ابن زیدون، ۱۹۳۵، ص ۲۰۳.

چنین گفته است:

زاکی العروق له من طيء حسب لو كان لفظاً لكان النظم والخطبا^۱
آل عمّار منسوب به عمّار بن حسین بن عبدالله بن قندس بن ادريس بن
ابی یوسف طایی بودند و پس از امارت تنوخیان در لاذقیه، امارت آنها
دومین دولتی بود که شیعیان در نواحی ساحلی شام تأسیس کردند و از
جبله در شمال تا جبیل در جنوب اقتدار داشت و علی رغم عمر کوتاه آن
که نزدیک به چهل سال ادامه یافت، روشن‌ترین صفحه در تاریخ سرزمین
شام در قرن پنجم است که باید کلمات آن با مشک و عطر نوشته شود، اما
بزودی حوادث دردناکی بر این صفحه گذشت به طوری که کلمات
درخشان آن را محو ساخت و فقط اثری از آنها بر این صفحه باقی ماند.

پرچم این دولت را سه تن از بزرگان و نجیبان به دوش کشیدند:

۱- امین الدوله ابوطالب عبدالله بن محمد بن عمّار.

۲- جلال الملک، ابوالحسن علی بن عمّار.

۳- فخرالملک ابو علی - و نیز گفته شده ابوالفضل^۲ - عمار بن محمد بن
عمار. که هر سه نفر آنها به بخشندگی و شجاعت و احسان و علم دوستی و
بزرگداشت عالمان مشهور و به عدل و نیکوکاری معروف بودند اشعار ابن
خیاط^۳ ما را به این امور آگاه می‌سازد که می‌گوید:

اعدتم بنی عمار کل ید بالجود حتی کأن البخل ما عرفا^۴

۱- «خون پاکیزه او که حسب از قبیله طيء دارد اگر لفظ و کلام بود بصورت شعر و خطبه بود».

۲- المقریزی، *انعاظ الحنفاء*، تحقیق دکتر جمال الدین الشیبالی، قاهره، ۱۹۴۸، ج ۲، ۴۷.

۳- ابن الفوطی، *تلخیص مجمع الآداب فی معجم الألقاب*، تحقیق دکتر مصطفی جواد، وزاره
الثقافه، دمشق، ۱۹۶۵، ق ۳، ۲۶۴.

۴- «ای بنی عمار دستهایتان را برای جود و بخشش گشوده‌اید گویا که بخل هرگز شناخته
نشده است».

ما كان يعرف كيف العدل قبلكم حتى ملكتم فسرتهم سيرة الخلفاء^۱
 او همچنين گفته است:

اذا آل عمار اظنك عزهم فغيرك من يخشى يد الحدان
 هم القوم الا ان بين بيوتهم يهان القرى و الجار غير مهان
 هم اطلقوا بالجد كمل مصفد كما انطقوا بالحمد كل لسان
 لهم بك فخر الملك فخر على الوري له شائد من راحتك و بان
 نجوم علاء فى سماء مناقب على و عمار بها قمران^۲
 سرودهای ابو المواهب معری نیز ما را به این امر راهنمایی می کند:
 لكم، آل عمار على الجود مسحة سحب الندى فيها من التبر مغدق
 مساويكم فى الدهر طولاً برغمه جهول بما فيكم من المجد احمق^۳
 اما مؤسس دولت آل عمار امين الدوله است که نام او با آشفتگی

-
- ۱- «قبل از شما معلوم نبود که عدالت چگونه است، تا این که شما به امارت رسیدید و به سیره خلفا رفتار کردید».
- ۲- «وقتی که آل عمار سایه عزتشان را بر تو اندازند پس این دیگرانند که باید از دست حوادث بترسند»
- «اینان تمام قوم هستند جز این که در خانه ایشان قریه‌ها خوار و پست می شوند ولی همسایگان ذلیل نمی شوند»
- «آنها از سر بخشندگی زنجیرها را از دستها باز کرده اند همان طور که همه زبانها را به ستایش گشاده اند»
- «ای فخر الملک آنها به وجود تو بر مردم افتخار می کنند که از دو دست تو سازنده و محکم کننده ای دارند»
- «آل عمار ستارگان برافراشته ای در آسمان مناقب هستند که علی و عمار در آن دو ماه هستند».
- ۳- «ای آل عمار در بخشندگی و جود برای شما نشانه ای ماندگار است که ابرهای احسان شما بارانی از طلا می بارند»
- «هر کسی که به واسطه جهل و به بزرگواری شما، شما را در طول زمان با دیگران برابر کند، احمق است».

تشیع در سواحل شام □ ۵۷

بسیاری در منابع ذکر شده است و اقوال بسیاری در این باره وجود دارد. در حالی که ابن خلدون و ابن قلانسی نام او را حسن بن عمّار گفته‌اند، ابن حجر را می‌بینیم که او را محمّد بن محمّد نامیده است اما ابن حیوس و مقریزی نام او را عبدالله بن محمّد بن عمّار ذکر کرده‌اند.

اطّلاعات ما در باره امین الدّوله بسیار اندک است. تمام آنچه را که از او می‌دانیم این است که او نقش مهمّی در برقراری صلح میان خلیفه المستنصر فاطمی و تاج الملوک محمود بن نصر بن صالح بن مرداس کلابی امیر حلب که به ابن روقلیه معروف بود، داشت. المستنصر برای تاج الملوک محمود پیام فرستاده و از او خواسته بود که اموالی را بفرستد و به جنگ رومیان برود و پسر خاقان و عدّه‌ای از ترکان غُزرا که همراه او بودند، بازگرداند اما محمود نپذیرفت. از این رو المستنصر نامه‌ای به بدرالجمالی امیر الجیوش که در دمشق بود نوشت که محمود از اطاعت او خارج شده و به سمت عراقیها متمایل شده است. بدرالجمالی عطایای بسیاری برای جنگ با محمود صرف کرد اما امین الدّوله میان آنها میانجی شده و صلح برقرار کرد.

ما نمی‌دانیم که امین الدّوله چه مدّت در امر قضاوت طرابلس باقی ماند و تمام آنچه می‌دانیم این است که او در سال ۴۶۲ هـ / ۱۰۷۰ م بر این شهر غلبه یافته و پس از این که امارت را از «مختار الدّوله بن نزال کتّامی» گرفت، خود بر مسند امارت نشست. و از این زمان به بعد طرابلس و نواحی مجاور آن به صورت امارتی مستقلّ تحت امر آل عمّار درآمد. امین الدّوله از عاقل‌ترین مردمان بود و رأی و نظر او از همه درست‌تر و

دقیق‌تر بود و در مذهب شیعه فقیه بود^۱. او به فراوانی صدقات و مراعات بسیار در حق علویان - شیعیان - معروف بود و در زمان خودش در این امور یگانه بود و کسی از هم قطارانش در این امور با او برابری نمی‌کرد^۲.

همچنین در توصیف او گفته شده که او مردی عاقل و فقیه و صاحب نظر بود و همین طور عالمی ادیب بود که از کتابهای او، «ترویج الأرواح و مصباح السّرور و الافراح» می‌باشد^۳.

پرافتخارترین کارهای او احداث دارالعلم در طرابلس بود که آن را بنیان نهاد تا دانشگاهی شیعی باشد و بیش از صد هزار جلد کتاب به صورت وقف در آن قرار داد.

اما تقدیر این گونه بود که امین الدوله بهره چندانی از امارتش نبرد. او در شب شنبه نیمه رجب سال ۴۶۴ هجری یعنی دو سال پس از تأسیس امارت طرابلس درگذشت. ابن حیوس قصیده زیبایی در رثای او سروده است که مطلع آن چنین است:

دُد بالعزاء الهم عن طلباته لا تسخطن الله فی مرضاته^۴

ایبات دیگری از این قصیده چنین است:

فلقد مضى ترجوا الممالک رده فتسومه و تخاف من سطواته
فبکاه ثغرکان عصمة اهله و معاذ قاصده و عزولاته
اجناه رب العرش غرس فعاله و قضی له بالخلد فی جناته

۱- دیوان ابن خلیط، تحقیق خلیل مردم بک، المجمع العلمی العربی، دمشق، ۱۹۵۷.

۲- ابن شداد، الاعلاق الخطیره.

۳- سبط ابن جوزی، مرآة الزمان، ج ۱۲ ق ۱، ص ۱۳۸.

۴- «با صبر بر این مصیبت، اندوه و غم را از خواسته‌های او دور کن و خشم خداوند را در خشنودی او برمی‌انگیز».

تشیع در سواحل شام □ ۵۹

بالرفق ادرك وادعاً ما لم ينل افخى الملوک بكمته و کماته
حتى لخنانه نبياً مرسلأ و محاسن الأخلاق من آیاته^۱
از فرزندان او پسرش شمس الدوله یا شمس الملک ابوالفرج محمد و
نواده او عبدالله پسر شمس الملک را می شناسیم. آشنایی ما با این دو تن
مرهون ابن خیاط است. او به مناسبت این که خانه و تمام اثاثیه شمس
الملوک ابوالفرج محمد در آتش سوخت این اشعار را برای او نوشت:

ولأنتَ اليومِ اولی ان تلی کشفها یابن امین الأمانة
فانتہزها فرصة ممکنه قل ما یوجد مجد ممکناً^۲

همچنین در تهنیت به سبب ولادت پسر او عبدالله قصیده‌ای سروده که
مطلع آن، این بیت است:

تری الهلال انار ضوء جبینه حتی ابان اللیل عن مکنونه^۳
و ابیات دیگری از آن این گونه است:

و كأن عبدالله عبداً فی حرکات همته و فضل سکونه

۱- «پس به یقین او رفت در حالی که همه ممالک انتظار بازگشت او را داشتند و به امرش
گردن نهاده و از سطوتش در هراس بودند»
«سرزمینی بر او گریست که او موجب امن و امان و آسایش مردمانش و عزت حاکمانش بود»
«پروردگار عرش و کرسی نهال کردار او را بارور ساخت و زندگانی جاوید در بهشت را برای او
مقدر کرد»
«او بارفق و مدارا به آسایشی در حکومتش دست یافت که با شکوه‌ترین پادشاهان با تخت و
تاجشان به آن نرسیدند»
«تا جایی که ما خیال کردیم که وی پیامبر مرسلی است زیرا اخلاق پسندیده نشانه و آیت او
بود».

۲- «به یقین تو امروز سزاوارتر هستی که در پی کشف آن برآیی ای پسر امین الأمانة»
«پس این روز را فرصت ممکنی بدان که چنین بزرگواری به ندرت یافت می‌شود».

۳- «آیا هلال ماه را نمی‌بینی که نور پیشانی‌اش را می‌افشاند تا آنچه در دل شب پنهان است
آشکار سازد».

۶۰ □ تاریخ شیعه در شام

لم تررض ان كنت الكفيل بشخص حتى شفعت كفيله بضمينه
نشرالامين ولاده فجنيته من غرسه و جبلته من طينه^۱
و در ابیات دیگر چنین سروده است:

عسید و مولود کأن بهاءه زهر الربيع و معجبات فنونه
فتمله عمر الزمان ممتعا بفتی العلی و اخی الندی و قرینه^۲
پس از مرگ امین الدوله پسر برادرش جلال الملک جای او را گرفت، او
با کمک امیر عزالدوله سدید الملک بن منقذ توانست امارت را از عمویش
یعنی برادر امین الدوله بگیرد. سدید الملک پیش از این به واسطه ترسش
از امیر محمود بن صالح حاکم حلب، از این شهر گریخته بود، او زمانی که
از تصمیم امیر محمود برای دستگیری خودش آگاه شد از حلب گریخت و
به طرابلس پناه آورد. او به هنگام مرگ امین الدوله مهیای سفر به مصر
بود، اما به کمک جلال الملک شتافت و با غلامان خود و گروهی از مردم
کفر طاب که با او بودند به یاری او برآمد. آنها برادر امین الدوله را اخراج
کردند و جلال الملک به امارت رسید.^۳

۱- «گویا عبدالله در تمام حرکات و سکناتش خدا را بندگی می‌کند»
«وقتی کفیل شخصی می‌شوی، راضی نمی‌گرددی تا این که از کفیل او به نزد ضامنش شفاعت
کنی»
«امین الدوله ولادتش را منتشر ساخت پس تو او را بسان میوه‌ای از نهال او چیدی و از خاک و
گل او پدید آوردی».

۲- «روز عید و مولودی است که زیبایی و جلوه آن بسان شکوفه‌های بهار و اطوار
شگفت‌انگیز آن است»
«پس عمر طولانی بیابد که طول زمانش او را دلگیر کند در حالی که از وجود جوانان بزرگوار و
برادران بخشنده بهره‌مند باشد».

۳- دیوان ابن حیوس، تحقیق خلیل مردم بک، المجمع العلمی، دمشق، ۱۹۵۱.
* ابن حیوس در این زمینه اشعار دیگری هم دارد که آنها را در بخش ضمیمه کتاب می‌آوریم.

تشیع در سواحل شام □ ۶۱

جلال الملك بزرگترین و مهمترین فرد خاندان آل عمّار محسوب می‌شود. در دوران او طرابلس به چنان شکوفایی رسید که نظیر نداشت و به نهایت عظمت خود رسید. او توانست با تدبیر و درایت خود استقلال طرابلس را حفظ کند و در مقابل فاطمیان و سلجوقیان از آن حمایت و دفاع کند^۱. و به نحوی شایسته آن را نگه دارد^۲ و حدود امارتش را در شمال گسترش داد به طوری که جبله را شامل می‌شد، وی جبله را از سیطره فرنگیان در سال ۴۷۳ هجری آزاد ساخت و عبدالله بن منصور بن حسین تنوخی معروف به ابن صلیحه - و یا بر حسب روایتی ضلیعه - را به عنوان قاضی آن شهر تعیین کرد.

جلال الملك جنگاوری شجاع بود که امیر الجیوش بدرالجمالی از مقاومت او عاجز شد^۳ همان طور که از گرفتن حکومت از او عاجز مانده بود بدرالجمالی با برخی از بزرگان طرابلس همدست شد تا جلال الملك را از میان بردارند اما توطئه آنها از هم پاشید زیرا جلال الملك به نامه‌هایی که بدرالجمالی برای گروهی از اعیان طرابلس فرستاده بود دست یافت لذا آنها را دستگیر کرده برخی را کشت و برخی را تبعید کرد^۴.

جلال الملك در کنار شجاعتش دوستدار آبادانی و عمران بود، او مسجد جامعی به نام خودش در طرابلس بنا کرد، همچنین ضلع شرقی

۱- ابن العدیم، زبدة الحلب، ج ۲، ص ۳۵.

۲- دکتر سهیل زگار، ملخل الی تاریخ الحروب الصلیبیه، دارالفکر، دمشق، ۱۹۷۵، چاپ دوم ص ۷۲.

۳- ابن اثیر، الکامل، حوادث سال ۴۶۴ هـ، ج ۸، ص ۱۱۱.

۴- ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۵، ص ۱۱۱.

۶۲ □ تاریخ شیعه در شام

مسجد جامع بزرگ حلب را بساخت^۱. و در سال ۴۷۲ هـ ساختمان دارالعلم را که عمویش امین الدوله تأسیس کرده بود تجدید بنا کرد^۲. دربار او جایگاه دانشمندان و ادیبان بود. ابن خیاط در پنج قصیده از برجسته‌ترین اشعارش او را ستوده است از جمله اشعار او این است:

و لا ابقى جلال الملك يوماً لغير هواه حكماً في فؤادي
احب مكارم الاخلاق فيه واعشق دولة الملك الجواد
رجوت فما تجاوزه رجایی و كان الماء غاية كل صاد
اذا ماروضت ارضی و ساحت فما معنی انتجاعی و ارتیادی
كفی بندی جلال الملك غيثاً اذا نزلت قرارة كل واد^۳
و نیز چنین سروده است:

یفنی بها المجد من عدل علی و من یبقى الشهور علی من جاء معترفاً
ما انتم بالندی اذ كان دینکم اشد متی - علی بعدی - بکم شغفاً

۱- ابن جوزی، *مرآة الزمان*، ج ۱۲، ق ۲، ص ۱۶۰-۱۶۱؛ عمر عبدالسلام تدمری، *اسرة بنی عمار فی طرابلس*، *مجله تاریخ العرب و العالم*، شماره ۳۱، ایار / ۱۹۸۱، ص ۶.

۲- ابن الشحنة، *الدرالمنتخب فی تاریخ مملکت حلب*، ص ۶۳؛ ابن شداد گفته است: ضلع شرقی آن را قاضیان بنی عمار که حاکمان طرابلس بودند بنا کردند. بدون این که نام آنها را ذکر کند، مراجعه کنید به *الاعلاق الخطیره*، ج ۱، ق ۱، ص ۱۰۵.

۳- «جلال الملك یک روز را هم باقی نگذاشت که عشق و هوای شخص دیگری در دل من باشد»

«مکارم اخلاقی را که در اوست دوست می‌دارم و به دولت این پادشاه بخشنده بزرگوار عشق می‌ورزم»

«امید من هیچ‌گاه از او تجاوز نمی‌کند، چرا که نهایت امید و آرزوی صیاد، آب است»
«زمانی که زمین من به کشت‌زار و بوستانی تبدیل شود و آب در آن جاری شود رفتن من به چراگاه در پی علوفه معنی ندارد»

«و زمانی که آب چاهها و برکه‌ها در همه جا خشک شود جود و کرم جلال الملك بارانی بسنده است».

تشیع در سواحل شام □ ۶۳

من راکب واصف شوقی الی ملک لایخجل الروض الا کلما وصفنا
یثنی بحمد جلال الملک عن نغم عندی بمارق من شکری له وصفاً^۱
لازم به ذکر است که حکومت جلال الملک در سال ۴۸۴ هجری /
۱۰۹۱ م دستخوش آشوبی شد که نزدیک بود حکومتش را از بین ببرد.^۲
در این سال تاج الدوله تئش برادر سلطان ملکشاه طرابلس را محاصره کرد
و آقسنقر و بوزان حاکم شهر رها همراه او بودند و منجنیق‌هایی را به سمت
شهر نصب کردند، زمانی که جلال الملک فهمید که توان مقاومت در برابر
این لشکر بزرگ را ندارد به نیرنگ و حيله دست یازید و مخفیانه با امیران
لشکر تئش ارتباط برقرار کرد تا از طریق دادن رشوه نظر آنها را به خود
جلب کند اما چون ناموفق ماند متوجه زرین کمر وزیر آقسنقر شد و هدایا
و تحفه‌هایی که او را راضی کند، برایش فرستاد. زرین کمر میان جلال
الملک و قسیم الدوله آقسنقر به وساطت پرداخت تا او را از تئش دور کند،
آقسنقر وساطت وزیرش زرین کمر را پذیرفت به شرط این که جلال
الملک سی هزار دینار و تحفه‌هایی مانند آنچه به او داده، برایش بفرستد.
او همین طور نامه سلطان ملک شاه را مبنی بر تثبیت حکومت او بر
طرابلس، به او نشان داد، اما تئش آن را نپذیرفت و آقسنقر از ادامه نبرد

۱- «از عدالت علی (جلال الملک) مجد و بزرگواری ناپود می‌شود و چه کسی ماهها را بر
اعتراف‌کنندگان نگاه خواهد داشت»

«شما کریم و بخشنده نیستید زیرا که دین شما بیش از من - علیرغم دوری من - به شما
علاقه مند است»

«کیست آن کسی که به نزد پادشاه برود و شوق مرا برایش توصیف کند، پادشاهی که بوستان از
شنیدن وصف او شرمنده می‌شود»

«و با اشعار من که در وصف و ستایش او سروده‌ام، به ثنا و ستایش جلال الملک پردازد».

۲- ابن العدیم، الانصاف والتحریر، ص ۵۰.

دست کشید. تُتُّش به او گفت: تو تحت فرمان من هستی چه طور با من مخالفت می‌کنی؟ او گفت: من تابع تو هستم جز در نافرمانی سلطان، تاج الدوله تُتُّش خشمگین شده و به دمشق بازگشت و بوزان نیز به شهر خود رفت.^۱

جلال الملک با خواهر امیر حصن الدوله معلی بن حیدرة بن منزو کتامي والی دمشق ازدواج کرده بود.^۲ و ما از فرزندان او تنها حسن را می‌شناسیم زیرا کنیه او ابوالحسن بوده است.

جلال الملک نزدیک به سی سال حکومت کرد و در سال ۴۹۴ هـ / ۱۱۰۱ م درگذشت و برادرش قاضی فخرالملک ابوعلی عمار بن محمد بن عمار، حاکم نواحی ساحلی که به ذوالسعدین ملقب بود جانشین او شد.^۳ فخرالملک از امیران برجسته و دارای مُرُوت بسیار و همت والایی بود.^۴ در دوران او، دولت آل عمّار در حالی که روزگارش به سر می‌آمد به حیات خود ادامه می‌داد. فخرالملک سالهای کوتاه حکومتش را در حالی سپری می‌کرد که برای حفظ دولتش از خطر جنگهای ویرانگر صلیبی که سرزمینهای شرق اسلامی را درهم پیچیده بود، تلاش می‌کرد، اما در این کار موفق نبود و نامه‌ها و فرستادگانی که نزد امیران دمشق و حلب روانه ساخت و اموال بسیاری که برای درخواست کمک به نزد آنها فرستاد و دراز کردن دست کمک خواهی به پیش آنها، فایده‌ای به همراه نداشت.

۱- دیوان ابن خیاط.

۲- ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۵، ص ۱۳۲.

۳- ابن القلانسی، ذیل تاریخ دمشق، مطبعة الآباء اليسوعیین، بیروت، ۱۹۰۸، ص ۹۶.

۴- العماد الاصفهانی، خريدة القصر، تحقیق دکتر شکرى فیصل، المجمع العلمی، دمشق، ۱۹۵۹، ج ۲، قسمت شعراء الشام، ص ۱۱۱، و ۱۱۳.

تشیع در سواحل شام □ ۶۵

اولین آسیبی که بر حکومت فخرالملک وارد شد نافرمانی ابن صلیحه قاضی جبلة بود که خطبه به نام عباسیان را اقامه کرد و سپس در شعبان سال ۴۹۴ هجری قاصدی به نزد ظهیرالدین اتابک فرستاد و از او خواست که شخص مورد اعتمادی را به نزد او بفرستد تا مرز جبلة را به او تسلیم و از او حمایت کند تا با اموال و خانواده‌اش به دمشق بیاید. طغتكین پسرش تاج الملوک بوری را به جبلة فرستاد و ابن صلیحه شهر را به او واگذار کرد و خود به دمشق آمد.

زمانی که بوری زمام امور شهر جبلة را به دست گرفت، او و یارانش بدرفتاری با مردم را آغاز کردند و اعمال زشتی را مرتکب شدند. مردم جبلة برای فخرالملک پیغام فرستادند و از آنچه بوری و یاران او بر آنها روا داشته بودند شکایت کردند و از او خواستند که یکی از اصحابش را به جبلة بفرستد تا آنها شهر را به او تسلیم کنند فخرالملک لشکری به جبلة فرستاد آنها داخل شهر شدند و مردم به آنها پیوسته و با تاج الملوک بوری و همراهانش درگیر شدند. بوری شکست خورد و لشکر فخرالملک بر جبلة دست یافته و تاج الملوک را به اسیری گرفتند، او را به طرابلس فرستادند و فخرالملک او را تکریم و احسان کرد و سپس به نزد پدرش در دمشق فرستاد و از وی عذر خواسته و شرح ماوقع را برای او توضیح داد و فخرالملک می‌ترسید که فرنگیان بر جبلة دست یابند.^۱

اما نافرمانی ابن صلیحه امر قابل توجهی نبود که خطر صلیبیان را که چشم به طرابلس دوخته بودند از نظر دور سازد صلیبیان با سپاهیان فراوان طرابلس را محاصره کردند و در ابتدای کار، صنجیل یکی از فرماندهان

۱- ابن فوطی، تلخیص مجمع‌الآداب، ق ۳، ص ۲۶۴.

نظامی صلیبیان، که از همه بی‌رحم‌تر و سفاک‌تر بود، فرمانده آنها بود. او کسی بود که به طرابلس لشکر کشید و آن را محاصره کرد و عرصه را بر آنها تنگ کرد. فخرالملک با او از در صلح درآمد و مال بسیاری به او داد و به خاطر او از پشت طرابلس عقب‌نشینی کرد و شرط کرد که آذوقه شهر را قطع نکنند و جلوی مسافرانی که به شهر می‌آیند نگیرند.^۱

وقتی صنجیل دید که این صلح مطامع او را تأمین نمی‌کند، دوباره طرابلس را محاصره کرد و دژی در مقابل آن ساخت و در پایین دست آن ربضی احداث کرد و از آن جا شهر را به شدت تحت مراقبت گرفت و در پی فرصت مناسبی بود تا به آن هجوم برد اما در سال ۴۹۷ هجری فخرالملک با لشکریانش به سمت دژ خارج شد. او به ربض هجوم برده و هر کس را که در آن بود به قتل رسانید و مقدار زیادی سلاح و مال و پارچه‌های دیبا و نقره به دست آورد، سپس ربض را به آتش کشیده و به سلامت همراه با غنایم به طرابلس بازگشت.^۲

با تمام شدن هجوم فخرالملک، صنجیل به ربض آمده و بر روی یکی از رفهای طلایی و سوخته آن ایستاد عده‌ای از کشیشها نیز با او بودند. در این اثناء آن رف فرو ریخت و صنجیل مجروح شد و مُرد جنازه او را به قدس برده و آن جا دفن کردند.^۳

ابن وردی در این باره گفته است:

«صنجیل را از این آتش به آتشی بردند که شعله‌ور است، قبر او گرچه

۱- ابن اثیر، *الکامل*، ج ۸، ص ۱۹۹، حوادث سال ۴۹۴ هـ.

۲- ابن قلائسی، *ذیل تاریخ دمشق*، ص ۲۳۸.

۳- ابن قلائسی، *ذیل تاریخ دمشق*، ص ۱۴۶.

تشیع در سواحل شام □ ۶۷

در قدس است اما او در وادی جهنم است»^۱.

اما مرگ صنجیل طرابلس را از سرنوشت حتمی آن رهایی نداد، چرا که صلیبیان بار دیگر بازگشته و شهر را به گونه‌ای شدیدتر و سخت‌تر محاصره کردند. فخرالملک با شجاعت در این محاصره صبر کرد، او تمامی تلاشش را برای خلاصی از این تنگنا به خرج داد. فرستادگانی به دمشق، حلب و سایر شهرهای شام در پی کمک و یاری فرستاد و اموال بسیاری را در این راه داد و هیچ‌گوش شنوایی از کسی نیافت.

او برای کاهش مشکلات و سختیهای محاصره بر مردم شهر، جیره‌های نظامیان را بین سپاهیان و مردمان مستضعف توزیع کرد. سپس آنچه را که در راه جهاد خرج می‌شد، میان مردم تقسیم کرد. یک بار که او می‌خواست از دو تن از ثروتمندان پول بگیرد، این امر بر آنها دشوار آمد. چنین پیداست که آن دو از ضعف روحیه‌ای که داشتند به قوم خود خیانت کرده و به صلیبیان پناه بردند و به آنها خبر دادند که آذوقه از طریق عرقه و جبل به طرابلس می‌رسد. از این‌رو، صلیبیان از رسیدن آذوقه به طرابلس از این دو راه نیز جلوگیری کردند. زمانی که فخرالملک از خیانت این دو مرد آگاه شد مال زیادی را به صلیبیان داد در مقابل این که آن دو نفر را به او تسلیم کنند، اما آنها به این امر راضی نشدند پس فخرالملک کسی را فرستاد که آن دو را بکشد^۲.

زمانی که سنگینی محاصره بر او شدید شد و نتوانست آن را با دادن مال و پول دفع کند مصمم شد که به بغداد مقرر خلافت رود و درخواست

۱- ابن اثیر، *الکامل*، حوادث سال ۴۹۹ هـ، ج ۸، ص ۲۳۵.

۲- *ابن الوردی*، ج ۲، ص ۲۹.

کمک بکنند، لذا پسرعمویش ابوالمناقب را نایب خود گردانید و سعدالدوله فتیان بن اعز^۱ و بزرگان اصحاب و فرزندان را همراه او نمود و حقوق شش ماه آنها را پرداخت کرد و آنها را سوگند داده و نسبت به آنها اطمینان حاصل کرد. سپس برای رویارویی با سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی روانه بغداد شد. اما ابوالمناقب فرصت را غنیمت شمرده و نافرمانی خود را علنی کرد و پیروی از امیر افضل پسر امیرالجبوش را که وزیر خلیفه فاطمی مصر بود شعار خویش ساخت.

زمانی که این خبر به فخرالملک رسید به اصحابش نامه‌ای نوشت که عمویش را دستگیر کرده و او را به حصن الخوابی^۲ بفرستند و سپس به مسیر خود به سوی بغداد ادامه داد و تاج الملوك بوری بن ظهیرالدین اتابک و ابوالنجم هبةالله بن محمد بن بدیع او را همراهی می‌کردند. او در بغداد با احترام و اکرام زیاد و وعده‌هایی برای کمک و مساعدت از جانب سلطان و امراء بزرگ روبه‌رو شد، ولی این وعده‌ها سخنی بیش نبود و هیچ یک از آنها محقق نشد.

فخرالملک که خودش را به حصول این مساعدتها امیدوار می‌ساخت، مدت طولانی در بغداد بماند، اما زمانی که اقامت او در بغداد طولانی شد بدون این که نتیجه‌ای داشته باشد و حرکتی از جانب سلطان و امراء بزرگ که دلالت بر رغبت آنها در تحقق بخشیدن به وعده‌هایشان باشد، ندید، ناامیدی وجودش را فراگرفت و با خاطری شکسته به دمشق بازگشت. و این در قضیه نیمه محرم سال ۵۰۲ هجری بود و در آخر ذی الحجه همین

۱- ابن الاثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۳۵.

۲- ابن الفرات، ج ۸، ص ۷۷.

تشیع در سواحل شام □ ۶۹

سال به دمشق رسید و مدتی در آن جا اقامت کرد سپس با سپاهی از لشکر دمشق که با او بودند به سوی جبله رفت و به شهر داخل شده و مردم آن به اطاعت وی درآمدند.

اما مردم طرابلس به امیر افضل در مصر پیغام داده و از او خواستند که امیری را بر آنها بگمارد که از راه دریا همراه با کشتیهای آذوقه و غله به نزد آنها بیاید تا شهر را به او تسلیم کنند. شرف الدوله پسر ابوالطیب دمشقی از جانب امیر افضل به عنوان والی همراه با غله و آذوقه به نزد آنها آمد و وقتی وارد شهر شد بلافاصله بزرگان شهر وعده‌ای از خانواده فخرالملک و حرم او و خزاین و اسباب و اثاث او را گرفته و همگی را از راه دریا به مصر فرستاد.

این حوادث پی در پی در موضع صلیبیان که فشار خود را بر طرابلس شدیدتر می‌کردند، تأثیری نداشت تا این که در روز سه‌شنبه سوم ذی الحجه سال ۵۰۲ هـ / ۱۱۰۹ م، پس از پنج سال محاصره دائم، شهر را به زور شمشیر تصرف کردند و عده بسیاری از مردم آن را کشته و بسیاری را به اسارت بردند و شهر را غارت و چپاول کردند^۱. سپس متوجه جبله

۱- ابن قلانسی، ذیل تاریخ دمشق، ص ۱۶۱؛ ابن الفرات این واقعه را در تاریخش بدین گونه ذکر کرده است: او وقتی نتوانست برای محاصره شهر کاری انجام دهد و از دفع آن ناتوان گردید، از طرابلس خارج شد، پس از این که پسر عمویش ابوالمناقب را نایب خود کرده و سعدالدوله فتیان بن اعز را در کنار او قرار داد و نفقه شش ماه لشکر را داده و به قصد دیدن سلطان محمود بن ملک شاه سلجوقی روانه شد، ابوالمناقب در یکی از روزها که بزرگان طرابلس نزد او بودند بر مسند نشست و سخنان آشفته و درهم و برهمی گفت، سعدالدوله با روی خوش او را از این کار نهی کرد اما او شمشیر کشیده و سعدالدوله را زد و او را کشت. کسانی که در مجلس بودند گریختند و ابوالمناقب برخاسته و بالای باروی شهر رفت و دو دستش را به عنوان بیعت بر هم زد مردم شهر برگرد او جمع شدند و به نام

۷۰ □ تاریخ شیعه در شام

شدند^۱ که فخرالملک در آن جا بود، و شهر را محاصر کردند، فخرالملک به نزد آنها فرستاده و امان خواست و آنها پذیرفتند. بنابراین شهر را در مقابل امان نامه تسلیم کردند و فخرالملک به سلامت از شهر خارج شده به سمت شیزر رفت. حاکم شیزر، سلطان بن علی بن مقلد بن منقذ کنانی او و همراهانش را تکریم و احترام کرده و از او خواست که نزد او بماند، اما فخرالملک نپذیرفته و روانه دمشق شد. در آن جا نیز ظهیرالدین اتابک از او احترام کرده و او را در خانه اش جای داد و ناحیه زبدانی و توابع آن را به طور اقطاع به او سپرد، این حوادث در محرم سال ۵۰۳ هجری روی داد^۲. علی رغم این که فخرالملک امارتش را از دست داد و از طرابلس خارج شد ولی، روح جهاد بر ضد صلیبیان در جان او باقی مانده بود و ما می بینیم که او ندای سلطان محمد بن ملکشاه را پاسخ می گوید و همراه با سپاهی که ظهیرالدین اتابک او را به فرماندهی آن گمارده بود روانه بغداد می شود^۳...

بعد از رفتن فخرالملک به سمت بغداد اطلاعات ما در باره او تمام می شود و چیزی در باره او نمی شنویم و نمی دانیم که زندگانی او کی و چگونه پایان یافته است. فخرالملک آخرین فرد از خاندان آل عمّار است

→

امیر افضل پسر امیرالجیوش، شریک خلیفه فاطمی مصر شعار دادند و این حادثه در رمضان سال ۵۰۰ هجری بود.

۱- در برخی منابع تاریخی نام آن، جبیل آمده ولی صحیح جبله است زیرا فخرالملک پس از بازگشت بی نتیجه اش از بغداد، با سپاهی از لشکر دمشق وارد جبله شد و در آن جا اقامت کرد.

۲- ابن قلانسی، ذیل تاریخ دمشق، ص ۱۶۵.

۳- همان منبع، ص ۱۶۶.

تشیع در سواحل شام □ ۷۱

که حکومت کردو حکومتش هشت سال، تقریباً از ۴۹۴هـ تا ۵۰۲هـ ادامه یافت^۱.

در سیره و زندگانی فخرالملک قضیه‌ای ما را به تأمل وامی‌دارد که مایه تعجب است و آن این است که فخرالملک علی‌رغم روزگار پر مصیبتی که در آن می‌زیست و گرفتاریهای فراوانش و حوادثی که برای او پیش می‌آمد، چگونه می‌توانست زمان کافی برای همنشینی با دانشمندان و ادیبان و شاعران و مناظره شعر و ادب با آنها بیابد.

ابن نقار دمشقی می‌نویسد که فخرالملک از شعرا می‌خواست که اشعاری بر وزن این قصیده ابن هانیء مغربی بسازند: «فَتَقَّتْ لَكُمْ رِيحُ الْجَلَادِ بِعَبْرٍ»^۲.

ابوالحسن علی معروف به ابن العلانی معری در این امر پیشی گرفت و اشعاری سرود که فخرالملک را به شگفتی آورد و به او جایزه داد و به واسطه آن از همه بی‌نیاز شد. اشعار او چنین است:

هل بارع الشعراء غير مقصّر
عن بارع من مجدك المتخیر
ام كُنْهه ما ليس يدرکه بذا
قول كمنسوق الجمان مُحبر

۱- پدر اگناطیوس خوری گفته است: کسانی که از خاندان آل عمار بر طرابلس حکمرانی کردند عبارتند از: ابوطالب بن عمار از ۱۰۹۶ م تا ۱۰۷۲ م؛ جلال الملک بن عمار از ۱۰۷۲ م تا ۱۱۰۰ م و ابو علی بن عمار از ۱۱۰۰ م تا ۱۱۰۱ م؛ علی بن عمار از ۱۱۰۱ م تا ۱۱۰۵ م؛ ذوالمناقب بن عمار از ۱۱۰۵ تا ۱۱۰۸. بدون این که از منابعی که این ترتیب را به آنها استناد می‌دهد نامی بیاورد، و همان طور که بیان کردیم آخرین فرد از خاندان ابن عمار که حکومت کرد فخرالملک بود چنان که از روایات تاریخی ثابت می‌شود و ابو المناقب به جز چند روزی حکومت نکرد. بعد از این فخرالملک او را نایب خود قرار داد و به سمت بغداد حرکت کرد که تفصیل آن را بیان کردیم.

۲- عماد اصفهانی، *خریده القصر و جریده العصر*، ج ۲، ص ۷۸. به جهت طولانی بودن اشعار و عدم ضرورت از ترجمه اشعار صرف نظر شد.

فعلى البليغ الجهدُ منه فان يجد
 يبا ناصرالدين لولم تَطْلُ
 لِيطْلُ بقاؤك للمكارم والعلى
 وَلْتَرَعَ عَيْنُ الله منك حُلاجلاً
 يحتاطك التوفيقُ، لا يألوك في
 و اذا دَجَتْ ظِلْمُ الأمورِ فلا تَزَلْ
 الله هَمَّتْكَ الخَطِيرةُ إنْها
 لِمُورِقِ في المجد مضاءً على ال
 والمجدُ صعبُ المُرتقى إلا على
 واري زناد الفكرِ، وقاع، بما
 شِيَمِ نِظامِ المُلكِ مَخْصُوصُ بها
 إِنَّ العلى ما بَيْنَ كَفِّ بَرَّةِ
 عَليَّاهُ ما يُسْتَطاعُ مَرامِها
 سِيفِ الخِلافةِ لا تَزَلْ عَضَبَ الشبا
 لوبان شخصُ المجد لم يك في الورى
 خُلِقَ أبى إلا السِماحَ سَجيَّةً
 ولقد سمعتُ و ما سمعتُ بجائِدِ،
 ما روضةً غناءً أَشْراطِيةً
 وَلِىَ الحيا تَدْيِيجُها فكأَنَّهُ
 يَخْتالُ جَوُّ تِلاعِها و وهادِها
 عَبقَّتْهُ سارِيةُ العِمامِ واجتلى
 مَعَجَّتْ صَبا نَجْدِيبِها و كأنما
 عَباَتِ نَورٍ لم تَخَلْ أنْفاسه

يُحَمَد، و ان يَكُ مقصراً فَلْيُعْذر
 منه مقارعةُ العِدَى لم يُنْصِر
 فَرَبُوعُهُنَّ مَعالِمٌ لم تَدُتْ
 سَبقِ الورى سَبَقِ الجِوادِ المُحْضِرِ
 تسهيله لك كَلَّ صَعْبٍ أو عَر
 سَباقِها بسراجِ رَأى أنْورِ
 حُليقتِ لَصَبِّ بالعلى مُسْتَهْتَرِ
 أَهْوالِ تَبَّتِ ما يُراعِ بِمُسْهَرِ
 يَظْطانِ في ذاتِ الإلهِ مُشَمَّرِ
 يُبْدي العِبانُ، على الخَفِيِّ المُضَمَّرِ
 دَلَّتْ على مَلِكِ كَرِيمِ العُنْصُرِ
 منه و وَجْهٍ بِالطَّلَاقِ مُسْفِرِ
 فَالْتَقِيلِ الحَسَّادِ أو فَالْتَكْثِرِ
 تَفْري بِحدِّيكِ الخَطُوبِ فَتَفْري
 إِلاكِ منه عليه عَقْدُ الخِناصِرِ
 تَتَغَيَّرُ الدنْيا و لم يَتَغَيَّرِ
 في عُسْرَةٍ يُعْطى عِطاءَ المُوسِرِ
 أُنْفُ يَنْمُ بِها نَسِيمِ العَبْهَرِ
 وَاشي رُقُومِ أو مُقَومِ أَسْطَرِ
 في وارِفِ واصِى النِباتِ مُنْورِ
 بِالنَّورِ من صِوْغِ الرَبِيعِ المُبْكَرِ
 فَضَّتْ خِتامِ التَّيْبِيِّ الأذْفَرِ
 إلا بِداهِةِ نَكْهَةٍ من عَنَبِرِ

زَهَرَ الثَّنَاءِ بَوْبِلَهَا الْمُسْتَمْطِرِ
 مَا الْعِذْلُ إِلَّا ضَائِعٌ فِي الْأَبْحَرِ
 لِتَسْدِ أَسْكَوْبِ الْعَمَامِ الْمُعْزِرِ
 تَزْدِي إِلَيْهِ بِكُلِّ ذِمْرٍ مُعْوِرِ
 فَكَأَنَّ هُنَّ لَسَوَاعِبٌ بِالْمَيْسِرِ
 قَصُرَتْ لِحَاطِطِ الطَّيْرِ دُونَ الْمُنْسِرِ
 شَكَّتِ الْغَلِيلُ، مِنَ النَّجِيعِ الْمُهْدِرِ
 لُحِقَ الْأَيَاطِلُ كَالسَّعَالِي، ضَمَّرِ
 عُتُقُ كَجِدْعٍ مِنْ أَرَاكِ مُوَبِرِ
 لِلْقِرْنِ فِي قَسَمِ الْغُبَارِ الْأَكْدَرِ
 سَنَدٌ بِمَهْوَى سَيْلِهِ الْمُتَحَدِّرِ
 إِلَّا عَلَى تَرَبِّ الْجَبِينِ مُعْفَرِ
 تَحْكِي خَطِيئاً فَوْقَ صَهْوَةِ مَبْنَرِ
 لَمْ تَسْبُدْ إِلَّا عَنَ دَمٍ مُتَعَجِرِ
 تَحْكِي أَنْبَابِ الْقَنَا الْمُتَكْسِرِ
 حَزَّ الطَّلِي مِنْهُمْ وَقَطَعَ الْأَبْهَرِ
 بِالْأَسَدِ تَذَى فِي قَنَا وَسَوْرِ
 يَجْتَثُّ أَصْلَ الْمُشْرِكِينَ بِصَرْصَرِ
 لِلشُّرْكِ كُلِّ مُبَاسِلٍ مُتَمَرِّ
 بِمِثَالِ أَجْنِحَةِ الْجَرَادِ الطُّيِّرِ
 مِمَّا تَخْوِضُ مِنَ النَّجِيعِ الْأَحْمَرِ
 بِسَيْوفِهِ طَلَبَ الْهَزْبِ الْقَسُورِ
 لِسَوَى مَسَاعٍ كَالنَّجُومِ النَّسِيرِ

كصفات فخر المُلْك في إنشائها
 أعذول هذا البحر في بذل الندى
 لفئ ملامك أو فذره فلم تكن
 ألف الجياد فما تزال جياده
 تدحى بأيدي الخيل هامت العدى
 في كل يوم يسترون عجاجه
 قد عودت ري الأسنه، كلما
 صارت مشارعها متون سلاهي
 من كل يعوب سمايتليه
 مستلجق أولى الطرائد، صارع
 ينتال في طلب العدو كما أتى
 و صوارم بثر المضارب لم تقع
 من كل أبيض ناطق في هامة
 يكسو أديم الأرض صبغة عندم
 يبري أكفا ثم يتبع أذرعاً
 أظن جند الشرك عزمك مغفلاً
 لتساورهم بها مالمومة
 فلتنسفنهم سطاك بعاصف
 وليجلين ذوي القسي أعدها
 يقدفن في مهج الطغاة طوائراً
 حتى تغيب حجول خيلك في الوغى
 تديبر معتزم طلوب ثاره
 يا منهد الأموال لا مستبقياً

عجباً لِكفك كيف لا يَخْضُرُ ما
كشفت تجاربتك الزمانَ فعَلِمْتُ
ودّعت شهراً أنت في هذا الوری
تقضي فروض الصّوم أكرم صائم
لا تَعْدَم الأعیاد إن أَلْبَسْتَهَا
فإذا سلّمت فكلُّ عیدِ عندنا
دامت لك النعماء موصول بها

شخصیت منحصر به فرد و عزم راسخ فخرالملک قابل تقدیر و شگفتی شاعرانی بود که از هر دری به مدح و ستایش او می‌پرداختند و مناقبش را بیان می‌کردند. از جمله این شاعران ابن خیاط است که در قصیده‌های متعددی او را ستوده است.^۱ از جمله در ابیات زیر:

و یا فخری - و فخر الملک من علی - لقد جریت بلارسیل
تفنن فی العطاء الجزل حتی حبانى فيه بالحمد الجزیل^۲

و نیز در ابیات زیر:

تقیات ظل فخر الملک و اغتبطت بحیث حل عقال المزن فانسکبا^۳
حتی اذا وردت تهفو قلائدها الفت اعز بتاج المجد معتصباً
اشم اشوس مضروباً سرادقه علی الممالک مرح دونها الحجبا

۱- دیوان ابن خیاط.

۲- «ای فخر من و ای فخر الملک که ثنا خوان من هستی، بدون پیغام و خبر روانه شدی»
«در عطا و بخششهای فراوان شیوه‌ای نیکو در پیش گیر، تا در آن حمد و ستایش بسیار را به من
بچشانی».

۳- «ابر رحمت فخر الملک سایه گسترد و بارور گشت به گونه‌ای که باران رحمتش آزاد شد و
فرو ریخت».

تشیع در سواحل شام □ ۷۵

ممنوع العز معمور الغناء به مظفر العزم و الاراء مستتجبا^۱
همچنین این ابیات را سروده است:

ما الفخر فخر الملك الا الذي شدت بطيب الفعل و المنصب
فاليوم ادرکت المنى غالباً و ليس غير الليث بالأغلب
فالضر كل الضر فى سيفك الفا تك او فى عزمك المقضب^۲
از دیگر شاعرانی که به مدح و ستایش او پرداختند، ابوالموهّب معری
است در سال ۴۹۳ هـ قصیده‌ای سرود و عید فطر را به او تهنیت گفت^۳:

و ظلتُ أُخطيها البلاد و دونها طرابلس حيث الأمانى و جِلَّق
و رَجَحْتُ ما بين الملوك فمال بى رجاءً بذى السعدين اوفى و اوفق^۴
مليک به الآمال القت عصا النوى فقرت و فى او صافه المدح يصدق
زجرتُ به طير المنى فسَنَحَنَ لى و طائره الميمون فيها مُحَلَّق
و عَرَّضَ لى غيثٌ على الشَّيم مُرْعِدٌ من الشام تُجَاج السَّحاب مُغْدِقٌ^۵

۱- «تا این که از راه رسید و گردن بندهایش را گشود در حالی که تاج بزرگواری بر سر نهاده بود»

«متکبران گردن برافراشت در حالی که خیمه‌اش را بر ممالک بر پا می‌ساخت و مانع و بازدارنده‌ای برای آن نبود»
«وجود او عزت بخش است که به واسطه او بی‌نیازی و غنا پای می‌گیرد و عزم او پیروز و نظراتش برگزیده است».

۲- «ای فخرالملک، فخر و افتخاری نیست جز رفتار و منصب پاکی که تو در پیش گرفته‌ای»
«امروز تو پیروزمندانۀ آرزویت را درک کردی و به جز شیر نیرومند کسی غالب نیست»
«تمام ضرر در شمشیر نیرومند و یا در تصمیم قاطع توست».

۳- عماد اصفهانی، *خریده القصر*، ج ۲، ص ۱۱۱.

۴- «پیوسته حدود سرزمینها را برمی‌شمرم به خصوص طرابلس را، از ناحیه امانی تا جِلَّق»
«پیوسته بین پادشاهان مقایسه می‌کنم و امید من به صاحب سعادت دنیا و آخرت تمایل می‌یابد».

۵- «پادشاهی که آمل و آرزوها در وجود او به مقصد می‌رسند و قرار می‌گیرند، و مدح و

۷۶ □ تاریخ شیعه در شام

توالی فلولا رحمةً منه اقلعتُ لَحِيْلٌ اُنَى فَيِه لَاشِكْ اَغْرَق
هو البحر الا انه غير مالح هو البدر الا انه ليس يمحق
له خلق كالروض حُسناً و بهجتاً هي السيف بل امضى و رأى موفق^۱
و من ذا الذي يستصعب الرزق بعدما درى ان يُؤمناه عن الله تَرْزُق
و فَيَنْ اللبالي خيفةً عنه من فتى يُصَمِّم فَي احداثها و يُطَبِّق
حمى الثغر من رشف المواضي فقد كفى تَأْتُب ما يحميه سور و خندق^۲
اما شگفت آور اين است که فخرالملک که خود حامی علم و علما بود و
اديبان را به خود نزديک می کرد و برای آنها در صدر مجلس خویش جا باز
می کرد و باران سخاوت او بر آنها می بارید به واسطه شعری که شاعری در
هجو او سروده بود سینه اش به تنگ می آید و دستور می دهد تا او را

→

ستایش در اوصاف او مصداق می یابد»

«پرنده خیالم را به هوای او به پرواز درآوردم و او این فرصت را به من داد و پرنده مبارک او در
آسمانش اوج گرفت»

«ابرهای پر باران صاعقه را از ناحیه شام قطره های زیاد باران را بر زمین خشک وجودم
می بارند».

۱- «باران رحمت او که پیوسته می بارد اگر به واسطه رحمتش باز نایستد بی شک در آن غرق
می شدم»

«او دریایی است که شور نیست و او ماه کاملی است که نقصان نمی یابد»

«او خلق و خوبی دارد که از نیکویی و سرورآفرینی همچون بوستانی است و در عین حال چون
شمشیر و بلکه بُرانتز است و رأیی موفق دارد».

۲- «و چه کسی پس از آن یقین کرد دو دست او از جانب خداوند روزی می گیرد باز رزق و
روزی اش را مشکل پندارد»

«شبهها طولانی می شوند از ترس جوانمردی که در حوادث روزگار تصمیم قاطع می گیرد و به
هدف می رسد»

«مرزها را از آخرین تجاوزات دشمن باز داشت و خندق و بارویی که بساخت در حمایت از
شهر در برابر دشمنانی که گرد آمده بودند کفایت کرد».

تشیع در سواحل شام □ ۷۷

بکشند، چنان که ابن تغری بردی آن را در حوادث سال ۴۹۷ هـ ذکر می‌کند:

«در این سال شاعر مشهور و ادیب، احمد بن حسین بن حیدره که به ابن خراسان طرابلسی معروف بود درگذشت، او شاعری زبردست بود که فخرالملک ابن عمّار قاضی طرابلس و حاکم آن جا، و برادر او را هجو کرده بود و این قاضی طرابلس دستور داد که او را بزنند، پس او را زدند تا مرد»^۱. اگر این خبر صحّت داشته باشد این کار او لکنه سیاهی بر پیشانی اوست که گذر ایام آن را محو نمی‌کند. فخرالملک فرزندان از خود باقی گذاشت که از آنها شرف الدوله علی را می‌شناسیم که ابن خیط نام او را در دو قصیده اش ذکر کرده است. او قصیده اول را فی البداهه و برای تهنیت گفتن به فخرالملک سرود به مناسبت اولین روزی که شرف الدوله، که پنج سال داشت، بر اسب سوار شد مطلع این قصیده چنین است^۲:

«الا هكذا تستهلّ البدور محلّ علي و وجه منير»^۳

و از ابیات دیگر آن این است:

دعا شرف الدولة المجد فيه فللباه منبره و السرير^۴
فيا شرف الدولة المستجار لك الله من كل مين مجير^۵

قصیده دوم را در مدح شرف الدوله و ستایش از پدرش فخرالملک و تهنیت عید فطر و بهبودی او از بیماری در سال ۴۸۲ هـ سرود^۶. و مطلع آن

۱- ابن تغری بردی، *النجوم الزاهرة*، ۵، ۱۸۸.

۲- *دیوان ابن خیط*.

۳- «آری این گونه است که ماهها در برابر چهره پر فروغ علی (شرف الدوله) هلال می‌شوند».

۴- «در آن روز شرف الدوله مجد و بزرگواری را فرا خواند و منبر و تخت به او لبتیک گفتند».

۵- «ای شرف الدوله که مردم به تو پناه می‌آورند خداوند پناه تو از هر بدی باشد».

۶- *دیوان ابن خیط*.

چنین است:

لنا کلّ یوم هناء جدید
و از ابیات دیگر آن:
فَعَشَّ مَا تَشَاءُ بِهِ ضَافِئاً عَلَیْكَ مِنَ الْعِزِّ ظِلٌّ مَدِیْدٌ
فَأَنْزَرَ نَیْلِكَ فِیهِ الْعِلَاءُ وَایسِرَ عَمْرُكَ فِیهِ الْخُلُودُ
وَ قَلَّ لِأَبِیْكَ وَقَى السُّوءِ فِیْكَ كَذَا فَلْتَرِبِ الشَّیْوَلِ الْأَسْوَدُ^۲
با توجه به اخباری که از خاندان آل عمّار به دست ما رسیده می‌توانیم
شجره خانوادگی آنها را به شکل زیر تصوّر کنیم:^۳

۱- «ما هر روز شادمانی تازه‌ای داریم و عیدی که خوبیهای آن پایان نمی‌پذیرد».
۲- «پس هر چه می‌خواهی به عنوان میهمان زندگی کن، که سایه پایداری از عزّت بر توست»
«هدایا و بخشش‌هایت را کم کن که در آن جا رفعت و بزرگی است و عمرت را کوتاه کن که در آن
جا جاودانگی است»
«به پدرت بگو که تو را از بدیها حفظ کند که شیران این گونه بچه شیران را تربیت می‌کنند».
۳- مشاهده کردیم که کسان دیگری نیز شجره نسب بنی عمار را ترسیم کرده‌اند که نخستین
آنها زامباور مستشرق است، وی آن را در کتاب معجم الأنساب و الأسر الحاكمة فی
التاریخ الاسلامی، چاپ دانشگاه فؤاد اول ۱۹۷۱ م، به گونه زیر ترسیم کرده است:
عمار

محمد
جمال الدوله (قاضی اسکندریه) ابو علی عمار فخرالملک ابو الحسن عمار جلال الملک
دکتر محمد علی مکی در کتاب لبنان من الفتح العربی الی الفتح العثماني شجره آنها را این گونه
رسم کرده است:
محمد امین الدوله ابوطالب حسن
جلال الدوله جلال الملک فخرالملک

تشیع در سواحل شام □ ۷۹

عمار			
ابوطالب	نام او را نمی دانیم	ابوالمناقب	محمد
شمس الملک	او جانشین ابوطالب شد	علی (جلال الملک)	عمار (فخر الملک)
(ابوالفرج)	ولی جلال الملک امارت را از او گرفت	حسن	علی (شرف الدوله)
عبدالله			

بنی عمار از بهترین حکمرانان بودند و دست گشاده‌ای در علم و ادب داشتند.

افتخار حکومت آنها دارالعلمی است که در طرابلس تأسیس کردند تا دانشگاهی جهت نشر علم و ادب باشد؛^۱ این دارالعلم به عنوان یکی از مراکز تشیع و پایگاهی برای نشر این مذهب توصیف شده است.^۲ و شهر طرابلس به برکت وجود این دارالعلم کعبه و قبله دانش‌پژوهان شده بود.^۳ اساس این مرکز را امین الدوله بن عمار نهاد و آن را بنا کرد و بیش از یکصد هزار کتاب به صورت وقفی در آن گرد آورد.^۴

به نظر می‌رسد که با گذشت ایام بنیان دارالعلم را دچار ضعف و سستی شده و یا این که مکان آن برای انبوه کتابها کوچک بود، لذا جلال الملک در سال ۴۷۲ هـ / ۱۰۸۰ م اقدام به تجدید بنای آن کرد و در عهد او

۱- محمد کردعلی، *خطط شام*، ج ۴، ص ۳۳.

۲- دکتر اسعد طلس، *مصر و شام فی العابر والحاضر*، دارالمعارف، مصر، ۱۹۴۵، ص ۶۵.

۳- دکتر زکی نقاش، *العلاقات الاجتماعیه و الثقافیه و الاقتصادیه بین العرب و الأفرنج خلال الحروب الصلیبیه*، دارالکتب اللبنانی، بیروت، ۱۹۵۸، ص ۹۴.

۴- *تاریخ ابن فرات*، ج ۸، ص ۷۷.

تعدادی از تصنیفات ابوالعلاء مَعْرَى وقف آن گردید که عبارتند از^۱:

- ۱- **الصّاهل و الشّاجح**: که شامل چهل جزوه بود و ابوالعلاء آن را برای ابو شجاع فاتک والی حلب از جانب مصریها نوشت و در آن به زبان ستوران صحبت کرده است.
- ۲- **السّجع السلطانی**: شامل گفتگوهای لشکریان، وزیران و سایر والیان است که شامل هشتاد جزوه است.
- ۳- **الفصول و الغایات**: کتابی است به ترتیب حروف معجم به جز الف، شامل صد جزوه است.
- ۴- **السّادن**: از مطالب و کلماتی که در کتاب الفصول و الغایات نیامده تشکیل شده است و مقدار آن ۲۰ جزء است.
- ۵- **اقلید الغایات**: کتاب لطیفی است که فقط شامل حلّ معماهاست و ده جزء است.
- ۶- **رسالة الاغریض**: از رساله‌های طولانی است که در کتاب دیوان رسائل آمده است.

جلال الملک برای ترغیب و تشویق کسانی که در دارالعلم بودند اموالی را میان آنها تقسیم می‌کرد. آل عمّار اهتمام شدید به دارالعلم داشتند و اموال بسیاری را صرف آن می‌کردند. آنها و کیلانی داشتند که در پی یافتن کتابهای نفیس و نوشتجات نادر و منحصر به فرد اقطار مختلف سرزمینهای اسلامی را می‌پیمودند. در دارالعلم بیش از یکصد و هشتاد نسخه بردار وجود داشت که به کار نسخه‌برداری کتابها مشغول بودند. اغلب کتابهای دارالعلم با جلد و تذهیب و تزئینات طلا و نقره بودند که

۱- ابن العدیم، *الایصاف و التحری*، ص ۵۰.

تشیع در سواحل شام □ ۸۱

به دست مشهورترین خطاطان نوشته شده بود. خزائن آن پر از کتابهای ایرانیان و عربها و یونانیان بود و مجموع کتابهای آن به سه میلیون جلد می‌رسید^۱. از آن جمله پنجاه هزار نسخه از قرآن کریم و هشتاد هزار نسخه از کتابهای تفسیر بود^۲. نظارت و سرپرستی دارالعلم را عده‌ای از علمای بزرگ که دارای جایگاه علمی والایی بودند به عهده داشتند و برخی از آنها را می‌شناسیم از جمله:

- حسین بن بشر بن علی بن بشر و اسعد بن ابی روح ابوالفضل الرافضی و ابو عبدالله طلیطلی، که هر یک از آنها مراتب علم و فرهنگ و معرفت را در سطح گسترده‌ای دارا بودند.

- حسین بن بشر معروف به قاضی:

ابن ابی الطی از حسین بن بشر که به قاضی مشهور بود در رجال الشیعه نام می‌برد و می‌گوید: او رئیس دارالعلم طرابلس بود، او به خواندن خطبه‌های بلیغ و شیوایی مشهور بود که با خطبه‌های ابن زیاته برابری می‌کرد. او مناظره‌ای باخطیب بغدادی داشت که در آن بر خطیب فایق آمد و بر اساس این مناظره کراچکی به تقدّم او در علم حکم داده است^۳.

- اسعد بن احمد بن ابی روح قاضی طرابلس:

او شاگرد ابن البداح بود و پس از او در شام و طرابلس و فلسطین منحصر به فرد بود و حلقه‌های قرائت بر گرد او بر پا می‌شد. او امر قضاوت را از سوی ابن عمّار عهده‌دار گشت. ابن عمّار در مجلسی او و

۱- جرجی ینی، تاریخ سوریا، المطبعة الأدبیه، بیروت، ۱۸۸۱، ص ۳۸۳.

۲- محمد ماهر حماده، المکتبات فی الإسلام، ص ۱۳۳.

۳- ابن حجر، لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۷۵.

یکی از فقیهان مالکی را حاضر ساخت، او در باب حرمت فقّاع با فقیه مالکی مناظره کرد و با براهین و فصاحت کلامش بر او غلبه کرد فقیه مالکی که به شدت ناراحت شده بود به او گفت: مرا بخور، و او بلافاصله جواب داد: من بر مذهب تو نیستم. و منظور او این بود که مذهب مالکی خوردن سگ را جایز می‌داند.

یک بار ابن عمار از او پرسید، دلیل بر حدوث قرآن چیست؟ او جواب داد: نسخ آیات، زیرا قدیم هیچ‌گاه عوض نمی‌شود و زیادی و نقصانی بر آن وارد نمی‌شود. او در طرابلس باقی ماند تا زمانی که صلیبیان آن را تصرف کردند و او به حیفا نقل مکان کرد و در آن جا خانه‌ای را برای کتابها، در نظر گرفت که در آن بیش از چهار هزار جلد گرد آورد. قاضی اسعد پیش از ۵۲۰ هجری درگذشت و گفته شده است او از طرابلس به دمشق رفت و آن جا درگذشت.

قاضی اسعد مردی متعبد و زاهد و پرهیزگار بود و نماز و تهجد بسیاری داشت جز اندکی از شب را نمی‌خوابید و سکوت او بیشتر از سخن گفتنش بود و عالمی جلیل‌القدر بود که شیعیان به او رجوع می‌کردند.^۱ او تألیفات نفیس متعددی به جای گذاشته است از جمله:

۱- عیون الأدلة فی معرفة الله.

۲- التبصرة فی معرفة المذهبین الشافعیة و الامامیة.

۳- البیان فی خلافة الإمامیة.

۴- النعمان و المقتبس فی الخلاف مع مالک بن انس.

۱- ابن حجر، لسان‌المیزان، ۱، ۱۸۶.

هد النور فی عبادة الایام و الشهور.

آقا بزرگ تهرانی از این کتابها غافل مانده و آنها را در مجموعه بزرگ خود - الذریعة الی تصانیف الشیعة - ذکر نکرده است.

ابو عبدالله طلیطلی (شیخ عالم)

کنیه او دلالت می‌کند که او اندلسی و از شهر طلیطله است اما علت خروج او از اندلس و تاریخ آن را نمی‌دانیم اگر چه می‌دانیم در دوران فاطمیان مغربها کوچهای بزرگی به شهرهای ساحلی شام داشتند. ابو عبدالله در دوران آل عمّار متولّی دارالعلم طرابلس بود و از شاگردان او امیر اسامة بن منقذ بود که علم نحو را نزدیک به ده سال در نزد او قرائت کرد. اسامة بن منقذ درباره حافظه شگفت‌انگیزی که استادش از آن برخوردار بود این گونه می‌گوید:

«از شیخ عبدالله، امر عجیبی را مشاهده کردم، روزی نزد او آمدم تا درس را بر او قرائت کنم، پیش روی او کتابهای نحوی دیدم: کتاب سیبویه و کتاب خصایص ابن جنّی و کتاب ایضاح ابو علی فارسی و اللمع و کتاب الجمل؛ گفتم ای شیخ، تمام این کتابها را خوانده‌ای؟ او گفت: آنها را نخواندم مگر این که بر روی لوح نوشته و آن را حفظ کرده‌ام اگر می‌خواهی بدانی، یک جزء از آنها را باز کن و از اوّل صفحه یک سطر را بخوان. من یک جزء برداشتم و گشودم، و یک سطر از آن را خواندم و او تمام آن صفحه را از حفظ خواند، تا به جزءهای دیگر رسید و همه را خواند. من از او کار عظیمی دیدم که در توان بشر نیست»^۱.

۱- اسامة بن منقذ، کتاب الاعتبار، بریستون، ۱۹۳۰، ص ۲۰۸.

۸۴ □ تاریخ شیعه در شام

ابو عبدالله آخرین متولی دارالعلم بود و تا زمان سقوط طرابلس به دست صلیبیان در سال ۵۰۲ هـ ۱۱۰۹ م متولی آن بود، او از کسانی بود که به اسارت صلیبیان درآمد. جایگاه والای علمی او، پدر اسامة بن منقذ و عموی او را بر آن داشت تا او را همراه با یائس نسخه‌بردار، از اسارت آزاد سازند.^۱

این تمام اطلاعاتی است که از این عالم بزرگ به ما رسیده است. اما متأسفانه، این کتابخانه بی مانند را صلیبیان به هنگام اشغال طرابلس در سال ۵۰۲ هـ به خاکستر تبدیل کردند و در حادثه به آتش کشیدن آن یکی از کشیشان متعصب صلیبی دخالت داشت؛ این کشیش متعصب وارد کتابخانه شد و کتابها را در اطراف خود مشاهده کرد، و گویا به سالنی داخل شده بود که مخصوص قرآنها بود، اولین کتابی را که دستش به آن رسید برداشت و گشود، دید که قرآن کریم است. کتاب دیگری را برداشت که آن هم قرآن بود، کتاب سوم را برداشت و همین طور یا بیست بار کتابها را برداشت، و یقین کرد که این کتابخانه تماماً محتوی قرآنها و مصاحف است، خشمش برانگیخته شد و گفت: «این کتابخانه پر از مصاحف است آن را بسوزانید...»^۲ پس آن را آتش زدند.

و این گونه با یک لحظه حماقت، گنجینه‌ای که با هیچ پولی نمی‌توان ارزش آن را سنجید، نابود شد.

مورخان عرب در فقدان این کتابخانه قیمتی بسیار آه و فغان کرده‌اند، در حالی که تاریخ‌نگاران قدیمی صلیبی هیچ چیز در باره آن ذکر نکرده‌اند

۱- همان.

۲- محمد ماهر حمادة، المکتبات فی الاسلام، ص ۱۳۴.

تشیع در سواحل شام □ ۸۵

و در این باره اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند تا این رفتار زشت و شنیع قومشان را پوشیده دارند.^۱

کشیش یسوعی، هنری لا منس در کتابش تاریخ مختصر سوریه (Lasyrie Precis Historique)^۲ تلاش کرده تا از موقعیت دارالعلم و قباحت سوزانیدن آن بکاهد. اما استاد محمد کرد علی با جوابی دندان شکن سخنان او را رد کرده است که در آن آمده است:

«از مسائل شگفت‌آور در این تاریخ، ادّعی مؤلف مبنی بر این است که دارالعلم طرابلس مدرسه‌ای جامع نبود بلکه مدرسه‌ای کوچک جهت آموزش علوم دینی بود (ج ۱ / ص ۲۱۵)».

و می‌گوید: «به نظر ما، آتش‌سوزی مسجد جامع اموی در دمشق به سال ۱۰۹۶ م در دوران فاطمیان برای عالم دانش بدیمن‌تر از تصرف طرابلس بود. جز این که مورخان اتفاق نظر دارند که در طرابلس دارالحکمه‌ای همانند بیت الحکمه بغداد وجود داشت: «فان برشم» دانشمند باستانشناس در یادداشت‌هایش گفته است: طرابلس در زمان قاضی ابن عمّار به شکوفایی رسید او طرابلس را یکی از مراکز تشیع قرار داد و در آن بیت الحکمه‌ای پدید آورد که آن را با صد هزار جلد کتاب تجهیز کرد و در زمان او، در آن مدرسه جامع و مدارس دینی و خزائن کتاب وجود داشت و چه بسا طرابلس در زمانی نزدیک به استیلای صلیبیان بر آن، اولین شهر علمی در شام بود»^۳.

۱- جرجی ینی، کتاب تاریخ سوریا، ص ۳۸۳.

۲- المطبعة الكاتولیکیه، بیروت، ۱۹۲۱.

۳- مجلة المجمع العلمی، دمشق، مجلد دوم، ج ۹ ص ۲۷.

حیات فرهنگی در دوران آل عمّار

حیات فرهنگی طرابلس در دوران آل عمّار به شکل بی‌نظیری شکوفا شد و طرابلس در زمان آنها قبله‌گاه ادیبان و دانشمندان بود. آل عمار در این امر بسیار گشاده‌دست بودند و به بسیاری از ادیبان و شاعران به واسطه زیبایی و نیکویی اشعارشان کمک می‌کردند. عماد اصفهانی از ابن خیاط چنین نقل می‌کند:

«به نزد بنی عمار رفتم و آنها را مدح و ثنا گفتم، آنها به من احسان کرده و به واسطه نیکویی شعرم به من پناه دادند»^۱. ابن حیوس شاعر کسی بود که به ابن خیاط نصیحت کرد تا به نزد بنی عمار آید. بنی عمار عطایای سخاوتمندانه‌ای به دانشمندان و ادبا داشتند و زمینه را به گونه‌ای که آنها را به دریافت عطاها و نوآوری کمک کند فراهم می‌ساختند بدین ترتیب آسمان علم و فرهنگ در طرابلس به ستارگانی زینت یافت که عمده آنها از شیعیان بودند و در میدان فقه و ادب بروز و ظهور یافتند که برجسته‌ترین آنها عبارت بودند از:

در فقه حسین بن احمد بن محمد بن قطان بغدادی و قاضی سعد الدین ابوالقاسم عبدالعزیز بن نحریر بن عبدالعزیز بن براج و شیخ عزالدین بن عبدالعزیز بن ابی کامل شاگرد قاضی ابن براج و ابو عبدالله محمد بن هبة الله بن جعفر وراق و دیگران...

و در ابیات ابن منیر طرابلسی که یگانه زمان خویش و زبان روزگارش بود.

که اینک برگزیده مختصری از زندگانی هریک از ایشان را ذکر می‌کنیم:

۱- عماد اصفهانی، *خریده القصر*، ج ۲، ص ۲۴۳.

تشیع در سواحل شام □ ۸۷

حسین بن احمد بن محمد بن قطان بغدادی: ابن ابی الطیّ در کتاب *رجال الشیعه* از وی نام برده و گفته است: امام عالم فاضل و از فقیهان شیعه است، در نزد سید مرتضی و شیخ مفید به تلمذ پرداخته است. در سال ۳۹۰ هجری وارد حلب شد و در جامع آن به تدریس پرداخت سپس قصد طرابلس کرد و در نزد رئیس آن، ابو طالب محمد بن احمد اقامت گزید و به فرزندان او درس می داد. او پس از سال ۴۲۰ ه درگذشت^۱. از تألیفات او کتاب الشامل را می شناسیم که آقا بزرگ تهرانی بدان آگاه نشده و آن را در *الدریعه الی تصانیف الشیعه* ذکر نکرده است.

قاضی سعدالدین - و گفته شده عزالدین -: ابوالقاسم عبدالعزیز بن نحیر بن عبدالعزیز بن براج قاضی طرابلس شیخ منتجب الدین او را توصیف کرده به این که بزرگ اصحاب - شیعه - و فقیه آنها و از شاگردان خاص علم الهدی سید مرتضی و سپس شیخ طوسی بوده است و جانشین شیخ طوسی در نواحی شام بوده و سید مرتضی در هر ماه هشت دینار برای او مقرر کرده بود.

عدّه بسیاری نزد او تلمذ کرده اند؛ از جمله شیخ امام جدّ الإسلام حسن بن حسین بن بابویه قمی و شیخ ابو محمد حسن بن عبدالعزیز بن محسن جبهانی و شیخ مفید عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقرئ رازی، و شیخ موفق الدین ابوالقاسم عبدالله بن حسن بن حسین بن بابویه قمی^۲. او در شب جمعه ۹ شعبان سال ۴۸۱ ه درگذشت و تألیفات ارزنده ای باقی گذاشت که عبارتند از:

۱- ابن حجر، *لسان المیزان*، ج ۲، ۲۶۷.

۲- یوسف البحرانی، *لؤلؤة البحرین*، نجف، ۱۹۶۶، ۳۳۲.

۱- المعتمد فی الفقه.

۲- المقرب فی الفقه.

۳- الجواهر فی الفروع، در تمام ابواب فقهی که هر چند باب مرتب شده است: باب مسائل طهارة، باب مسائل نماز، و همین طور تا آخرین باب که باب مسائل پیچیده و معماهای فقهی است و عنوان مطالب هر باب به گونه سؤال و جواب است (مسألة...؟ الجواب...). این کتاب در ضمن مجموعه جوامع الفقه چاپ شده است.^۱

کتاب الروضة یا روضة النفس فی احکام العبادات الخمس: در این

کتاب به روش استادش شیخ الطائفة در کتاب جمل العقود عمل کرده است که این کتاب را شیخ به درخواست این شاگردش در باب عبادات و اقسام آنها نوشت.^۲

المهذب فی الفقه: در *مفتاح الکرامه* از آن به نام *المهذب القديم* یاد کرده

در مقابل *المهذب البارع* - تألیف ابن مهذب. این کتاب از اول باب طهارة تا آخر کتاب الصلاة است.^۳

شیخ عزالدین عبدالعزیز بن ابی کامل طرابلسی: او شاگرد قاضی ابن

براج بود و از سید مرتضی و شیخ کراجکی روایت کرده است. آن گونه که در الرياض ذکر کرده است: در کتاب *فتح الأبواب* در باره انتساب شیخ عزالدین به سید بن طاوس تصریح شده است.

صاحب *لؤلؤة البحرين* در باره او گفته است: وی قاضی طرابلس بود و

چنانکه دانستید از قاضی عبدالعزیز ابن برّاج روایت می‌کند و بعد از قاضی

۱- آقا بزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، ۵، ۲۵۶.

۲- همان منبع، ج ۱۱، ص ۲۸۳.

۳- همان منبع، ج ۲۳، ص ۲۹۴.

تشیع در سواحل شام □ ۸۹

ابن براج او عهده‌دار قضاوت بود. در کتاب *أمل الأمل* چنین آمده است: شیخ عبدالعزیز بن ابی کامل طرابلسی قاضی، افاضل عالم و فقیهی عابد بود^۱. برخی از تألیفات او عبارتند از:

الموجز فی الفقه، الكامل فی الفقه، الجواهر، الاشراف.

ابوعبدالله محمد بن هبة بن جعفر وزّاق: او شاگرد شیخ الطائفه طوسی بود، ابن بابویه رازی در (فهرست اسماء علماء الشیعه و مُصنّفیهم) در باره او گفته است: «فقیه و موثق است، کتابها و تصنیفات شیخ ابو جعفر طوسی - رحمهما الله - را نزد او قرائت کرد»^۲.

از تألیفات او: کتاب *الزهد، الزهره فی احکام الحجّ و العمره، النیات، کتاب الفرج الکبیر فی الغیبه* می‌باشد این کتاب اخیر کتاب بزرگی بوده که در نزد میر لوجی موسوی سبزواری از معاصران مولی محمد باقر مجلسی موجود بوده است و میر لوجی از این کتاب، در کتاب *اربعینش* به نام «کفایة المهتدی فی احوال المهتدی» نقل کرده است^۳.

ابن منیر طرابلسی: او ابوالحسن مهذب الدین احمد بن منیر بن احمد بن مفلح است که ملقب به عین الزمان مشهور به الرفاء بوده است. در سال ۴۷۳ هـ / ۱۱۸۱ م در طرابلس زاده شد پدرش صدای زیبایی داشت و قصایدی را در مدح اهل بیت علیهم السلام در بازارهای طرابلس می‌خواند به خصوص قصیده‌های ابو محمّد طلحة بن عبدالله بن ابی عون غسانی عونی را که به واسطه قصیده‌هایش در مدح اهل بیت علیهم السلام، مشهور است. احمد بتدریج که رشد می‌یافت قرآن را حفظ کرد و لغت و

۱- یوسف البحرانی، *لؤلؤة البحرين*، ص ۳۳۶.

۲- ابن بابویه رازی، *فهرست اسماء الشیعه و مصنّفیهم*، دارالأضواء، بیروت، ۱۹۸۶، ۲، ص ۱۵۵.

۳- آقا بزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج ۱۶، ص ۱۵۶.

۹۰ □ تاریخ شیعه در شام

ادبیات عرب را فرا گرفت و گفته شده است که او کتاب جمهره بکر بن درید را به خوبی حفظ کرده بود.

او مدّتی در طرابلس زیست سپس زمانی که صلیبیان شهر را محاصره کردند، قبل از سقوط آن در سال ۵۰۲ هـ آن را به قصد دمشق ترک گفت. در دمشق به دربار ظهیرالدین اتابک طغتكین پیوست و او را مدح و ثنا گفت. طغتكین ندیمی به نام حسام‌الدین دلق بن اَبق داشت که نوجوانی بدون ریش بود ابن منیر در باره او غزلی سروده که ابتدای آن چنین است:

من ركب البدر فی صدرالردینی و مؤه السحر فی حدّ الیمانی
و انزل النیر الاعلی الی فلك مداره فی القباء الخسروانی
طرف رنا، ام قراب سل صارمه و اغید ماس ام أعطاف ختنی^۱
طغتكین از این امر برآشفت و خواست او را بکشد، اما یوسف بن فیروز حاجب، او را فراری داده و همراه کاروان پُستی که به بغداد می‌رفت روانه کرد. پس از وفات طغتكین او دوباره به دمشق بازگشت و امیر آن، بوری بن طغتكین را در قصیده‌ای زیبا ستایش کرد که در آن تفریحگاهها و بوستانهای دمشق و روستاهای آن را ذکر کرده بود که مطلع آن چنین است:

حی الدیار علی علیاء «جیرون» مهوی الهوی و مغانی الخردالعین
مراد لهوی اذ کفی مصرفة اعنة اللهو فی تلك المیادین
«بالنیر بین» ذ «مقری» ذ «السریر» ذ «جمرایا» فجر الحواشی جسر «جسرین»

۱- «چه کسی آن ماه کامل را بر سر نیزه ردینی سوار می‌کند و سحرگاهان را در مرز یمانی سیرآب می‌سازد»
«و آن ماه تابان را از اعلای آسمان به فلکی پایین بیاورد که مدارش در میان قباء خسروانی است»
«این چشمی است که خیره شده و یا غلافی است که شمشیرش از میان کشیده شده است و این اندام لطیف اوست و یا پهلوی آهوی ختن است.»

تشیع در سواحل شام □ ۹۱

ف «القصر» ف «المرج» ف «المیدان» ف «الشرف الاعلی» ف «سطرا» ف «جرمانا» ف «قلبین»
ف «الماطرون» ف «داریا» فجارتها ف «آبل» فمفانی «دیر قاتون»^۱
تلك المنازل لا «وادی الاراك» ولا «رمل المصلی» و لا اثلاث «یبرین»^۲
دشمنان ابن منیر در دمشق زیاد بودند و او آنها را بسیار هجو می‌گفت،
آنها خشم و کینه بوری را نسبت به او برانگیختند او مدتی ابن منیر را
زندانی کرد و تصمیم گرفت که زبان او را ببرد. اما یوسف بن فیروز حاجب
از بوری خواست تا او را به وی ببخشد و او ابن منیر را به حاجب بخشیده
و دستور داد که از دمشق تبعید شود. وقتی که بوری مُرد و پسرش
اسماعیل به جای او بر تخت حکمرانی نشست ابن منیر به دمشق بازگشت
اسماعیل او را به خود نزدیک ساخت سپس بر او برآشفته و او را طلب
کرد و خواست که او را به دار آویزد اما او گریخت و در نزد دوستش ابو
اسحق ابراهیم بن محمد قیسی در مسجد وزیر در پشت شهر دمشق مخفی
شد.

پس از کشته شدن اسماعیل در سال ۵۲۹ هـ ابن منیر به دمشق باز
گشت، اما مدتی نگذشت که از ترس مؤیدالدوله ابن صوفی وزیر از آن جا
خارج شد و به شیزر نقل مکان کرد. مدتی نزد امیر ابوالعساگر سلطان بن
منقذ اقامت کرد، در شیزر زین الدین بن حلیم نزد او آمد او را به بازگشت

۱- «سرزمین پر نعمت این دیار بر بالایا دست جیرون است نواحی دلکش و منازلی که
چشمه‌هایش دست نخورده است»

«گذرگاهی خوش و خرم که خوشی و شادمانی در این میدانها آشکار می‌شود»

«در نقیربین و مقری و سریر و جمرایا و هوای پاکیزه اطراف پل جسیرین»

«والقصر و المرج و المیدان و الشرف الاعلی و سطرا و جرمانا و قلبین»

«و ماطرون و داریا و همسایه‌اش، و آبل و دشتهای دیر قانون».

۲- «این منازل تفرجگاهها هستند نه وادی اراك و نه رمل المصلی و نه یبرین».

به دمشق و خدمت به فرمانده سپاه آن، معین‌الدین اَبر ترغیب کرد اما او بازگشت به دمشق را ردّ نمود و به حلب کوچ کرد.

در حلب مجالسی برای تدریس زبان و ادبیات ترتیب داد. گروهی از اهل ادب شهر برای قرائت بر او به مجالس او می‌آمدند و هرگاه کسی از آنها در قرائت اشتباه می‌کرد با او به تندی برخورد می‌کرد.

ابوالبقاء علی بن هدا ب علثی حکایت می‌کند: «روزی در حلب با عده‌ای برای قرائت به مجلس ابوالحسن ابن منیر رفته بودم. یک نفر این مصرع را بر او خواند «کلینی لهم یا امیمة ناصب» و اشتباه کرد و گفت: «کلینی لهم یا امیمة با ضت» ابن منیر به او گفت: وای بر تو مگر نمی‌دانی که هر حیوان بی‌گوشی تخم می‌گذارد و هر حیوان دو گوشی دارد بی‌چیه می‌زاید، یکی از حاضران گفت: به خدا قسم از اشتباه این مرد بیشتر از تصحیح او نفع بردیم»^۱.

او در اثنای اقامتش در حلب به ستایش اتابک عماد الدین زنکی بن آقسنقر به مناسبت فتح قلعه بارین پرداخت و سپس به هنگام فتح «الرها» او را مدح و ثنا گفت. در سال ۵۴۱ هجری که اتابک عمادالدین قلعه جعبر را محاصره کرده بود از خواننده‌ای شنید که این ابیات را می‌خواند:

ویلی من المعرض الغضبان اذ نقل الـ واشسی الیه حدیثاً کله زور
سلمت فازورّ یزوی قوس حاجبه کأنّی کأس خمر و هو مخمور^۲

۱- ابن المستوفی، تاریخ اربیل معروف به نهایة البلد الخافل بمن ورده من الامائل، تحقیق سامی الصفار، ۱۹۸۰، ص ۲۹۱.

۲- «از آن میدانگاه با عصبانیت آمد زیرا سخن چینی سخنی کاملاً دروغ به او گفته بود» «سلام کردم اما او کمان ابروانش را به هم کشید گویا که من کاسه شراب هستم و او مردی مست است».

تشیع در سواحل شام □ ۹۳

عمادالدین از این ابیات خوشش آمد و از صاحب آن پرسید گفتند: این ابیات از ابن منیر است که در حلب است.

او نامه‌ای به والی حلب نوشت که ابن منیر را به نزد او بفرستد، وی نیز او را فرستاد. ولی عمادالدین در شب ورود ابن منیر به دمشق کشته شد و ابن منیر به حلب بازگشت. او پس از آن به نزد نورالدین پسر عمادالدین رفت و او ابن منیر را نزد خود مقرب گردانید. ابن منیر قصیده‌های بسیاری در ستایش نورالدین دارد که در آنها تاریخ فتوحات نورالدین و نبردهای او با صلیبیان را بیان کرده است از آن جمله ابیات زیر است:

لقد اوطات دین الله عزاً اديم الشعر بين له رغام
رعاك و قد تناوشت الرزايا له اهباً يوزعها العذام
فقتت بنصره والناس فوضى قيام ذم ما افترقت فئام
جذبت بضبعه من قعریم له من فوق مقسمه النظام
صبت على الصليب صليب بأس قواه تحت كللكه خطام
و ملت على معاقلها فخرت و لاء مثل ما انتفض النظام
ب «صرخد» و «الحطيم» و فی «عزاز» وقائع هز مشهدا الأنام
و لو لم تعترف و تشم لامسی و اصيح لا «عراق» و لا «شام»^۱

۱- «تو پیوسته و پی در پی همانند قافیه‌های مکرر شعر، برای دین خدا عزت آوری، در حالی که دین خوار و ذلیل بود»

«تو را در حالی فرا خواند که مصیبتها از دور و نزدیک بر او وارد می‌شد و گذرندگان پیوسته پوست او را می‌دریدند»

«تو به یاری آن قیام کردی و مردم سرگردان و بی‌سرپرست بودند، قیامی که پراکندگی مردمان را سرزنش می‌کرد»

«بازوی او را از قعر دریایی گرفتی که بیش از اندازه امواجش متلاطم بود»

و یوم ب «العریمة» کاحتفاً علی الاشرک امقره العرام
لقوک کأن ما سلوه سیح و ما اعتقلوه من خور ثمام
ورهاب و «قوس» و «بکفر لاثا» ذممت و انت للجلی ذمام
صدمتهم بأرعن مرجحن کأن مطار انسره غمام^۱
ابن منیر به هجو گفتن و رقابت با شاعر هم عصرش، قسیرانی مشهور
گشته بود و میان آن دو نامه نگاریها و هجوگوییهای ردوبدل می شد که هیچ
یک از آنها به دست ما نرسیده است. یاقوت حموی در این باره گفته
است:

«ابن منیر و ابن قسیرانی به جهت مخالفتها و حوادثی که میانشان پدید
آمد همانند جریر و فرزدق بودند»^۲.

ابن منیر روز چهارشنبه بیست جمادی الاولی سال ۵۴۸ هجری در
حلب درگذشت. علت مرگش این بود که او انجیر سبز خورده بود و در

→

«جوشن قوت و بی باکی را بر نسب پاکت پوشاندی که خرد و عقلش در سینه اش چون افساری
بود»

«بر قلعه های آنها حمله بردی و سلطه آنها بر زمین خورد مانند این که اساس نظام آنها به لرزه
درآمد»

«در صرخد و حطیم و در عزاز حوادثی بود که نبردهای آنها مردم را تکان می دهد»:
«و اگر خطر را نشناخته بودی و درک نکرده بودی، شبی را صبح می کردیم که دیگر نه عراقی
مانده بود و نه شامی».

۱- «و روزی که در عریمه کثرت و انبوهی سپاه، روزگار را بر دشمنان تلخ کرد»
«با تو برخورد کردند گویا که آبهای روان آن را خارج نکردند و گیاهان کوچک او را از زمین واقع
میان در آبراه باز نداشتند»

«و در هاب و تورس و کفر لاثا رسوایشان کردی و تو رسوا کننده این امور آشکار هستی»
«بر بلندای کوه آنها یورش بردی مانند بارانی که ابرها فرو ریزند».

۲- یاقوت حموی؛ معجم الأدباء، ج ۱۹، ص ۴۶.

تشیع در سواحل شام □ ۹۵

آفتاب نشسته بود و در همان حال رگزنی کرد، پس صورتش متورم شد و درگذشت.

شیخ شرف الدین ابن ابی عصرون بر او نماز گذارد، و در دامنه کوه جوشن دفن شد و گفته شده است: در پشت دروازه قنسرین نزدیک به خاک مشرق دفن شد. او در حال احتضار وصیت کرد که بر روی قبرش بنویسند:

من زار قبری فلیکن موقناً ان الذی القاه یلقاه
فیرحم الله امرءاً زارنی و قال لی: یرحمک الله^۱

سرایندگی ابن منیر مورد ستایش محققان و ادیبان بود و اشعار او را مورد همه گونه تحسین قرار داده‌اند.

ابن قلانسی گفته است: «او ادیبی شاعر و آگاه به فنون لغت و وزنهای عروضی بود».

اسامه بن منقذ گفته است: «شرافت ادیبان بود... یگانه زمان و زبان روزگارش بود، زمان او به تأخیر افتاد ولی فضل و بیانش مقدم شد، فصاحت او شکوفا بود و ابن حجاجی ملیح و نکته‌پرداز بود، در اشعار او لطافتی است که قلب را آرامش می‌دهد و گوش را تصاحب می‌کند و هر فنی از فنون شعر را که در نظر گرفته به محاسن و فنون آن مستولی شده و در حفظ معانی بکر آنها تلاش کرده است».

ملک منصور ایوبی گفته است: «او شاعر بود و یکی از شعرای برجسته مشهوری است که اشعاری بسیار نیکو سروده است، او نکته‌پرداز و

۱- «کسی که به زیارت قبر من می‌آید یقین بداند، کسی که به دیدار او می‌رود، وی نیز به دیدارش خواهد آمد»

«پس خدا رحمت کند کسی را که به زیارت من آید و بگوید: خداوند تو را رحمت کند».

۹۶ □ تاریخ شیعه در شام

بدیهه گو بود و یگانه زمان و یکتای دورانش بود».

ابن فضل الله العمری می‌گوید: «اگر با دریا منازعه کند اعماق آن را به دست آورد و اگر با آسمانها به ستیز پردازد دشواریهایش را به تو می‌نمایاند. مروارید درخشان آن یکی را به چنگ می‌آورد و گلهای این یکی را می‌چیند... و این دو در مرتبه‌ای پست‌تر از موقعیت وی قرار می‌گیرند و هر کس که اندیشه او را هدف بگیرد، دست می‌کشد، قصیده‌هایی دارد که به ابرها حمایل شده‌اند و ابیاتی دارند که شهابها از رسیدن به اوج معانی آنها باز مانده‌اند. و کسی در آن جای نمی‌گیرد مگر دختران تازه بالغ و دوشیزگان اصیل».

و در مقابل این ستایشها او را سرزنش کرده که «او رافضی خبیثی است و معتقد به مذهب امامیه است»^۱.

دیوان شعر او مفقود است، ولی دکتر عمر عبدالسلام تدمری به جمع‌آوری اشعار ابن منیر پرداخته و آنها را مرتب کرده و تحت عنوان *دیوان ابن منیر طرابلسی* منتشر ساخته و در ابتدای آن تحقیقی جامع و کامل آورده است و این تحقیق مهمترین مرجع در باره ابن منیر است.^۲

دولت اسماعیلیان در مصیاف (۵۳۵هـ / ۱۱۴۱م - ۶۷۰هـ / ۱۲۷۲م)

اسماعیلیان فرقه‌ای از شیعه هستند که اصول مذهب خود را از اصول تشیع گرفتند، اصولی که پیش از اسماعیلیان پدید آمده بود. این اصول در ابتدا با اعتقادات کلی دیگر مسلمانان اختلافی نداشت و اختلاف فقط در

۱- تهذیب تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۹۷.

۲- دکتر عمر عبدالسلام تدمری، دارالجلیل، مکتبة الشانح، طرابلس، ۱۹۸۶، ط اول.

تشیع در سواحل شام □ ۹۷

یک مسأله یعنی امامت بود، زیرا شیعیان امامت را حق شرعی امام علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او می دانستند.

پس از وفات امام جعفر صادق علیه السلام حدود سال ۱۴۷هـ، شیعیان در امامت به دو فرقه تقسیم شدند: بیشتر آنها پیروان مذهب جعفری بودند که امامت امام کاظم موسی بن جعفر را پذیرفته بودند و امامت را در فرزندان بزرگتر از نسل او قرار دادند تا امام دوازدهم، محمد بن حسن عسکری، مهدی منتظر (عج) این فرقه به جهت انتساب به دوازده امام، امامیه اثنی عشریه خوانده می شوند.

اما فرقه دوم که از مذهب جعفری منشعب شد فرقه اسماعیلیه بود که قائل به امامت اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام بودند و به او منسوب شدند.^۱ از تاریخ دعوت اسماعیلیان در سوریه اطلاعات دقیقی یافت نشده است و فقط با توجه به منابعی که در نزد ماست، می توانیم بگوییم که این دعوت ابتدا در حلب انتشار یافت و کسی که به آن اقدام کرد حکیم مُنجم بود و چون حکیم در سال ۴۹۶هـ مرد، رفیق او ابوطاهر صائغ عجمی به آن اقدام کرد.^۲

این دعوت در زمان رضوان بن قُتّش حاکم حلب به اوج خود رسید. او شدیداً به اسماعیلیان تمایل داشت و از آنها حمایت می کرد و رعایت آنها را می نمود و آنها به کمک او در حلب موقعیتی ممتاز و قدرتی فراوان یافتند، به طوری که مردم از روی جاه طلبی به مذهب اسماعیلیه روی می آوردند. و این امر سبب انتشار مذهب اسماعیلیه در حلب و نواحی

۱- دکتر محمد کامل حسین، *طائفة اسماعیلیة*، مکتبة النهضة المصرية، ۱۹۵۹، ص ۱۱.

۲- ابن العدیم، *زبدة الحلب*، ج ۲، ص ۱۴۷.

کسرمین و جُوز و جبل سُمّاق و بنی علیم و بُزّاعه و الباب، أعزاز و أفامیه شد...

اقدامات رضوان امرارا برانگیخت و در این باره به او نامه نوشتند، ولی او به آنها توجهی نکرد^۱. اما اسماعیلیان به زودی در حلب دستخوش بدبختیهای سختی شدند. در سال ۵۰۵ هـ طوایف همسایه بر علیه آنها بسیج شده و هزاران نفر از آنها را کشتند؛ پس از وفات رضوان بن تتش در سال ۵۰۷ هـ و جانشینی پسرش الپ ارسلان اوضاع بدتر شد زیرا مردم حلب کینه او را علیه اسماعیلیان برانگیختند، به طوری که سلطان محمد بن ملکشاه به او نوشت: «پدرت در مورد باطنیان با من مخالفت کرد، اما تو پسر من هستی و دوست دارم که آنها را بکشی»^۲

آلپ ارسلان به نامه سلطان جواب مثبت داد و ابو طاهر صانع را دستگیر و به قتل رسانید و اسماعیل داعی و برادر حکیم مُنجم و بزرگان اسماعیلیه را در حلب به قتل رساند و نزدیک به دویست نفر از آنها را دستگیر کرد، عده‌ای را زندانی کرد و اموال آنها را بگرفت و در مورد برخی شفاعت کردند. عده‌ای از آنها رها شدند و عده‌ای از بالای قلعه پرتاب شدند که برخی از آنها کشته شدند و گروهی نجات یافته و در شهرها پراکنده شدند^۳.

یازده سال پس از این مصیبت، مصیبت دیگری همانند آن به دست بُلک بن بهرام بن اُرْتُق بر اسماعیلیان وارد شد و این در سال ۵۱۸ هـ بود؛ زمانی که بلک بر نائب بهرام، داعی اسماعیلیان در حلب برآشفتمت و

۱- ابن العدیم، زبده العلب، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲- همان مرجع.

۳- ابن قلائسی، ذیل تاریخ دمشق، ص ۱۹۰.

تشیع در سواحل شام □ ۹۹

دستور داد که آنها را از حلب اخراج کنند. آنها اموال و اثاثیه خود را فروخته و از شهر خارج شدند.^۱

همین سرنوشت در سال ۵۲۴ هـ. و گفته شده ۵۲۳ هـ. در دمشق به دست تاج الملوک بوری حاکم شهر نصیب اسماعیلیان شد. او به قتل عام آنها دستور داد و علتش این بود که ابوالوفاء قاضی دمشق به فرنگیان نامه نوشت که شهر دمشق را تسلیم آنها می‌کند؛ در مقابل این که شهر صور را به او بدهند آنها بر این امر اتفاق کردند و قرار بر این شد که ورود فرنگیان به دمشق روز جمعه باشد تا ابوالوفاء مردانش را بر درهای جامع دمشق بگمارد. اما تاج الملوک بوری از این توطئه آگاه شد و وزیرش مزدغانی را که اسماعیلی بود طلب کرد و او را کشت و دستور قتل عام اسماعیلیان دمشق را صادر کرد. بدین ترتیب مردم دمشق به پا خاسته و شش هزار نفر از اسماعیلیان را کشتند.^۲

این ضربات پی در پی که بر اسماعیلیان وارد شد، بزرگان آنها را بر آن داشت تا به نقاطی بروند که به سبب طبیعت جغرافیایی امنیت بیشتری داشته باشد تا حمایت کافی برای آنها پدید آید. و این گونه بود که آنها مصیاف و قلعه‌های اطراف آن را که نقاطی مرتفع بود انتخاب کردند. این انتخاب به چند علت بود:

۱- منطقه مصیاف پر از قلعه‌ها و دژها و سرشار از خیرات و نعمتها، استوار و دور افتاده بود.

۲- وجود افراد بسیاری که در این منطقه و روستاهای مجاور دعوت

۱- ابن العدیم، همان، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲- ابوالفداء المختصر فی اخبار البشر، ج ۳، ص ۳؛ ابن وردی، تمهة المختصر، ج ۲، ص ۵۵.

۱۰۰ □ تاریخ شیعه در شام

آنها را یاری می دادند.

۳- نزدیک بودن به سلیمه، که پایگاه روحی اسماعیلیان در شام بود. پس از استیلای سلطان مسعود بر قلعه الموت، اکثر اسماعیلیان از حلب و دمشق و فارس به این منطقه سرازیر شدند و برای این که جای پای محکمی در این منطقه داشته باشند در سال ۵۲۵ هـ قلعه قدموس را از صاحب آن سیف الملک بن عمرون خریدند. و سپس به تدریج به تصرف دژها و قلعه‌های مجاور پرداختند. در سال ۵۳۲ هـ دژهای خوابی و کهف را تصرف کردند و در ۵۴۶ هـ دژ مینقه را اشغال کردند و همین‌گونه ادامه دادند تا این که مجموع دژها و قلعه‌هایی که در اختیار آنها قرار گرفت به یازده عدد می‌رسید که نام قلعه‌های دعوت (قلاع الدعوة) را بر آن نهادند و عبارت بودند از: خوابی، کهف، قدموس، علیقه مینقه، رصافه، ابو قییس، مصیاف، بلاطنس، مرقب و صهیون^۱.

تمام این دژها را صلیبیان ساخته بودند تا بر جاده‌هایی که در نواحی داخلی سرزمینهای اسلامی و مناطق ساحلی تحت اختیار فرنگیان امتداد داشت، سیطره داشته باشند^۲. از میان این قلعه‌ها و دژها دولت جدید اسماعیلیان شکل گرفت که در زمان راشد الدین سنان شیخ الجبل به اوج شکوفایی‌اش رسید.

سنان که نام حقیقی او سنان بن سلیمان بن محمد و کنیه‌اش ابوالحسن بود در روستای کوچکی از روستاهای بصره - و گفته شده در الموت - به

۱- شیخ الربوه (شمس الدین دمشقی)، *نخبة الأئمة فی عجائب البر والبحر*، ص ۲۰۸ و پاتریارک دویچی در *تاریخ الأزمنة*، ص ۴۶ می‌گوید: آنها مصیاف و جبله را تصرف کردند و تاریخ آن را سال ۵۳۴ هـ بیان می‌کند.

۲- فیلیپ حتّی، *تاریخ سوریه و لبنان و فلسطین*، ج ۲، ص ۲۴۵.

تشیع در سواحل شام □ ۱۰۱

سال ۵۲۸ هجری به دنیا آمد^۱ خانواده اش شیعه اثناعشری بودند. او به سنّ جوانی که رسید، توسط داعی الدّعاة عراق که نجابت و باهوشی را در او حس کرده بود، به مذهب اسماعیلی درآمد. او سنان را علاقه مند کرد که به الموت کوچ کند تا در آن جا دانش دعوت اسماعیلیه را بیاموزد. صاحب الموت در این زمان محمد بن کیا بزرگ امید بود که به خوبی از سنان استقبال کرد و او را برای آموختن علم همراه فرزندانش نمود. روابط سنان با ولّی عهد او، حسن بن محمّد محکم شد و وقتی که حسن امور اسماعیلیان را در الموت به دست گرفت، به سنان دستور داد به شام برود تا بتواند شخصاً بر امور اسماعیلیان اشراف داشته باشد^۲.

سنان در ابتدای امر به حلب رفت به طوری که وضعیت اسماعیلیان را در آن جا پس از ضرباتی که بر آنها وارد شده بود و انشعابات و درگیریهایی که میان آنها پدید آمد، مرتب کرد و سپس پایگاهش را به مصیاف منتقل کرد. او به طور پنهانی و در لباس درویشهای صوفیه به این شهر رسید و در روستای بسطریون اقامت کرد و به کودکان خواندن و نوشتن می آموخت و بیماریهای مردم روستا را معالجه می کرد و داروهای را که خودش از گیاهان دارویی می ساخت به آنها می داد. بدین ترتیب شهرتش پیچید و اخبار او منتشر شد. زمانی که خبر کارهای او به گوش ابو محمد، رئیس وقت داعیان اسماعیلی که در قلعه الکّهف اقامت داشت رسید؛ پیش وی رفته و پیشنهاد کرد که در نزد او اقامت کند. بدین ترتیب سنان به قلعه الکّهف نقل مکان کرد. سنان از موقعیت شیخ ابو محمد در امور دعوت

۱- دکتر محمّد کامل حسین، *طائفة الإسماعیلیه*، ص ۲۹۷.

۲- همان، ص ۱۰۰.

۱۰۲ □ تاریخ شیعه در شام

کمک می‌گرفت بدون این که از شخصیت خود یا وظیفه مهمی که به او واگذار شده بود، پرده بردارد. و زمانی که ابو محمد به بیماری که بدان درگذشت مبتلا شد سنان با او خلوت کرده و او را از شخصیت خود آگاه کرده و پیشنهاد کرد که پیش از مرگش او را به جانشینی تعیین کند. لذا ابو محمد در جمع پیروان و مجلس داعیان خود، اعلام کرد که امام اسماعیلیان در الموت، سنان راشد الدین را به جانشینی ابو محمد تعیین کرده است و بدین مناسبت در تمام قلعه و دژها مراسم جشن برپا شد و سنان رهبری دعوت را به عهده گرفت و مقر خود را به مصیاف منتقل کرده^۱ و آن را مرکز دولتش قرار داد.

راشدالدین سنان مردی استثنایی بود که به دوران‌دیشی و وسعت افق علمی و تدبیر سیاسی مشهور بود. او سپاهی از فدائیان ترتیب داده بود که به خوبی آموزش و تمرین دیده بودند و آنها را برای دفاع از پیروانش به کار می‌گرفت و هر کس را که سعی می‌کرد به پیروانش صدمه وارد سازد، چه از حاکمان مسلمان و یا فرنگیان، به قتل می‌رسانید، جرأت و شجاعت این فدائیان اسماعیلی ضرب‌المثل بود.

در این جا می‌توانیم نمونه کوچکی از عملکرد فدائیان سنان و دفاع آنها از برادرانشان را بیاوریم و این نمونه عملیاتی بود که آنها در سال ۵۷۵ هجری در حلب بدان اقدام کردند. در این سال ملک صالح روستای اسماعیلیان معروف به حجیرا را که از زمینهای هموار بنی اسد بود تصرف کرد. سنان برای واگذاری این زمینها چند بار به او نامه نوشت، اما او آنها را واگذار نکرد. از این رو سنان گروهی را که نفت و آتش همراه داشتند به آن

۱- مصطفی غالب، اعلام الاسماعیلیه، ۲۹۷.

تشیع در سواحل شام □ ۱۰۳

جا فرستاد. آنها به دکانی که در ابتدای بازار شیشه‌گرها از سمت شرق قرار داشت، هجوم بردند و آتش در آن انداختند. نایب امیر شهر همراه کسانی که با او در چهار سوق بودند و نگهبانان بازار به راه افتادند، آنها سقاها را برای خاموش کردن آتش مأمور کردند. در این اثنا اسماعیلیها از پشت بام بازارها آمده و نفت و آتش به داخل بازار انداختند. بازار بزرگ لباس و بازار عطر فروشها و بازار مجدالدین و انبار لباس و بازار کهنه لباسها، بازار سریش فروشها، بازار زین سازها و بازاری که در سمت غربی مسجد جامع بود همگی سوختند تا جایی که آتش به مدرسه حلاویه رسید و پارچه و اسبابهای بسیاری از بازرگانان و بازاریان سوخت و بدین سبب بسیاری از آنها ورشکست شدند و به هیچ یک از اسماعیلیان دست نیافتند.^۱

در موارد بسیاری امرا و پادشاهان برای دستیابی به اهداف سیاسی خویش و پیروزی بر دشمنانشان از راشدالدین سنان و فدائیان او کمک می‌گرفتند. در اخبار تاریخی آمده است که کُشتکین^۲ زمانی که به حلب حمله برد و آن را در سال ۵۷۰ هجری محاصره کرد، اموال بسیاری برای سنان فرستاد تا ملک ناصر را به قتل برساند. سنان نیز گروهی را برای کشتن او روانه کرد، اما این تلاش او بر باد رفت؛ زیرا صاحب دژ ابوقیس، اسماعیلیانی را که برای کشتن ملک ناصر آمده بودند شناخت. او خود را به سلطان رسانید، اما آنها بر در خیمه به او رسیدند، خمارتکین - امیر

۱- ابن العدیم، *زبدۃ الحلب*، ج ۳، ص ۳۸.

۲- سعدالدین کُشتکین خادم، غلام دختر اتابک عمادالدین بود فرمانده لشکر و متولی اقطاع آنها در حلب از زمان ملک صالح بود. نورالدین او را از جانب خودش والی موصل قرار داد.

جاندار - یکی از آنها را کشت سربازان جمع شده و بقیه را کشتند^۱. این حادثه‌ای بود که روابط میان صلاح‌الدین و اسماعیلیه را تیره کرد و به خصوص پس از طرح ترور او برای بار دوم، در زمانی که به سال ۵۷۱ هـ اعزاز را محاصره کرده بود. صلاح‌الدین به اعزاز لشکر کشید و در سوم ذی‌قعدة در آن‌جا فرود آمد و در یازدهم ذی‌حجه آن‌را تصرف کرد. گفته شده است: بیست و هشت روز شهر را در محاصره داشت. صلاح‌الدین به طرز شگفت‌آوری از این قتل جان سالم به در برد، اما این حادثه تأثیر زیادی بر او گذاشت، به طوری که عزم خود را بر جنگ با اسماعیلیان نهاد و در محرم سال ۵۷۲ هـ به نواحی سکونت آنها لشکر کشید و آن‌جا را غارت کرده و ویران نموده و به آتش کشید. قلعه مصیاف را محاصره کرد و منجنیق‌هایی به سوی آن نصب کرد و بر کسانی که در قلعه بودند سخت گرفت، او در نامه‌ای که به سنان نوشت وی را تهدید کرد و بیم داد، اما سنان تهدیدات او را با اشعار زیر پاسخ داد:

یا للرجال من امرهال مفضعه ما مرّ قط علی سمعی توقعه
یا ذا الذی بقراع السیف هدّنا لا قام مصرع جنبی حین تصرعه^۲
قام الحمام الی البازی یهدّده واستیقظت لأسود البرّ أصبعه
اضحی یسد فم الافعی با صبعه یکفیه ما قد تلاقی منه اصبعه

۱- احمد بن ابراهیم بن حنبلی، *شفاء القلوب فی مناقب بنی ایوب*، تحقیق ناظم رشید، بغداد، ۱۹۷۸، ص ۸۶.

۲- «شگفت‌آور است مردانی که رسوایی کارشان بالاگرفته است و توقع آن هرگز به گوش من نرسیده است»

«ای کسی که با نیام شمشیر ما را تهدید کرده‌ای، وقتی که تو آن را بر زمین زدی در کنار من معرکه‌ای بر پا نبود».

تشیع در سواحل شام □ ۱۰۵

أنا منحنك ثوباً للحياة فان كنت الشكور والأسوف نخلعه^۱
و سپس در ادامه چنین نوشت:

«بر تفصیل و کلیات سخنان او آگاه شدیم، و سخنان و اعمالی که بدانها ما را تهدید کرده دانستیم، چه شگفت آور است مگسی که در گوش فیل وزوز می‌کند و پشه‌ای که به مجسمه‌ها نیش می‌زند. این سخنان را اقوامی پیش از تو هم گفتند «و ما زمین را بر آنها واژگون کردیم و آنها یاورانی نداشتند» یا این که حق را باطل و باطل را یاری کردند «و به زودی کسانی که ظلم کردند خواهند دانست که به چه کیفرگاهی باز خواهند گشت.

اما آنچه در ابتدای نامه‌ات آوردی که سر مرا قطع می‌کنی و قلعه‌های مرا در کوههای مرتفع درهم می‌کوبی، آرزوهایی باطل و خیالاتی نادرست است، چرا که گوهر به واسطه اعراض از قیمت نمی‌افتد. کما این که ارواح به واسطه بیماری از بین نمی‌روند، چه فاصله بسیاری میان قوی و ضعیف و پست و شریف وجود دارد و اگر به ظواهر و محسوسات برگردیم و از باطن و معقولات بگذریم برای ما اسوه و سرمشقی از رسول خدا(ص) است در این که فرمود: «هیچ پیامبری آن گونه که من آزار دیدم، اذیت نشد». و شما آنچه را که بر سر عترت و اهل بیت و شیعیان او آمد می‌دانید. آن وضعیتی دگرگون نشده و آن امر از بین نرفته است، و ستایش در این دنیا

۱- «کبوتر در کنار باز شکاری برخاسته و او را تهدید می‌کند، مانند این است که کفتارهای بیشه برای جنگ با شیرها برخاسته باشند»
«می‌خواهد دهان افعی را با انگشتانش ببندد، اما همان مقدار که انگشتان با دهان او تلاقی کند برای مرگ او کافی است»
«بی‌شک لباس زندگانی به تو بخشیدیم که اگر شکرگزار نباشی آن را از تنت به در خواهیم آورد».

و در آخرت از آن خداست، چرا که ما مظلومان هستیم نه ظالمان، و ما غصب شدگان هستیم نه غصب‌کنندگان و زمانی که حق درآید، باطل برود چرا که باطل رفتنی است». و تو ظاهر حال ما و چگونگی احوال مردان ما را می‌دانی که چگونه رحلت از دنیا را آرزو می‌کنند و به واسطه آن خود را به آبگیر مرگ نزدیک می‌کنند «قل فتمنوا الموت ان کُنتم صادقین و لا یتمنونه ابدأ بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین». و در ضرب المثل‌های معمول آمده که «آیا مرغابی را از رودخانه می‌ترسانید». اما تو در برابر بلاها پوششی برای خود مهیا کن، و در مقابل مصیبت‌ها جوشنی برای خود بساز که از ناحیه خودت بر تو غالب می‌شوم و از سوی خودت آنها را نابود می‌کنم و تو همانند کسی هستی که به دنبال هدر دادن خونس هست و بینی خود را با دست خود می‌برد و این کار بر خداوند دشوار نیست. و وقتی که به نامه ما آگاه شدی در انتظار امر ما باش و در احوالت میانه‌روی را پیشه کن و اول سوره نحل و آخر سوره صاد را بخوان»^۱.

سپس بار دیگر برای او چنین نوشت^۲:

بنانلت هذا الملك حتی تأثلت بیوتک فیها و اشمخر عمودها
فاصبحت ترمینا بنبل بنا استوی مغارسها منأ و فینا حدیدها^۳
منابع تاریخی به ما می‌گویند که سنان نامه‌ای برای شهاب الدین
حارمی حاکم حماة که دایی صلاح‌الدین بود فرستاد و از او خواست که

۱- دکتر محمد کامل حسین، طائفة الاسماعیلیه، ص ۱۰۲.

۲- مصطفی غالب، اعلام الاسماعیلیه، ص ۳۰۱.

۳- «به واسطه ما به این پادشاهی دست یافتی تا جایی که خانه‌هایت در آن جای گرفت و ستونهایش برافراشته شد»

«و سپس ما را با تیرهایی براندی که چوب آنها از نهالهایی بود که به واسطه ما پا گرفت و آهن پیکان آنها در میان ما درست شده بود».

تشیع در سواحل شام □ ۱۰۷

میان آنها میانجی شود و اوضاع را اصلاح کند و از آنها شفاعت کند و گفت: اگر چنین نکنی تو و همه خانواده صلاح‌الدین را می‌کشیم. شهاب‌الدین به شفاعت او برآمد و از صلاح‌الدین خواست تا از اسماعیلیان درگذرد. صلاح‌الدین از او پذیرفت و با آنها مصالحه کرد و از آن جا رفت.^۱

لیکن منابع اسماعیلی واقعه محاصره مصیاف توسط صلاح‌الدین و سپس بازگشت او از آن جا را به شکل دیگری نقل کرده‌اند. این منابع می‌گویند: زمانی که صلاح‌الدین پناهگاه راشد‌الدین سنان را در شهر مصیاف محاصره کرد و منجنیق‌هایی به سمت آن نصب کرد و سپاهیانش رادر پای آن پیاده کرد. سنان به گردش در روستاها می‌پرداخت و امور آنها را به دست می‌گرفت و آنها را برای روز جنگ و نبردی سخت آماده می‌ساخت. او به قلعه کوه مشهد رفته تا از سپاه مراقبت کند، همچنین با فرستادگانی که صلاح‌الدین به ریاست محمد کردی برای گفتگو جهت تسلیم به نزد او فرستاده بود، دیدار کرد اما زمانی که سنان احساس کرد که نامه‌ها فائده‌ای در بر ندارند شبانه یکی از فدائیانش را فرستاد. او علی‌رغم این که صلاح‌الدین نگهبانان بسیاری را گمارده بود، وارد خیمه او شد و محل چراغ‌هایی که خیمه او را روشن می‌کرد عوض کرده و خنجر زهرآلودی را در قرص نان گرمی فرو برد و آن را نزدیک سر صلاح‌الدین نهاد و تکه کاغذی که بر آن این اشعار نوشته شده بود در کنار او گذاشت.

انا منحناك ثوباً للحياة فان كنت الشكور و الا سوف نخلعه
قد قام قف الی قاف یزعزعه كضفدع تحت صخر رام یقلعه

۱- ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، ص ۱۳۹؛ حوادث سال ۵۷۲هـ؛ ابوالفداء، *المختصر فی اخبار البشر*، ج ۳، ص ۵۸ و *تاریخ ابن وردی*، ج ۲، ص ۱۳۳.

ما یستحی ثعلب من صغر همته یرسل الی اسد الغابات یفزع^۱
 زمانی که صلاح‌الدین از خواب بیدار شد و آن خنجر و نامه را دید یقین
 کرد که سنان از شریفترین مردان است، زیرا اگر او قصد کشتن وی را
 داشت، این کار را می‌کرد. پس بلافاصله دائی خود شهاب‌الدین حارمی
 امیر حماة را که دوست سنان بود، فرا خواند و از او خواست تا میان او و
 سنان میانجی‌گری کند به شرط این که فدائیان اسماعیلی در جنگهای
 صلیبی شرکت نکنند^۲. سنان شرطهای صلح را پذیرفت و دو نفر از فدائیان
 را روانه کرد که کُنراد مونفراتی حاکم صلیبی شهر صور را کشته و سرش را
 برای صلاح‌الدین بردند و صلاح‌الدین به آنها پاداش داده و ده روستا
 (آبادی) را به سنان بخشید که آنها را به مصیاف ملحق کرد^۳.

راشدالدین سنان در سال ۵۸۸ هجری درگذشت. او دولتمردی
 بی‌نظیر بود. روزهای هفته را برای سرکشی به قلعه‌ها و دژها قرار داده بود
 و دو روز را جهت اقامت در جبل مشهد گذاشته بود تا زمانی را برای
 تألیف و رصد ستارگان و عبادت و تفکر خلوت کند. او پیاده و به‌طور
 ناشناس در راهها و جاه‌های میان قلعه‌ها رفت و آمد می‌کرد تا کسی او را

۱- «ما لباس زندگانی به تو بخشیدیم که اگر شکرگذار نباشی به زودی از تنت در خواهیم آورد»

«انسان کوتاه قد و خُردی بر پای کوه قاف برخاسته است که آن را تکان بدهد ما قورباغه‌ای
 زیر تخته سنگی که می‌خواهد آن را از جا بکند»

«روباه از کمی همتش شرم نمی‌کند که به شیر سلطان بیشه پیغام بفرستد و او را بترساند».

۲- مصطفی غالب، اعلام الإسماعیلیه، ص ۳۰۱؛ به نقل از مخطوطات اسماعیلیه و نیز عارف
 تامر، سنان و صلاح‌الدین، ص ۹۰.

۳- مصطفی غالب، همان، ص ۳۰۳.

تشیع در سواحل شام □ ۱۰۹

نشناسد. و بارها مخفیانه به شیزر و حماة و حمص و شام می‌رفت.^۱ پس از مرگ سنان شخصی متولی امور اسماعیلیان در مصیاف شد که ما در باره او چیزی نمی‌دانیم، جز این که نامش اسدالدین بود.^۲ در زمان او، اسماعیلیان ابن بُرُئس را در کنیسه طرطوس به قتل رساندند. پدر او فرنگیان را جمع کرده و به دژهای اسماعیلیان هجوم برد و به خونخواهی پسرش آنها را کشته و اسیر کرد و حصن خَوابی را محاصر کرد. آنها به سلطان نامه نوشته و استغاثه و طلب کمک کردند. سلطان دویست سرباز پیاده را استخدام کرد و عده‌ای از سپاهیان حلب را روانه ساخت که از او محافظت کنند تا این که به دژ خَوابی وارد شوند و مانع از استیلای فرنگیان بر آن گردند.^۳

اسدالدین در سال ۶۱۹ هجری درگذشت و برادرش صلاح‌الدین امور را به دست گرفت. او مدتی زنده بود و سپس مرد و برادر آن دو تاج‌الدین به قدرت رسید. او مدتی در رأس امور بود تا این که نامه‌ای از الموت رسید که او را عزل و به الموت فرا خوانده بود. بنابراین آنها محی‌الدین اعجمی را به جای او گماردند.^۴

دولت اسماعیلیان همانند زمان سنان در مصیاف باقی ماند. این دولت در زمان محی‌الدین - یا مجد‌الدین آن‌گونه که در برخی روایات آمده -

۱- عارف تامر، همان، ص ۳۳ به نقل از کتاب *فصول اخبار*. و همچنین مصطفی غالب، همان، ص ۲۹۸.

۲- محمد بن علی بن نظیف حموی، *تاریخ المنصوری*، تحقیق دکتر ابوالعید دودو، مجمع اللغة العربیه، دمشق ۱۹۸۲، ص ۹۶.

۳- ابن واصل، *مفرج الکروب اخبار فی بنی ایوب*، تحقیق الشیال، قاهره، ۱۹۵۳-۱۹۵۸، ج ۲، ص ۲۲۴.

۴- محمد بن نظیف حموی، *تاریخ منصوری*، ص ۹۶.

۱۱۰ □ تاریخ شیعه در شام

نقش مؤثری در امور سیاسی سرزمین شام ایفا می‌کرد و ملوک و امیران مسلمان و فرنگی دوستی آنها را شعار خود ساخته و هر کس که متولی آن می‌شد با فرستادن هدایایی خود را به او نزدیک می‌کردند تا مصالح و اهدافشان را محقق سازد. در این جا به ارائه برخی از اخباری که در این زمینه به ما رسیده، بسنده می‌کنیم.

- در سال ۶۲۴ هجری مجد الدین متولی امور دژهای اسماعیلیان در شام، برای علم الدین کیقباد سلطان سلجوقی روم (یعنی ترکیه) پیغام فرستاد و خراجی را که اسماعیلیان بر او تعیین کرده بودند طلب کرد. این خراج هزار دینار بود که طبق معمول به الموت حمل می‌شد، اما سلطان سلجوقی از این کار سر باز زد و این را به اطلاع جلال الدین حاکم الموت رسانید و گفت:

آن را به نزد آنها در شام بفرست که ما آن را به عنوان ذخیره برای آنها معین کردیم^۱.

- در سال ۶۳۰ هـ امیر مجاهد شیر کوه بن محمد بن شیرکوه ایوبی هدایایی برای فرنگیان و اسماعیلیان فرستاد^۲.

- در سال ۶۳۶ هـ ملک جواد و حاکم حمص متحد شدند و امیر عماد الدین بن قلیج نائب ملک جواد در دمشق نیز با آنها همراه شده، وقتی دیدند کارشان جز با کشتن عماد الدین بن عمر پسر شیخ الشیوخ به سامان نمی‌رسد، در این باره پیغامی برای نایبان اسماعیلی فرستاده و مال بسیار و روستایی را به آنها واگذار کردند و آنها دو فدایی را فرستاده و عماد الدین

۱- همان منبع، ۱۴۵.

۲- محمد بن نظیف حموی، تاریخ المنصوری، ص ۲۵۹.

تشیع در سواحل شام □ ۱۱۱

را بر در مسجد جامع در روز شانزدهم جمادی الأولى کشتند^۱.
- در سال ۲۳۸ هجری هنگامی به قاضی بدرالدین سنجار خبر رسید که ملک صالح نجم الدین، سلطان مصر او را طلب کرده به مصیاف رفت و در رفتن به مصر اهمال می‌کرد. این خبر به ملک صالح اسماعیل رسید. وی کسی را فرستاد تا او را حاضر سازد اما او امتناع کرد و به اسماعیلیان پناه آورد، آنها به او پناه داده و ملک صالح را از او باز داشتند و قاضی بدرالدین را به حماة رسانیدند^۲.

اما این عزت طولی نکشید و به زودی دولت اسماعیلیان خود را رودرروی فاجعه بزرگی دید و آن زمانی بود که دستجات مغولها قلعه و دژهای آنها را در سال ۶۵۸ هـ تصرف کردند و بر مصیاف و الکهف، قدموس و خوابی استیلا یافتند. زمانی که ملک مظفر سیف الدین قُطُز برای رویارویی با مغولان و نفع آنها از مصر به شام آمد اسماعیلیان به او پیوسته و همراه او، در عین جالوت به نبرد پرداختند و چون سپاه مغولان در این نبرد شکست خورد، داعی ابوالمعالی این فرصت را غنیمت شمرده و مردانش را جمع کرد و قلعه‌هایی را که مغولان بر آنها استیلا یافته بودند، باز پس گرفت^۳. اگر چه این قلعه‌ها به اسماعیلیان بازگشت، اما دولت اسماعیلی که متشکل از این قلعه‌ها بود، بدان درخشش و شکوفایی و قدرتی که داشت، باز نگشت و پس از این، بیش از دوازده سال به حیات خود ادامه نداد و پایان یافت. و سرانجام دولت آنها به دست ملک ظاهر بیبرس خاتمه یافت.

۱- مقریزی، کتاب السلوک لمعرفة دول الملوك، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲- همان منبع، ص ۳۰۲.

۳- دکتر محمد کامل حسین، طائفة الاسماعیلیه.

۱۱۲ □ تاریخ شیعه در شام

در باره چگونگی پایان یافتن دولت اسماعیلیان اقوال مختلف و از هم دور هستند، به طوری که برای ما ترسیم تصویری واضح از سرانجام آن میسر نیست. از آنچه ابوالفداء و ابن وردی در تاریخشان آورده‌اند، بر می‌آید که ملک ظاهر بیبرس قلعه و دژهای اسماعیلیه را در چند مرحله تصرف کرد. در سال ۶۶۷هـ دژ بلاطنس را از عزالدین عثمان حاکم صهیون گرفت. و در ۶۶۸هـ مصیاف، در ۶۶۹هـ قلعه علیقه و نواحی آن را تصرف کرد و در سال ۶۷۰هـ نایبان او دژهای باقی مانده یعنی الکهف، مینقه و قدموس را به دست آوردند.^۱

در این میان از نوشته مقریزی می‌فهمیم که در سال ۶۶۸هـ، زمانی که ملک ظاهر به حماة سفر کرد، عده بسیاری از مردمان سرزمینهای مجاور به نزد او حاضر شدند و هیچ کس از حضور در نزد او خودداری نکرد به جز نجم‌الدین حسن بن شعرانی حاکم قلعه‌های اسماعیلیان، که پیغام فرستاده و خواسته بود مقدار خراجی را که اسماعیلیان به بیت‌المال می‌فرستند به عوض آنچه که به نزد فرنگیان می‌فرستند، کم کند.

ملک ظاهر همچنین بر صاحب دژ علیقه - صارم الدین مبارک بن رضی - برآشفته بود، اما صاحب دژ صهیون میان او و ملک ظاهر واسطه شده و صلح داد و او را به خدمت ملک ظاهر حاضر ساخت. سلطان سرزمینهای دعوت اسماعیلیان را مستقلاً به او سپرد و نجم‌الدین حسن بن شعرانی و پسرش را از نیابت دعوت عزل کرد صارم الدین در هفدهم جمادی الآخر به سوی مصیاف حرکت کرد و جماعی برای اجرای امر او، وی را همراهی

۱- ابوالفداء المختصر فی اخبار البشر، ج ۴، ص ۶ و ۷ و تاریخ ابن الوردی، ج ۲، ص ۳۱۴.

می‌کردند.^۱

مقریزی در ذکر اخبار در سال ۶۷۰ هـ چنین می‌نویسد:

در روز شانزدهم آن - یعنی ماه صفر - شمس الدین پسر نجم الدین صاحب دعوت اسماعیلیان وارد شد. اما او و اصحابش را گرفته و روانه مصر کردند و فشار و سخت‌گیری بر دژهای آنها ادامه یافت تا این که نواب سلطان، دژ خوابی و دژ علیقه را تصرف کردند.^۲

او همچنین ذکر می‌کند: در دوازدهم ذی حجه - سال ۶۷۱ هـ - سلطان بر بقیه دژهای دعوت اسماعیلی که عبارت بودند از: مینقه، قدموس و الکهف استیلا یافت و در آن جا نماز جمعه برپا شد و از صحابه تجلیل گردید و منکرات از آن جا برچیده شد و شرایع و شعائر اسلامی در آن آشکار گردید.^۳

از سوی دیگر در کتاب *الإعلام والتبیین فی خروج الفرنج الملاحین علی بلاد المسلمین* چنین آمده است:

«در سال ۶۸ هـ ملک ظاهر دژهای اسماعیلیان را فتح کرد و بر آنها نجم الدین حسن بن مشغرائی را امارت داد و بر او مقرّر ساخت که هر سال صد هزار درهم بفرستد. مشغرائی منسوب به مشغره است که روستایی بزرگ و خرّم و پر آب، در کوهپایه‌های شرقی لبنان میان صیدا و دمشق می‌باشد»^۴.

۱- مقریزی، کتاب *السلوک*، ج ۱، ص ۵۸۶.

۲- مقریزی، کتاب *السلوک*، ج ۱، ص ۵۹۹.

۳- همان منبع، ص ۶۰۸.

۴- احمد بن علی حریری، *الإعلام والتبیین فی خروج الفرنج الملاحین علی دیار المسلمین*، تحقیق دکتر سهیل زکار، دمشق، ۱۹۸۱، ص ۱۰۲.

۱۱۴ □ تاریخ شیعه در شام

در هر حال، دولت اسماعیلیان به اتفاق همه منابع، در سال ۶۷۰ هـ ۱۲۷۲ م پس از ۱۳۵ سال منقرض شد که ۵۳ سال آن دوران راشد الدین سنان و ۸۲ سال بعد از او بود و طولانی‌ترین حکومت‌های شیعی در نواحی ساحلی شام و آخرین آنها بود.

حیات فرهنگی در دوران امارت اسماعیلیان

هرگونه اجتماع جمعیتی مستقر در یک مکان، به ناچار ادبیاتی را پدید می‌آورد و این ادبیات از محیطی که در آن پدید آمده رنگ می‌گیرد و از اوضاع سیاسی، اجتماعی و عقیدتی معمول تأثیر می‌پذیرد.

میراث ادبی و فرهنگی که دولت اسماعیلیان در مصیاف در طئی حیاتش، برای ما باقی گذاشت در درجه بالایی از غنا و تنوع است و اندیشمندان برجسته‌ای پرچم این میراث فرهنگی را به دوش کشیدند که فضل و دانش آنها انکارپذیر نیست.

لیکن متأسفانه این میراث غنی و عظیم علی‌رغم کوششهای تحسین‌برانگیزی که دو فاضل اندیشمند دکتر عارف تامر و دکتر مصطفی غالب در شناسایی و معرفی این میراث به خرج داده‌اند، همواره دور از دسترس بود. ما امیدواریم که اوضاع فرهنگی و اجتماعی اجازه نشر کامل این میراث فرهنگی را بدهد، چرا که امروزه مورد قبول نیست که گنجهای فرهنگی ما در گنجینه‌ها بماند و به غیر از افرادی خاص، از دیگران دریغ داشته شود.

اکنون به طور گذرا و کوتاه بر احوال برخی از مردان فرهنگ و ادب در دولت اسماعیلیان نگاهی می‌افکنیم:

امیر مزید حلّی اسدی

او مزید بن صفوان بن حسن بن منصور بن دبیس بن علی بن مزید اسدی است. در عراق در حلّه بنی مزید به دنیا آمد و به علّتی نامعلوم شهر و زادگاهش را ترک کرد و به مصیاف رفته و در آن جا اقامت گزید و آن جا را وطن خود قرار داد و در طول حیاتش در آن جا بماند تا در سال ۵۸۴ هجری درگذشت و در کنار راشدالدین سنان دفن شد. او را چنین توصیف کرده‌اند: «شاعری نوآور بود و دارای درکی تیز و احساسی لطیف و عواطفی راستین بود»^۱.

در شعر او دردی نهفته و اندوهی رنج‌آور وجود دارد که شاید انگیزه‌اش احساس غربت و یادآوری اهل و دیارش بود. آشنایی ما با اشعار او مرهون کوششهای دکتر عارف تامر و مصطفی غالب می‌باشد. ابیات زیر از جمله اشعار اوست:

طیف لحسناء من بعد الکرى طرفاً لیلاً فهاج بی الأحزان و القلقا
عجبت و هی الی جنبی تعاتبنی ما کان احسن هذا العتب لو صدقا^۲
هل لی برجعة عیش کنت اعهدھا للجامعین و برق البین ما برقا
ایام اخطر فی روض الصبا مرحاً ولمتی جثلة تنهول من رمقا^۳

۱- مصطفی غالب، اعلام الاسماعیلیه، ص ۵۱۰.

۲- «یک شب در خواب کوتاهی رؤیای زیبارویی را دیدم و اندوه و پریشانی بر قلبم هجوم آورد»

«تعجب کردم که او در کنار من بود و با من عتاب می‌کرد و چه نیکو بود این عتاب اگر واقعیت می‌داشت.»

۳- «آیا این خوش و شادمانی که بدان عهد کرده‌ام، برای من باز می‌گردد و روشنایی در این میان می‌درخشد»

«ایامی را که در باغ آرزوهایم با شادمانی گذرانیدم و همدم من مورچگان بودند.»

و نیز ابیات زیر:

اما والهوی لوعندها بعض ما عندي لما هجرت لكنما وجدها وجدي
 و حق الهوی لم استطع اذا مشت لا بسط ذلاً تحت اقدامها خدي^۱
 و در قصیده دیگر در آرزوی دیدار خانواده اش چنین سروده است:
 الاکم الوم النفس عند اذ کارکم و حتام اخفی ما الاقی واکتم
 و فی کبدی للبین ناب و منخلب و حولی ذئاب للحوادث حوم^۲
 و کم لیلة قضیت فیها مآربی اعانق دبات الخدور و ألتم
 فیا دهر هل بعد التعلیر رجعة و هل یشتفی من لاعج الشوق مغرم^۳
 ابیات دیگری از این قصیده چنین است:

و کنت اناجیه و قد غلب الهوی الافنا سقنی خمراً من الدن تهدم
 و درهالنا لا عیش الا بشر بها اذالاح ضوء الصبغ اوهب انسم
 مشعشة جلت علی کل عاشق لبیب و ان کانت علی المرء تحرم
 تراءت فلا تدری مصابیح راهب تلوح او انقضت من الافق انجم
 و یرفعها الساقی فلست بعارف ایلزمها بالكف ام لیس یلزم

۱- «آگاه باش قسم به عشق که اگر اندکی از آن چه نزد من است در نزد او بود، دور نمی شد و لیکن عشق او عشق من است»

«و به حق عشق قسم، هنوز نتوانسته ام زمانی که او می گذرد صورتم را زیر پاهایش بگسترانم.»

۲- «آگاه باش چه قدر نفسم را به هنگام یادآوری شما سرزنش کنم و تا به کی آن چه را که می بینم پنهان کنم و مخفی نمایم»

«گویا جگرم میان دندان و چنگال درندگان است و گرگهای حوادث در اطرافم چشم به من دوخته اند.»

۳- «چه شبهایی که آرزوهایم را در آنها محقق ساختم و با زنان پرده نشین معانقه کردم»
 «ای روزگار آیا بعد از این سختی دگرگونی بازگشتی هست و آیا عاشق شیدا از این عشق سوزان بهبودی خواهد یافت؟»

تشیع در سواحل شام □ ۱۱۷

هی الشمس فی الدوران و الدین برجها و مشرقها کأس و مغربها فم^۱
او در قصیده‌ای که مشتمل بر اصطلاحات عرفانی است، چنین گفته
است:

یا لیت قومی بعد شطّ النوی بما حبانى ذوالعلیٰ یعلمون
بحب اتراب کمثل الدمی یرشقن قلبی بسهام العیون
یخفقن شبه الشمس یحجینها بل انتم من نورها تحجبون
نور مضیء لم یزل ساطعاً لکنکم عن ضوئه تعمهون
اسماء ذاک النور مسطورة فی کتاب الله الّتی تقراون
تأمّلوا الذّکر و آیاته فانکم قوم به تجهلون
ما وجه ربّ العرش باق اذا ادرك هذا الخلق ریب المنون
ما الأذن ما العین و ما نفسه و الجنب و النور الذی تنظرون
ما الوارثون الأرض ما ارثهم بل ما اولی العلم و ما الشاهدون
ما المنفقون السرّ ما معن ما الصّوم ما الصّائم ما المؤثرون^۲

۱- «در حالی که عشق بر من غالب شده بود با او به نجوا گفتم: شرابی از سبو بریز که جانگداز
باشد»

«و آفرین بر این شراب که زندگی بدون نوشیدنش معنا ندارد، هنگامی که روشنایی صبحگاهان
بدمد و نسیم بوزد»

«اگر چه بر هر شخصی حرام است، اما روشنایی است که بر وجود هر عاشق آگاهی
می درخشد»

«نگاه کردی و ندانستی که آیا این چراغ راهب است که روشن است یا ستاره‌ای است که از افق
فرو افتاده است»

«ساقی آن را بالا برد و من نمی دانستم که آیا لازم است دست نگه دارد یا نه؟»

«آن خورشید دوران است و این برج آن و مشرق آن کاسه و جام و مغربش دهان است.»

۲- «ای کاش قوم من پس از این دوری و جدایی به آنچه خداوند متعال به من ارزانی داشته
آگاه می شدند»

ما الكلم الطيب، ما ضده ما الطيبات الخلق ما الطيبون
 ما مرج البحرين ما برزخ بينهما لو كنتم تعلمون
 ما حجة الله على خلقه ما الامر بالمعروف ما الامرون
 ما النور و ما المشكاة ما ذلك الكوكب ما المصباح لو تسألون
 نور على نور ليشقى به قوم و يحظى بالهدى آخرون
 فاصغوا الى الداعى فهل انتم صم عن الداعى فلا تسمعون
 لاح صباح الحق لکنتم فى ظلمة الباطل لا تبصرون^۱

→

«به واسطه دوستی کسانی که همراز من هستند همانند خون من، قلبم را هدف تیر چشم زخمهایشان قرار داده اند»

«آن که شبیه خورشید بود غروب کرد و آن را پنهان داشتند و بلکه شما از نور خورشید خود را می پوشانید»

«نور درخشانی که پیوسته تابان بود و لیکن شما از نور آن رویگردان بودید»

«نامهای این نور در کتابهای خداوند که می خوانید، نوشته شده است»

«در قرآن (ذکر) و آیات آن تأمل کنید، چرا که شما قومی هستید که بدان جهل می ورزید»

«وجه خداوند عرش و کرسی چیست که زمانی که همه خلق را نابودی فرا می گیرد او باقی است؟»

«گوش و چشم و نفس خداوند و پهلوی و نوری که بدان می نگرید، چیست؟»

«وارثان زمین چه کسی هستند وارث آنها چیست و بلکه صاحبان علم و شاهدان کیانند؟»

«کسانی که در پنهان و آشکار انفاق می کنند کیستند و روزه و روزه دار و ایثارکنندگان چه کسانی هستند؟»

۱- «کلام طیب و ضد آن چیست و زنان و مردان طیب و پاکیزه کیستند؟»

«دو دریایی که به هم می پیوندند و برزخ میانشان چیست اگر می دانید؟»

«حجت خدا بر خلقش چیست و امر به معروف و امرکنندگان به آن چه کسانی هستند؟»

«نور و مشکات و آن کوكب درّی و مصباح چیست اگر می پرسید؟»

«به واسطه نور علی نور» گروهی به شقاوت می افتند و دیگران هدایت نصیبشان می شود»

«پس به سوی داعی روی آورید مگر شما کر هستید و صدای داعی را نمی شنوید؟»

←

تشیع در سواحل شام □ ۱۱۹

او در اشعار دیگری به مدح و ستایش اهل بیت - علیه الصلاة والسلام - پرداخته است:

و تمسکی بحبال آل محمد	ما عشت لا بحبال الشیطان
فهم الحیاة لكل قلب میت	و هم الممات اذا التقی الجمعان
و هم الطریق لمن تبصر بالهدی	و البارد السلسال للظمان
و هم الأدلة للذین بحبهم	والواصلین بهم الی الرحمن ^۱

راشد الدین سنان

در صفحات گذشته به طور مختصر از سیره راشدالدین سنان در خلال گفتگویمان در باره دولت اسماعیلیان صحبت کردیم و گفتیم که او دولتمردی بی نظیر بود و این تنها یک بُعد از ابعاد شخصیت استثنائی او بود. اما بُعد دیگر این است که او ادیبی بزرگ و عالمی زبردست و فیلسوفی نابغه بود، سنان اشعار نیکویی دارد که نشان می دهد وی در میان این دو بُعد شخصیتی از روحیه شاعری ملهم برخوردار بود که پیشاپیش شعرا گام بر می داشت، ولی اشعار او تا به حال در گوشه و کنار پراکنده بوده است. فقط دکتر عارف تامر در کتابش - سنان و صلاح الدین - به بیان

→

«پگاه حق و حقیقت دمید، لیکن شما همچنان در ظلمت باطل چشم خود را به سوی نور نگشوده اید.»

۱- «تا زنده ام به ریسمانهای آل محمد تمسک می جویم نه به ریسمانهای شیطان»
«آنها حیات و زندگانی برای هر قلب مرده ای هستند و مرگ و ممات در روز قیامت»
«ایشان راه هدایت برای کسانی هستند که چشم به سوی هدایت گشوده اند و آب گوارای خنک برای تشنگان این راه اند»
«و آنها دلیلهای کسانی هستند که به واسطه ایشان و دوستیشان به درگاه خدا پیوسته اند.»

۱۲۰ □ تاریخ شیعه در شام

برخی از آنها پرداخته است. از جمله اشعار او ابیات زیر است:

ما اکثر الناس و ما اقلهم
لیتهم اذ لم یكونوا خلقوا
و ابیات زیر نیز از اوست:

الجأنی الدهر الی معشر
ان حدثوا لم یفهموا سامعاً
ما فیهم للخیر مستمع
او حدثوا مجوا و لم یسمعوا
تقدمی آخرنی فیهم...
من ذنبه الإحسان ما یصنع^۲

و از اشعار زیبای او ابیات زیر است:

لو كنت تعلم كل ما علم الوری
لكن جهلت فرصت تحسب ان من
طراً لكنت صدیق كل العالم
یهوری خلاف هواك لیس بعالم
فاستحی ان الحق اصبح ظاهراً
عما تقول و انت شبه النائم^۳
او قصیده‌ای دارد که برای سابق الدین عمار بن الدایه صاحب شیرز
فرستاد تا مرگ برادرش شمس الدین صاحب قلعه جعبر را به او تعزیت

۱- «مردم چه بسیارند و آنها چه کم هستند و نجیبان در این تعداد کم چه اندک هستند»

«ای کاش اگر آنها پاک آفریده نشوند، با پاکان مصاحب و همدم می‌شدند.»

۲- «روزگار مرا به سوی مردمانی پناه داده است که در میانشان شنونده خبری وجود ندارد»
«وقتی سخن می‌گویند منظورشان را به شنونده نمی‌فهماند و اگر با ایشان سخن بگویند
نمی‌شنوند»

«پیشگامی من، مرا در میان آنها به عقب انداخته است مانند کسی که گناهی این است که آن
چه کار می‌کند انفاق می‌کند.»

۳- «اگر تو علم همه مردمان را داشتی، دوست هر شخص عالمی بودی»
«ولی تو جهل می‌ورزی و گمان می‌کنی که هر کس برخلاف خواست تو عمل می‌کند عالم
نیست»

«پس شرم کن، زیرا که حق در باره آن چه تو می‌گویی آشکار شده است و تو شبیه آدم خواب
هستی.»

تشیع در سواحل شام □ ۱۲۱

بگوید از این قصیده ابیات زیر را برگزیدیم:

ان المنايا لا یطآن بمنسم الآ علی اکتاف اهل السؤدد
فلئن صبرت فانت سید معشر صبروا و ان تجزع فغیر مفئد
هذا التناصر باللسان و لوأتی غیر الحمام اتاک نصری بالید^۱

شمس الدین الطیبی

او شمس الدین بن احمد بن یعقوب طیبی است که اقوال مختلفی درباره او نقل شده است در جایی که دکتر عارف تامر اظهار می‌دارد که در منابع تاریخ دعوت اسماعیلیان به هیچ اثری دست نیافته است که شناخت تاریخ زندگانی و موطن و تألیفات او و کارهایش را برای ما توضیح دهد^۲، مصطفی غالب را می‌بینیم که در کتابش *الأعلام الإسماعیلیه* از سیره زندگانی او سخن به میان می‌آورد و نمونه‌هایی از اشعار او را بیان می‌کند. از نوشته‌های مصطفی غالب چنین برمی‌آید که شمس الدین در سال ۵۹۲ هـ در قریه بزاعه از توابع حلب به دنیا آمد. پدرش شیخ احمد طیبی، از داعیان بزرگ اسماعیلی در نواحی حلب بود. او به پرورش و تربیت صحیح پسرش اهتمام داشت و کلیه علوم مذهب اسماعیلی را در سن کم به او آموخت و او در همان زمان شروع به سرودن اشعار فلسفی کرد. هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که اخبار او به مرکز دعوت اسماعیلیان

۱- «مرگها قابل تحمل نیستند، مگر بر شانه‌های بزرگان و اهل سیادت»
«پس اگر تو که سرور قوم هستی صبر پیشه سازی، آنان نیز صبر می‌کنند و اگر جزع و بی‌صبری کنی کار ناروایی نکرده‌ای»
«این فقط دل‌داری زبانی است و اگر چیزی به جز مرگ آمده بود با دست به یاری تو برمی‌آمدم».

۲- مصطفی غالب، *اعلام الإسماعیلیه*، ص ۵۱۰؛ عارف تامر، *ستان و صلاح الدین*، ص ۹۷.

۱۲۲ □ تاریخ شیعه در شام

نزاری در الموت رسید و امام علاءالدین محمد او را به نزد خود فرا خواند، به طوری که وی را شاعر مخصوص خود گردانید. او در این ایام شروع به فراگیری علوم عالیه در نزد داعیان بزرگ و دانشمندان الموت کرد. و مدتی را در نزد فیلسوف بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی شاگردی کرد. سپس مجلس داعیان مقرر کردند که او را جهت سرپرستی امور دعوت به نواحی شام بفرستند بدین گونه که او داعی دوره گرد در تمام این بلاد باشد. و او پیوسته در بین قلعه‌های اسماعیلیان رفت و آمد می‌کرد تا این که در سال ۶۵۲هـ در مصیاف درگذشت و در همان جا دفن شد.^۱

شمس الدین در فنون متعددی سر رشته داشت تألیفاتی که باقی گذاشته عبارتند از:

- رساله «الدستور و دعوة المؤمنین الی الحضور» معروف به دستور مولی علاءالدین.

- قصیده‌های فراوانی که در اغلب مخطوطات اسماعیلیان در سوریه، پراکنده است.^۲ در قصیده‌ای که در مدح اهل بیت علیه السلام سروده چنین گفته است:

و لدیه یکون عدل و ظلم و علیه یدور عرف و نکر
کانت الکائنات کاللیل حتی لاح من نوره فاشرق فجر
فاذا ما ارتقی یقصر وهم عن مدی فهمه و یعجز فکر^۳

۱- عارف تامر، اربع رسائل اسماعیلیه، دار مکتبه الحیاة، بیروت، ۱۹۷۸، ط ۲، ص ۴۹.

۲- مصطفی غالب، اعلام الاسماعیلیه، ص ۳۰۶.

۳- «و عدل و ظلم در نزد اوست و معروف و منکر بر گرد او می‌گردند»

«آفرینش همانند شب تیره و تاریک بود تا این که بارقه‌ای از نور او درخشید و فجر تابان شد»
«و هنگامی که بالا رفت و تعالی یافت از حد فهم آن قاصر مانده و از تفکر در باره اش عاجز شدند».

تشیع در سواحل شام □ ۱۲۳

و ابیات زیر از اشعار او در حکمت است:

انما النَّفسُ لِلخَلِيفَةِ لُبٌّ و كذا الجسمُ فِي الحَقِيقَةِ قَشْرٌ
فاطلب اللب و اترك القشر يشرح لك صدر ثم يوضع وزر
و اتبع الحق لا تمل عن هداه باعتقاد يراه زيد و عمر
اكثر الخلق في عمى و ضلال ليس ينهيه عن الجهل زجر
من دعاهم لباطل تبعوه و اذا ما دعوا الى الحق فروا
فهم الجاحدون لما اتاهم ببيان الهدى من الله ذكر^۱
و ابیات دیگری از آن چنین است:

سقط اليوم حيث خس فاضحى فوق ایدی الملوک باز و صقر
نحن اطفال غادة و علينا لولى الامور نهى و زجر
و الفتى فى يد الطبيعة عد فاذا حل قیده فهو حر
نحن كالماء يدفع البعض بعض لیتم المسیر و الدهر نهر^۲

۱- «برای هر آفریده‌ای روح به منزله مغز است و جسم در حقیقت پوسته ظاهری است»
«پس در پی مغز باش و پوست را رها کن تا که سینه‌ات فراخی یابد و سنگینی بارت بریزد»
«از حق تبعیت کن و با اعتقاداتی که در زید و عمرو می‌بینی از مسیر هدایت حق دور مشو»
«بیشتر مردمان در کوری و گمراهی هستند و بازدارنده‌ای آنها را از نادانی نهی نمی‌کند»
«هر کس آنها را به باطل فرا خواند پیروی می‌کنند، اما زمانی که به حق فرا خوانده شوند می‌گریزند»

۲- «آنها انکارکننده هدایت الهی هستند که از جانب خدا برایشان آمده و در قرآن ذکر شده است».
«روزگار چون خوار و پست شد فرو افتاد و سپس بر دست پادشاهان بسان باز و عقاب
بلندپرواز گشت»

«ما کودکانی نوس و لطیف هستیم که ولی امرمان حق امر و نهی بر ما دارد»
«جوانمرد در دست ستمگر طبیعت اسیر است و چون قید و بندش پاره شود آزاد می‌گردد»
«ما همانند آب هستیم که امواجش یکدیگر را دفع می‌کند و می‌راند تا که مسیر زندگانی و
روزگار همانند نهر آبی گردد».

و از اشعار او در اخلاق ابیات زیر است:

لا تكن كالصبي يلهيك عمّا فيه نيل الكمال بيض و صفر
 لا تكن واثقاً بخلٍ جهولٍ ليس بالجاهليّة يشتدّ ازر
 لا تكن حاسداً فربّ حسوّدٍ مات غيظاً و في الحشاء منه جمر
 و اذا ضاق موضع بك فارحل فالفضا واسع و ما ضاق برّ
 و اذا ما عشقت فاخضع بذلّ ذلّة العاشقين في الحبّ مهر
 اتّظنّ الوصال يدرك سهلاً دون درك الوصال بيض و سمر^۱

و از اشعار او در مدح ائمه اطهار عليه السلام چنین است:

طاب شعر الطيّبي لم لا و فيه من ثناء الائمة الطهر عطر
 اولياء الهدى ائمة صدق سادة قادة الميامين غرّ
 قرشيون هاشميون عرب شأنهم حكمة تقوى و برّ
 دوحه اصلها النبوة و العلم من الفرع و الامامة زهر
 شمل الكون ظلها و حباها مثل طوبى و ما خلا منها قطر^۲

۱- «مانند کودکی نباش که زرق و برق طلا و نقره تو را از رسیدن به کمال باز دارد»
 «حسود نباش چه بسا حسود از شدت حسد می میرد و در درویش آتشی از آن افروخته است»
 «اگر جایب تنگ شد هجرت کن، زیرا فضا وسیع است و زمین تنگ نمی شود»
 «هرگاه عاشق شدی خضوع و ذلت پیشه کن که ذلت عاشقان در محبت، مهر و صداق آنهاست»

«آیا گمان می کنی که وصال به یاری به آسانی میسر می گردد و بدون این که سرخ و سفید را درک کنی.»

۲- «شعر طیبی از ستایش امامان مطهر، پاک و پاکیزه گردید و چرا این گونه نباشد»
 «آنان اولیای هدایت و امامان راستین و سروران و رهبران پاک سرشت و مبارک هستند»
 «قرشی و هاشمی و عرب هستند که شأن آنها حکمت و تقوی و نیکوکاری است»
 «درختی تناور که ریشه و تنه اصلی آن نبوت و شاخه های آن علم و امامت گلهای آن است»

و ابیات دیگری از آن چنین است:

هم هداة الانام ان ضلّ قصد و سقاء الغمام ان عزّ قطر
و هم القصد فی الصلاة و لولا ذکر هم لم یکن عشاء و ظهر
قبلة العالمین فی کل دور و لهم فی الوری ظهور و ستر
و بهم شرفت حجاز و نجد و بهم شرفت عراق و مصر
و کفی المدح ان یقال نبی و وحی له و سبط و صهر
و علیهم نزول انا فتحننا و لهم بشرت اذا جاء نصر^۱
این تمام اشعاری است که از طیبی به دست ما رسیده است، اما در
زمینه نثر، رساله‌ای از او به ما رسیده است. دکتر عارف تامر آن را در ضمن
کتاب - اربع رسائل اسماعیلیه - تحقیق کرده است، اکنون نگاه کوتاهی به این
رساله می‌اندازیم.

عنوان رساله: مصطفی غالب می‌گوید: شمس الدین طیبی کتابهایی به
جا گذاشته است که در فلسفه اسماعیلیه و اصول مذهب بحثی می‌کند، اما
این کتابها مفقود شده همان‌طور که سایر کتابهای داعیان اسماعیلی مفقود

→

«سایه آن تمام هستی را فرا گرفته و ابر آن مانند درخت طوبی و هیچ نقطه‌ای از آن خالی نمانده
است.»

۱- «ایشان هدایتگران مردم هستند اگر قصد و نیتی به گمراهی بیفتد و اگر باران نایاب شود
ابر رحمت ایشان مردم را سیراب خواهد کرد»

«مقصود در نماز آنها هستند و اگر ذکر آنان نباشد ظهر و عشایی نخواهد بود»

«قبله عالمیان در هر دوره‌ای آنها هستند و در عالم دوره‌های ظهور و خفا دارند»

«به واسطه اینان حجاز و نجد و عراق و مصر شرافت یافته است»

«و در ستایش ایشان آنچه را که پیامبر فرمود و بر او وحی شده بود کافی است و ایشان نوادگان
و داماد او هستند»

«نزول آیه انا فتحننا بر ایشان بوده و سوره اذا جاء نصرالله به آنان بشارت می‌دهد.»

شده است و جز یک کتاب، که دستور مولی علاءالدین است، چیزی باقی نمانده است.

به عقیده ما مصطفی غالب این عنوان را از این عبارت که در پایان رساله آمده گرفته است: «این را شمس‌الدین احمد بن یعقوب طیبی از داعی جلیل‌القدر نصیرالدین طوسی و او از امام علاءالدین محمد شنیده است که سلامی از او بر ما باد».

اما دکتر عارف تامر عنوان رساله را این گونه ذکر می‌کند: «الدستور و دعوة المؤمنین للحضور» و این عنوان آن گونه که می‌بینیم مختصری از عنوان اصلی رساله‌ای است که در مقدمه آن آمده است: «این رساله دستور و دعوتی از مؤمنان برای حضور است و برای کسی که می‌خواهد در دعوت اسماعیلیه داخل شود و در بهشت در کنار ولدان و حور زیر شاخه‌های به هم پیچیده درختان باشد. و خداوند رحیم و غفور است و از سلام بر کسی که از راه هدایت تبعیت کند و از عاقبت هلاکت بترسد و از ملک علیّ اعلیٰ اطاعت کند و به نبوت محمد مصطفی و به ولایت علی مرتضی اقرار کند و لعنت بر هر کس که دروغ ببندد و رو برگرداند».

این رساله در ۲۳ صفحه در قطع عادی مرتب شده و شامل:

۱- شروطی که وجود آنها در مستجیب واجب است.

۲- صفات مرشد.

۳- علوم که به مستجیب تلقین می‌شود و شیوه تلقین این علوم.

شروطی که وجود آنها در مستجیب واجب است این است که بالغ و

عادل و رشید باشد بزرگ شده و به سن بلوغ رسیده باشد.

خوش سیما و از هر نقص و آفت بدنی و خلقتی سالم باشد و در کنار

اینها خوش اخلاق، متمسک به اوامر دین و شریعت باشد، قوانین الهی را

تشیع در سواحل شام □ ۱۲۷

بزرگ شمرد، با مردمان صالح و دیندار همنشین باشد و در مقابل تجربه و امتحانات خاضع باشد، همچنین از گفتار و کردار و رفتارِ ظاهر و باطن او سؤال می‌شود. پس زمانی که راستی و درستی او معلوم شد با ترک معاصی تجربه می‌شود و به ترک خواسته‌های جسمانی و مجاهده با جان و مال در راه عقیده و ادای احکام آن امتحان می‌شود.

پس از تمام این امور وقتی معلوم شد که او درخواستِ خود محق و در رغبت خود مُجدد و مطیع و تسلیم است. مرحله دوم یعنی مرحله تلقین اصول دعوت به شیوه‌های خاص آغاز می‌شود به طوری که اصول دعوت در حضور عده‌ای از مؤمنان که لازم است تعداد آنها از یک نقیب و دو شاهد کمتر نباشد، شروع می‌شود. نقیب در حضور این جماعت می‌گوید: «بسم الله الرحمن الرحیم، ستایش خدایی که بعضی از ما را راهنمای دیگران قرار داد و از میان ما رسولانی برانگیخت و راه را برای ما آشکار ساخت و در کشف اسرار مهیّاترین چیز و محکمترین سخنان را بر روی ما گشود...»

ای جماعت مؤمنان... این فلانی است... ظاهر و باطن او را شناختید و از اسرار او پرده برداشتید. او جوینده حق است و با رغبت به انوار شما، به سوی شما آمده است... پس ریسمان معنوی خود را به ریسمان او متصل کنید و به آنچه خدا از فضلش به شما آموخته به او پاسخ گوید و از مرگ نادانی، او را زنده گردانید و حقایق این دین استوار را به او بیاموزید و به راه مستقیم ارشادش کنید...».

پیش از این که اساس عقیده به مستجیب تلقین شود، بر او لازم است تا به خدا و جمیع اسماء حسنی و صفات علیای او سوگند عظیم یاد کند و ملائکه مقرب الهی و ارواح انبیای مرسلین و نفوس صادقان و صالحان و

بندگان عارف الهی را شاهد بگیرد به این که او به مذهب اسماعیلی راغب است و هر سرّی را که می‌آموزد از کسانی که به عقیده او معتقد نیستند پوشیده و مخفی دارد. پس از سوگند، بسمله و تشویق و شهادت الهی به او داده می‌شود به شیوه‌ای که در بین آنها چند سجده می‌باشد.

در خلال این امور مستجیب یک بار آب می‌نوشد به جهت شادی و سرور و به یاد آدم صفی الله و وصی او شیث و یک بار شیر می‌نوشد به یاد نوح نجی الله و وصی او سام و بار سوم غسل مخلوط شده در آب می‌نوشد به یاد ابراهیم خلیل الله و وصیث اسماعیل. بار چهارم پرتو عقل و نور وصال، به جهت سرور و شادی و خوشحالی برای عیسی روح الله و وصی او شمعون... و در پایان کار، به یاد ناطق مؤید رسول خدا محمد (ص) و وصی او علی علیه السلام می‌نوشد و پس از آن نقیب به خوش صداترین فرد جماعت اشاره می‌کند و او برخاسته و با این اذان الهی، اذان می‌گوید:

«الله اكبر عن ادراك الأوهام و اللاهوتية، الله اكبر عن اماطة العقول بمعنويته، الله اكبر عن صفات العقول و النفوس، الله اكبر عن التّحديد بالمعقول و المحسوس، و اشهد ان لا اله الا الله الأوّل الأذلّ السّابق و اشهد ان لا اله الا الله العالم القادر الخالق، و اشهد انّ محمّداً رسول الله الناطق بالتّنزيل و الدليل الى اوضح السبيل و اشهد انّ عليّاً ولي الله و وصيه الناطق بحقايق التّأويل، و القائم من بعده بالحق المبين، و نورالله المدلّ الى سواء السبيل، حيّ على الصّلاة صلاة المتّصلين علوم الأصول و الفروع حيّ على الصّلاة صلاة القائمين باعمال المعقول و المشروع حيّ على الفلاح بالإستفادة من جواهر انوار التّالي، حيّ على الفلاح بالتوجه الى اركان اساس بيت المعمور، حيّ على خير العمل با جابة الدعاة و اطاعة الحدود.

تشیع در سواحل شام □ ۱۲۹

قد قامت الصلاة في قلوب المؤمنين بالتقديس و التمجيد. قد قامت الصلاة في اسرار العارفين بالتأويل و التوحيد و حقت كلمة العذاب على المنكرين بالتقليد. الله اكبر عما يتوهم الظالمون. الله اكبر عما يتوهم الجاحدون، لا اله الا الله العلي المتعالى عن الأوهام و الظنون».

پس از این اذان عالم‌ترین و بزرگ‌ترین آنها برخاسته و دو رکعت نماز می‌خواند و سپس مرحله آموزش مستجیب، شناخت موجودات، کیفیت اعتقادات و تأویل عقاید و شناخت مرتبه امام و تحقیق توحید آغاز می‌شود.

نمونه‌ای از مطالب این رساله عبارت است از:

نبوت و رسالت ظهور کلمه به حجاب است. و انتصاب راهنما و مرشد و باب، به راه حق و طریقه درست است. پیامبر، خبر دهنده از اصول و دعوت‌کننده به آن چیزی است که رسول دعوت کرده است و او ناطق و دعوت‌کننده به دو اصل سابق و اصل بعدی و دعوت‌کننده به فروع سه‌گانه و پنج‌گانه علوی که حامل کمالات است، می‌باشد و اما صحیفه و کتاب و تبیانی که خطابات فراوان دارد، اتصال تأییدات سابق به ناطق و هدایت او به تألیف و یاری او بر تصنیف است. و اما ملائکه مقرب آنها نیروهای دانایی در عوالم بالا و عوالم پائین هستند... و کرویایان نیروهای مددکننده برای ناطقان جهت تألیف کتاب نازل شده و ادیان می‌باشند و شرایع موضوع عقول الهی برای اصلاح جسمهای زمینی است... قبر صورت جسمانی و هیكلهای مادی است و عذاب قبر تأثیر نفس است به سبب صورتهای هیولایی مخالف با طبایع که بر آن ظاهر می‌شود و این بر سبیل تغییر است. آمدن منکر و نکیر استیلای نیروی شهوانی و غضبی است که دعوت‌کننده به هلاکت است و حشر همان انحطاط نفوس در راه انقیاد و

اجبار آن به ذات و حقیقتی است که در آن است...

میزان وسیله‌ای است که عقل درک‌کننده و احاطه‌کننده و تمیز دهنده‌ای که مرکب از عناصر بسیط است به کار می‌گیرد و صراط همان برزخ است که محل عبور نفس از عالم ادنی به عالم اعلی است و معنای جنت عوالم هشت‌گانه است:

اول: جنة المیراث که مرتبه انسانیت است.

دوم: جنت عدن که مرتبه ملکیت است.

سوم: جنت خلد که عوالم فلکیه است.

چهارم: جنت عالیه که عوالم روحانی مجرد از عوالم جسمانی است.

پنجم: جنت فردوس که مرتبه نفسانیه است.

ششم: جنة النعم که عالم علم است.

هفتم: جنت رضوان که عالم عقل است.

هشتم: جنة المأوی، که عالم امر است و عوالم از او نشأت گرفته و به

سوی آن باز می‌گردند...

بازگشت به سوی خدای تعالی منتهی شدن تمام نسبتها و اضافات میان عناصر بسیط و مرکبات عوالم روحانی و جسمانی و عوالم لطیفه و کثیفه است به سمت چهار عنصر حمل‌کننده، و اشاره کلمه به مرتبه مشارالیه است با حروف‌الله که متصل به آن امری است که آن امر عبارتست از بازگشت مرکبات عددی یا شناخت مرتبه امام و مشاهده انوار احاطه‌کننده آن بر خواص و عوام و مطالعه آثار بسیط بر معانی و اجسام، و حلالی که اظهار و اعلان آن واجب و طرحی که پوشیده داشتن و اخفای آن واجب است که همان اطاعت و داخل شدن در پیمان امام زمان است و دو می‌گناه و میل به امامان گمراه و متجاوز است. اما صلاة، ارتباط داعی به

تشیع در سواحل شام □ ۱۳۱

دارالسلام به واسطه رابطه پدری او با امام زمان، و زکات رساندن حکمت به کسی که سزاوار آن است و ارشاد طالب به راه حق، و روزه خودداری از کشف حقایق و نوامیس شرعی برای غیر اهل آن، در دوران کشف است و ستر همان پوشیده داشتن امام با براهین و اختفای او به وسیله داعیان می‌باشد و روز دلیل بر دوران کشف است و افطار همان ظهور امام از پس حجاب و اظهار معانی الهی و شناخت حقیقت احوال معادی است... و حج اراده همنشینی و صحبت با بزرگان امامان اهل بیت است... و احرام خارج شدن از مذهب اضداد است و تحصیل قابلیت استعداد برای توقف در عرفات و مزدلفه آگاه شدن بر قوانین حکمت و معرفت است....

عدل ترک ناقص با وجود کامل است و احسان احاطه علمی به امام و قدرت او بر آنچه پوشیده و آشکار و متجلی و مستور است و بخشش به ذوی القربی، محبت رسول خدا و ولایت فرزندان فاطمه بتول و ترجیح دادن هاشمیها و عقیده به امامت فاطمیهاست و ظلم، قرار دادن امامت در افرادی غیر از آل محمد است...»

حسن بن احمد بن علی مُعَدَّل

مصطفی غالب در باره او گفته است که وی از داعیان بزرگ اسماعیلی در بلاد شام بود، اما هیچ اثر تاریخی که زمان ولادت و نشو و نما وی را ضبط کرده باشد، یافت نشده است.

او در قریه تعنیه که در فاصله ۳۸ کیلومتری قدموس واقع است به دنیا آمد در آن جا پرورش یافته و علوم اسماعیلیه را در مدارس قلعه‌های دعوت فراگرفت. او در بین سالهای ۵۸۸ هجری تا ۶۵۸ هجری می‌زیسته

۱۳۲ □ تاریخ شیعه در شام

است. بدین ترتیب او معاصر با چهار تن از امامان اسماعیلی بوده که عبارتند از: جلال‌الدین حسن، علاء‌الدین محمد و رکن‌الدین خورشاه و شمس‌الدین محمد^۱. او مراتب دعوت را به تدریج گذرانید تا به پیشوایی رسید که در این شعرش بدان اشاره کرده است:

حسن انالی رتبة معروفة بین الحدود مقدم و ملاوم
و انا المعدل لا ازال معدلاً نفسی و اخوانی فهن عزائم
او در قریه تعینته درگذشت و دفن شد و به نظر می‌رسد که در طول حیاتش از آن خارج نشد از آثار او قصیده مشهور به - الفیه معدل - است و اما در آثار غیر منظوم او دو رساله باقی گذاشته که اولی با عنوان رساله الناطقه ذات العلوم الغامقه و دومی با عنوان رساله المبدأ و المعاد می‌باشند. این دو رساله را دکتر مصطفی غالب تحت عنوان رسالتان اسماعیلیتان تحقیق و نشر ساخته است و لیکن دسترسی به آنها برای ما میسر نشد...

۲- پیامدهای دشوار

حیات دولتها همانند زندگانی انسانهاست و در دوره‌هایی سپری می‌شود. دوره تولد و پیدایش، سپس دوره نیرومندی و شکوفایی و سرانجام دوره سستی و نابودی.

از این رو جداً طبیعی به نظر می‌رسد که پس از دوره شکوفایی که شیعیان در بلاد شام و نواحی ساحلی غربی بدان رسیدند دوران افول و ورشکستگی آنها فرا رسد. دوران افول در سال ۵۰۲ هـ / ۱۱۰۹ م با پایان

۱- مصطفی غالب، اعلام الإسماعیلیه، ص ۳۰۷؛ عارف تامر، اربع رسائل اسماعیلیه، ص ۴۹.

تشیع در سواحل شام □ ۱۳۳

یافتن امارت آل عمار در طرابلس و جبله آغاز و در سال ۶۷۰هـ / ۱۲۷۲هـ با غروب خورشید حیات شمس الدوله اسماعیلی در مصیاف به پایان رسید. یعنی این دوران ۱۶۳ سال را در بر گرفت.

اما آنچه لازم به ذکر است این است که با افول ستاره بخت شیعیان به عنوان حکومت‌های مستقل وجود شیعه در این نواحی همانند یک مذهب نبود نشد، نهایت امر این که شمار شیعیان به واسطه فشارهایی که بر آنها وارد می شد و حملات پاکسازی که در تمام بلاد شام بر علیه آنها صورت می گرفت، بسیار کاهش یافت.

چنان که معلوم است کلیه حکومت‌هایی که در پی کاهش سایه دولت عباسیان در بلاد شام به حکومت رسیدند نظیر سلجوقیان، زنگیان، ایوبیان، ممالیک و عثمانیها، سنی بودند و دشمنی شدیدی با شیعیان داشتند و این حکومتها پس از نابود کردن شیعیان در مصر، به ریشه کنی کلیه آثار شیعیان در بلاد شام اقدام کردند. بدین ترتیب دشمنی با شیعیان در نواحی شام در زمان نورالدین زنگی به صورت علنی درآمد. وی در سال ۵۴۳ هجری اذان را تغییر داد و مؤذنها را از گفتن جمله «حی علی خیرالعمل» باز داشت و به فقها گفت هر کس اذان شرعی را نگوید او را از بالای مناره با سر به پائین بیاندازید^۱. این امر بر اسماعیلیان و شیعه سخت آمد، و سینه‌هایشان به تنگ آمده و شورش و قیام کردند، اما به واسطه ترس از کشته شدن آرام گرفتند^۲.

زمانی که صلاح‌الدین ایوبی و جانشینان او روی کار آمدند و سپس

۱- مصطفی غالب، *أعلام الإسماعیلیه*، ص ۲۰۷.

۲- ابن العدیم، *زبدة الحلب*، ج ۲، ص ۲۹۳.

۱۳۴ □ تاریخ شیعه در شام

ممالیک در پی آنها به حکومت رسیدند در ریشه‌کنی کلیه آثار شیعیان زیاده‌روی و مبالغه کردند. ممالیک در نبرد با مذاهب اسلامی غیر سنی، سختگیرتر از دیگران بودند. ملک ظاهر بیبرس در سال ۶۶۵هـ / ۱۲۶۷م به پیروی از مذاهب چهارگانه سنی و تحریم سایر مذاهب فرمان داد. او به این امر اکتفا نکرد، بلکه دستور داد که هیچ قاضی و شخصی، مادامی که مقلد یکی از این مذاهب نیست به قضاوت گمارده نشود و شهادتش پذیرفته نشود و برای امور خطابه و امامت و تدریس تعیین نشود.^۱

مردم هرگاه می‌خواستند به شخصی که درباره او توطئه چیده بودند، نیرنگ بزنند او را متهم به تشیع می‌کردند. بدین ترتیب املاک او مصادره می‌شد و انواع کیفرها و اهانتها بر او وارد می‌شد تا این که اظهار توبه از تشیع و رض کند.^۲

فاصله سالهای ۵۴۳هـ تا ۹۲۲هـ دوران مصیبت‌هایی بود که پی‌درپی بر شیعیان وارد می‌شد. خونهای بسیاری از آنها از روی ظلم و دشمنی و به واسطه فتو‌هایی که برخاسته از جهل و تعصب بود ریخته شد. در سال ۷۰۵هـ / ۱۳۳۵م فقیه دیوانه و احمق ابن تیمیه به قتل شیعیان و دیگر طوائف شیعی فتوا داد و در فتوایش چنین اعلام کرد:

«جهاد با آنها و اقامه حدود بر آنها از بزرگترین طاعات و مهم‌ترین واجبات است و از جهاد با مشرکان و اهل کتابی که با مسلمانان می‌جنگند افضل است. زیرا که جهاد با اینها محافظت از سرزمینهای اسلامی است

۱- مقریزی، المواعظ والأعتبار، ۴، ص ۱۶۱؛ مراجعه کنید: محمد علی مکی، لبنان من الفتح

العربی الی الفتح العثماني، دارالنهج، بیروت، ص ۲۱۷.

۲- ابن حجر، الدرر الکافی، ج ۷، ص ۶۶.

تشیع در سواحل شام □ ۱۳۵

که فتح شده است»^۱. این فتوای شوم ابن تیمیّه، پس از کشتاری بود که جمال‌الدین اقوش الأفرم در هجوم به کوهستان ظنّین برپا کرده بود، ظنّین کوهستانی است که از سمت شرق مشرف بر طرابلس است. این حمله در تاریخ به حمله کسروانیه معروف است که در روزهای دوم محرم تا چهاردهم صفر سال ۷۰۵ هجری داد. ابن وردی در باره آن در تاریخ خود گفته است:

«در این سال لشکریان شام به کوهستان ظنّین هجوم برده از اسبها پیاده شده و از هر طرف به این کوهها بالا رفتند و تمام پیروان نُصیریّه و ظنّیه را که در آن جا بودند کشته و اسیر کردند و کسی که به این امر فتوا داد ابن تیمیّه بود که خودش همراه لشکر آمده بود»^۲.

پیش از این حمله مسؤلان نیابت دمشق برای متحد شدن با جبلیه که همان اهل جُرد و کسروان بودند تلاش کردند... از این رو شیخ تقی الدّین ابن تیمیّه و امیر بهاء الدّین قراقوش را در ذی حجه سال ۷۰۴ هجری به نزد آنها فرستادند و آنها را به فرمانبرداری دعوت کردند. این فرستادگان پس از مأموریت شریف زین‌الدین بن عدنان رسیدند مأموریتی که ناموفق بود و منجر به آغاز حملات نظامی شد. حرکت لشکریان به سمت کوههای کسروان آن طور که یونینی می‌گوید گروه گروه و طلایه طلایه، پیاده و سواره، از روز دوم محرم ۷۰۵ هجری آغاز شد سپس نائب السلطنه امیر جمال‌الدین اقوش الأخرم با گروه خط‌شکنها که شامل زرادخانه، سنگ‌اندازها و نقب‌زن‌ها بودند، در پی آنها آمد. تعداد حمله‌کنندگان

۱- ابن تیمیّه، کتاب مجموع الفتاوی، ۴۰۹ مسئله.

۲- تاریخ ابن وردی معروف به تتمه المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۳۶۳.

۱۳۶ □ تاریخ شیعه در شام

پنجاه هزار نفر بود و نایب السلطنه مراقب بود تا هیچ کسی که شرکت او در جنگ ممکن بود، تخلف نکند. از جمله اعلام کرده بود که کیفر متخلفان، به دار آویخته شدن است.

حدود یک ماه و نیم پس از آغاز حمله، در ۱۴ صفر ۷۰۵ هـ نایب السلطنه و لشکریان با پیروزی، کوهستان کسروان را به قصد دمشق ترک گفتند. پس از این که کوهستان را غارت کرده بناهای آن را ویران و تاکستانهای آن را قطع کرده بودند^۱. اما سلطان ناصر بن قلاوون به جهت وحشیانه بودن این کشتار توجیهی برای این کار خود می‌خواست لذا ابن تیمیه برای توجیه کار او چنین نوشت:

«زمانی که مغولان به سرزمینهای اسلامی آمدند و آن فساد بی حساب را نسبت به مسلمانان مرتکب شدند و به نزد مردم قبرس فرستادند و برخی از سواحل آن را تصرف کردند و پرچم صلیب را حمل کردند و از اسب مسلمانان و سلاح و اسرای ایشان مقدار بی حسابی را که فقط خدا می‌داند به قبرس بردند و در ساحل آن بیست روز بازار بر پا کردند و در آن، مسلمانان و اسبها و سلاح آنها را به قبرسیان فروختند و آنها به آمدن مغولان خوشحال شدند.

زمانی که لشکریان اسلام از دیار مصر خارج شدند، ضعف و سستی در میان آنها - مغولان - ظاهر شد که مردم آن را می‌دانند و زمانی که خداوند نصرت عظیم خود را به هنگام ورود سلطان، نصیب اسلام کرد، این امر برای آنها شبیه به عزا بود...

همه این امور و بلکه اموری عظیم‌تر از اینها در نزد این طائفه، بسبب

۱- دکتر محمد عیسی حماده، *مجلة الباحث*، شماره ۸، تموز / آب ۱۹۸۱، ص ۴۲.

تشیع در سواحل شام □ ۱۳۷

خروج چنگیزخان به سوی بلاد اسلامی بود و در استیلای هولاکو بر بغداد و آمدن او به حلب و غارت صالحیه و انواع دیگر دشمنیهای او با اسلام و اهل آن بود. همسایگان آنها چه از زمین داران و یا دیگران در اموری واقع بودند که شر آن باز داشته نمی شد. هر شب عده‌ای از این طائفه پائین می آمدند و فساد بی حد و حصری را که فقط خدا می داند مرتکب می شدند، راهزنی می کردند و با زشت‌ترین رفتارها بر ساکنان روستا ظلم می نمودند، با مسلمانان صالح درگیر شده یا آنها را می کشتند و یا به دار می کشیدند و عده کمی از آنها با حيله فرار می کردند... همه علما، بر قطع درختان و خراب کردن آبادیها در صورت نیاز و لزوم اتفاق دارند، اما این کار اولی به قتل نفس نیست چرا که این قوم همگی، از آن اماکنی که در آنها مخفی شده‌اند خارج نمی شوند و از پناهگاهشان در کوهها ناامید نمی شوند مگر زمانی که این درختان قطع شوند و گر نه در آن جا پنهان می شوند به طوری که آگاهی به آنها ممکن نیست»^۱.

و همان‌گونه که جمال الدین اقوش الأفرم شیعیان کوه ضنیه را بنا به فتوای ابن تیمیه به قتل رسانید، سلطان سلیم عثمانی هم شیعیان کوهستان لاذقیه و نواحی دیگر را در سال ۹۲۲ هـ ۱۵۱۶ م، بنا به فتوایی مشابه که شیخ نوح دمشقی صادر کرد به قتل رسانید. در این فتوا آمده بود:

«بدان - خدا تو را سعادت‌مند گرداند - این کافران و عصیان‌گران فاجر، بین اصناف کفر و عصیان و فساد و انواع فسق و زندقه و الحاد جمع کرده‌اند و هر کس که در کفر و الحاد آنها و وجوب نبرد با آنها و جواز کشتنشان

۱- محمّد، ابو زهره، ابن تیمیه، ص ۴۵؛ مراجعه کنید: محمد علی مکی، لبنان من الفتح العربی الی الفتح العثماني، ص ۲۳۰.

توقف کند همانند آنها کافر است...

و علت وجوب جنگ و جواز کشتن آنها: عصیان و کفر هر دو است اما عصیان، به دلیل این که آنها از طاعت امام - که خداوند ملک او را تا روز قیامت پایدار بدارد - خارج شده‌اند... و اما کفر آنها از چند وجه است یکی این که دین را سبک می‌شمرند و شرع مبین را مسخره می‌کنند... به علما و ادبا اهانت می‌کنند... و محرّمات را حلال می‌شمرند... خلافت شیخین را انکار می‌کنند پس کشتن این اشرار چه توبه کنند یا نکنند واجب است...^۱. این کشتارها که به حدّ قتل عامهای گسترده رسیده بود شیعیان را به کلی متلاشی و پراکنده ساخت و بسیاری از آنها را ناچار به گردن نهادن به مذاهب اهل سنت کرد تا جان خود را حفظ کنند و این اقدام عملی ذلت‌بار شمرده می‌شد و این شیعیان که این ذلت را پذیرفته بودند، در نواحی ساحلی به لقب «ساحل‌نشینان سنی زده» توصیف می‌شدند.^۲

اما آنان که بر مذهب خود باقی ماندند اقامه شعائر دینی بر آنها حرام شد و در گوشه و کنار این بلاد پراکنده شدند پس از ریشه کنی مذهب تشیع در بلاد شام، تشیع بار دیگر، در حلب به دست امام بزرگ سید ابراهیم محمد ممدوح که از اولاد اسحق مؤتمن بود، ظهور کرد. همان‌گونه که ابن حنبلی که در بین سالهای ۹۰۸ ه تا ۹۷۱ ه می‌زیسته گفته است:

«پدرم به من گفت مردم حلب همگی سنی و حنفی مذهب بودند و مذهبی غیر از آن را نمی‌شناختند تا این که شخصی از عراق به حلب آمد و

۱- شیخ ابراهیم نصرالله، حلب و التشیع، ص ۱۵۵؛ مراجعه کنید: عبدالحسین شرف الدین الموسوی، الفصول المهمه، ص ۱۴۳.

۲- خوانساری، روضات الجنّات، ایران، ص ۵۹۰ و محمد علی مکی، لبنان من الفتح العربی الی الفتح العثماني، ص ۲۴۵.

تشیع در سواحل شام □ ۱۳۹

تشیع و مذهب شافعی در میان آنها آشکار شد، زیرا آنها مذهب او را پوشیده می‌داشتند. این شخص امام بزرگ سید ابو ابراهیم محمد ممدوح از اولاد اسحق مؤتمن بود^۱.

با این حال مذهب تشیع بار دیگر پس از ریشه‌کن شدن آن، پدیدار شد اما به آن قوت و نیرویی که در دورانهای گذشته دارا بود، باز نگشت و آن شکوفایی سابقش تجدید نشد.

۳- دوره تجدید حیات

در فاصله سالهای ۱۸۶۴ تا ۱۹۴۲ میلادی تغییرات بنیادی، بزرگ و مهمی در بلاد شام روی داد. رژیم این بلاد و حدود سواحل آن به گونه‌ای وحدت استقلالی دست یافت. این تغییرات ارتباط نزدیکی با موضوع بحث ما دارد.

این امر معلوم است که سرزمین شام در اوایل فتح عثمانیان به چهار ایالت بزرگ تقسیم می‌شد:

ایالت دمشق که شامل استانهای دمشق، قدس، غزه، صفد، نابلس، عجلون، لجون، بقاع، عکا، تدمر، صیدا، بیروت، کرک و شوبک بود و ایالت طرابلس که شامل استانهای طرابلس، حماة، حمص، سلمیه و جبله بود^۲. و ایالت حلب که حلب، ادنه، اکرادکیس، البیره (بیره جک)، عزیز، معرة النعمان و ترکمان حلب را در بر داشت.

سپس این ایالتها، چهار ولایت شدند: ولایت حلب، ولایت سوریه،

۱- ابن الحنبلی، در الرحیب، ج ۱، ق ۱، ص ۱۸۹.

۲- عیسی اسکندر معلوف، عن نتائج الوقوعات لمصطفی باشا ترکیه، مجلّة المجمع العلمی العربی، دمشق، شماره ۱۲ سال ۱۹۲۱، ص ۳۶۳.

۱۴۰ □ تاریخ شیعه در شام

ولایت طرابلس، ولایت صیدا که از ولایت سوریه جدا شده بود. پس از صدور قانون جدید ولایات در سال ۱۸۶۴ هـ ولایت بزرگی که همان ولایت سوریه است به وجود آمد که هشت شهرستان یا استانداری را دربر می‌گرفت: شام، بیرون، طرابلس، لاذقیه، عکا، حما، بلقا و حوران^۱.

به دنبال این ترتیبات جدید در سوریه کمیسیونی از مأموران رده بالا برای ترتیب ایالتها و شهرستانها تشکیل شد. حمدی بیک که در آن زمان قائم مقام طرابلس بود، برای گسترش حدود حکومتش، در برخی از اعضای کمیسیون نفوذ کرد و آنها استان لاذقیه را الغا کرده و آن را به چهار شهرستان مستقل یعنی شهرستانهای: لاذقیه، صهیون، جبله و مرقب تقسیم کردند و مرجع هر یک از این شهرستانها به طرابلس، مقر استانداری آن بود.

در سال ۱۸۷۹ م حکومت عثمانی مدحت پاشا را به عنوان والی ولایت سوریه تعیین کرد. مسیوکارل بجوزوسکی، وکیل کنسول دولت اسپانیا در لاذقیه که دوست او بود، در ولایت طونا و ولایت بغداد، توجه و نظر وی را جلب کرده بود از این رو زمانی که از تعیین مدحت پاشا به عنوان والی ولایت سوریه آگاه شد تصمیم گرفت که به دمشق سفر کند تا به مناسبت این منصب جدید به او سلام داده و تهنیت بگوید.

اندکی پیش از سفر او، الیاس صوایا و ابراهیم حکیم و الیاس صالح که از بزرگان و اعیان لاذقیه بودند و از دوستی صمیمانه وی با مدحت پاشا آگاه بودند از وی خواستند تا در باره وضعیت دو شهرستان لاذقیه و جبله با مدحت پاشا صحبت کند و عریضه‌ای که حاوی تقاضاهای مردم لاذقیه

۱- دکتر اسد رستم، *اینان فی عهد المتصرفیه*، ص ۸۸ و ۲۱۳.

تشیع در سواحل شام □ ۱۴۱

بود بدو سپردند تا آن را به مدحت پاشا برساند، این عریضه حاوی مطالب زیر بود:

- ۱- بازگرداندن استان لاذقیه به اصل آن.
 - ۲- تشکیل استانداریهایی برای این ۳ یا ۴ استان که برای هر یک مرکزی در موقعیت مناسب قرار دهد.
 - ۳- بازگردان لاذقیه به مرکزیت استان به جهت موقعیت آن که در وسط واقع بود و اهمیت بالایی در این خط داشت.
- مدحت پاشا نسبت به این امور اهتمام به خرج داد و سپس در زمان دیدارش از طرابلس در همین سال، که به سوریه نیز سفر کرد، و شخصاً به وضعیت استان طرابلس و گستردگی آن آگاه شد به درستی مطالبی که به او رسانده بودند قانع شد و در این زمینه نامه‌ای به باب عالی فرستاد.
- در اوایل ماه حزیران سال ۱۸۷۹ هـ فرمان والایی از صدارت عظمی رسید که تصمیم دربار را نسبت به تغییر لاذقیه به حاکم‌نشین اعلام می‌داشت. مدحت پاشا در روز پنج‌شنبه مطابق با ۹ آب ۱۸۷۹ م به لاذقیه آمد تا خودش به تشکیل این حاکم‌نشین بپردازد، او این استانداری را متشکل از ۳ شهرستان ساخت:
- شهرستان صهیون که از نواحی صهیون، جبل اکراد، بیت الشلف و مهالیه تشکیل و مرکز آن قریه بانبا بود.
- شهرستان جبله که از نواحی قرداحه، بنی علی، بسمت قبله و روستاهای اوقاف و شمسیه به مرکزیت قصبه جبله تشکیل می‌شد.
- شهرستان مرقب از نواحی مرقب، زم‌رین، جرد العلیقه، قدموس، شهر غربی و خوابی به مرکزیت قلعه مرقب تشکیل شد. و قدموس به صورت واحدی تابع شهرستان مرقب باقی ماند.

۱۴۲ □ تاریخ شیعه در شام

از این زمان، منطقه لاذقیه از فرمانداری نهایی طرابلس جدا شد و به تابعیت آن در نیامد. آن طور که در گذشته بود پس از نزدیک به ۹ سال یعنی در سال ۱۸۸۸ م باب عالی ولایت بیروت را ولایت مستقلی از ولایت سوریه اعلام کرد که تحت نظر وزیر کشور عثمانی بود و به وسیله دو کارگذار (کارمند) شهری و لشکری اداره می شد و شامل شهرهای: بیروت، عکا، طرابلس، لاذقیه، و نابلس بود.^۱

بدین ترتیب از سال ۱۸۸۸ م نواحی شام به ۳ ولایت تجزیه شد: ولایت حلب، ولایت سوریه ولایت بیروت، ولایت بیروت شامل: استان بیروت و شهرستانهای آن صیدا، بیروت، صور و مرجعیون بود. استان طرابلس شام که شهرستانهای آن طرابلس شام، عکا، صافتیا و حصن الاکراد بود.

استان لاذقیه که شهرستانهای آن عکا، صغد، طبریا، ناصره و حیفا بود. استان بلقا (نابلس) با شهرستانهای: بلقا (نابلس)، بنی صعب، جنین و جماعین.

استان قدس شریف با شهرستانهای: قدس شریف، خلیل الرحمن، غزه و یافا.

استان جبل لبنان با شهرستانهای: بترون، جزین، کسروان، شوف، متن و کوره.^۲

ولی مهمترین تغییراتی که در بلاد شام و نواحی ساحلی آن صورت گرفت به دنبال جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) پدید آمد. هنگامی که

۱- دکتر وجیه کوثرانی، *الاتجاهات الاجتماعیه - السیاسیه فی جبل لبنان والمشرق العربی* معهد الانماء العربی، بیروت ۱۹۷۹، ص ۹۷.

۲- *جغرافیای عمرانی*، ص ۲۳۸.

تشیع در سواحل شام □ ۱۴۳

متفقین، انگلستان و فرانسه، به تکه‌تکه کردن پیکره شام به بدترین صورت پرداختند ابتدا در تاریخ ۳۱ آب ۱۹۲۰ دولت بزرگ لبنان را از آن جدا کردند که حدود آن به ترتیب زیر بود^۱:

حدّ شمالی: خطی که از مصب رودخانه بزرگ در امتداد رودخانه تا محل تلاقی در وادی خالد بر روی پل قمر کشیده می‌شد.

حدّ شرقی: خطی که وادی خالد را از اورنط (نهر عاصی) جدا می‌کند و از قریه‌های مزرعه ارسانه، حابت و عبیح و فیصل می‌گذرد و به بالادست قریه‌های بریففا و مطریه می‌رسد^۲. این خط در امتداد حد شهرستان بعلبک شمالی کشیده شده از سمت شمال غربی به جنوب شرقی، سپس حدود شهرستانهای بعلبک، حاصبیا و لاشیای شرقی را دربر می‌گیرد.

حد جنوبی: مرزهای فلسطین بود چنان که در توافقات بین‌المللی مقرر شد.

حد غربی: دریای مدیترانه.

و بقیه نواحی شام را به دولت‌های کوچک تقسیم کردند: دولت دمشق، دولت حلب، حکومت جبل (روز)، حکومت علویان، و استان اسکندرون با استقلال اداری و مالی قرار داده شد و این مقدمه‌ای برای جداسازی آن از سوریه بود.

حکومت علویان [شیعیان] از نواحی زیر تشکیل شده بود^۳:

۱- توافقتنامه شماره ۳۱۹، مورخ ۳۱ آب، ۱۹۲۰.

۲- دکتر مسعود رضا، *تاریخ لبنان الاجتماعي*، دارالفارابی، بیروت، ۱۹۷۴، ص ۵۱؛ مراجعه کنید: دکتر ذوقان قرقوط، *المشرق العربي فی مواجهة الإستعماری، الهيئة المصریة العامه للکتاب*، ۱۹۷۷، ص ۱۴۹.

۳- توافقتنامه ۳۱۹، تاریخ ۳۱ آب، ۱۹۲۰.

۱۴۴ □ تاریخ شیعه در شام

- ۱- اراضی استان لاذقیه به جز پل شغور. و دو واحد بوجاق و بایر در شهرستان لاذقیه و واحد کنبا در شهرستان صهیون قرار داشت.
 - ۲- اراضی استان طرابلس به جز زمینهایی که به لبنان بزرگ ملحق شد و در توافقنامه ۳۱۸ صادره در ۳۱ آب ۱۹۲۰ قید شده بود.
 - ۳- اراضی شهرستان مصیاف (عمرانیه) که در توافقنامه شماره ۳۱۷ مورخ ۳۱ آب ۱۹۲۰ به استان لاذقیه ملحق شد.
اما حدود این دولت کوچک به ترتیب زیر بود:
در شمال: محدوده واحدهای اداری بوجاق، بایر و کنبای جنوبی.
در شرق: محدوده شهرستان جسرالشغور جنوبی غربی با محدود شهرستان.
در جنوب: محدوده لبنان بزرگ شمالی و شمال شرقی.
در غرب: دریای مدیترانه.
- پس از امضای معاهده میان سوریه و فرانسه در نهم ایلول ۱۹۳۶ هـ، حکومت علویان به عنوان یکی از استانهای دولت سوریه محسوب می شد که در تحت امر دولت سوریه از نظام خاص اداری و مالی بهره مند بود.^۲ اما فرانسه به زودی از قرار معاهده بازگشت و دوباره به جداسازی منطقه لاذقیه از سوریه اقدام کرد که این امر از ساعت ۱۲ روز دهم شباط ۱۹۳۹ م دارای اعتبار شد و لاذقیه را به صورت حکومتی مستقل درآورد.^۳
- بعد از کشمکشهای طولانی میان فرانسه و سوریه و تحت فشار

۱- توافقنامه ۳۱۹، تاریخ ۳۱ آب، ۱۹۲۰.

۲- همان منبع.

۳- توافقنامه ۲۷۴ ل. ر، تاریخ ۵ کانون اول ۱۹۳۶.

تشیع در سواحل شام □ ۱۴۵

رویدادهای سیاسی در ناحیه ساحل و درخواستهای انجمنهای ملی و مردم منطقه و مکاتبات آنها با مسؤولان دولت فرانسه در پاریس و بیروت و دمشق و با انجمنها و سازمانهای دولتی که خواستار بازگشت به وطن مادری بودند، انضمام منطقه لاذقیه به سوریه در روز سه‌شنبه ۲۰ کانون اول ۱۹۴۲ م اعلام و به این مناسبت جشن ملی برپا شد.^۱ در این جشن رئیس جمهور سخنان زیر را ایراد کرد:

«هموطنان عزیز:

این لحظه مبارکی است که دو دوره را به هم پیوند و دو سرزمین را یکی می‌کند. این لحظه از آن یک فرد و یا یک منطقه نیست بلکه از آن تمامی وطن است که در آن قلبش می‌تپد و محبتش لبریز می‌شود و نشئه سرور و پیروزی در رگهایش جریان می‌یابد. اینک دو فرزند عزیز به سوی وطن بازگشتند و دو مروارید گرانبها در گردنبنند او آویخته شدند.

آری امروز روز وطن است، روز وحدت است، این همان روزی است که باید، با نهایت شادی و افتخار بازگشت استان علویان و جبل دروز به اتحاد سوریه، اعلام شود. امروز شروط وحدتی که قرارداد ۱۹۳۶ حرف به حرف بدان اقرار کرده بود تحقق یافت ولی اینک سیاست آگاهانه‌ای از این شروط نوشته شده پشتیبانی می‌کند که از آثار آن همین جشنهایی است که در هر نقطه‌ای برپا شده است و از وثاقت و طمأنینه‌ای برخوردار است که حدی برای آن نیست. و اما این تجمع مبارک که باعث افتخار دوران جدید است بزرگترین ضمانت برای بقای وحدت و سلامت مسأله وطن‌پرستی است».

۱- توافقنامه شماره ۲۲ ل. ر، تاریخ ۱۸ شباط ۱۹۳۹.

۱۴۶ □ تاریخ شیعه در شام

از این تاریخ یعنی از ۲۰ کانون اول ۱۹۴۲ م منطقه لاذقیه یکی از استانهای جمهوری سوریه گردید. پاره‌ای از نتایج حاصل از تغییرات پدید آمده بین سالهای ۱۹۲۰-۱۹۴۲ به شرح زیر است:

- ۱- در نهایت نام سرزمین شام از بین رفت.
- ۲- به جای سرزمین شام چند دولت به وجود آمد: جمهوری سوریه، جمهوری لبنان، مملکت اردن هاشمی و حکومت فلسطین.
- ۳- استان اسکندرون از بلاد شام برچیده و در ۲۳ حزیران ۱۹۳۹ به ترکیه منضم شد.

۴- حدود سواحل شام که اینک سواحل سوریه نامیده می‌شود به نحو زیادی کاهش یافت و حدود آن از بدروسیه در شمال تا عریضه در جنوب امتداد داشت یعنی شامل دو استان لاذقیه و طرطوس با حدود اداری کنونی آنها، می‌شد.

این وضعیّت جدید، خودش را بر ما تحمیل کرد و ما را وا داشت تا بحث خود را در این کتاب با آن مطابق ساخته، و آن را نسبت به دوران تجدید حیات و دوره فعلی، محدود به شیعیان سواحل سوریه با توجه به حدود جغرافیایی کنونی آن قرار دهیم به جهت اختلافاتی که در وضعیّت سیاسی و جغرافیایی آن بین گذشته و حال وجود دارد.

اولین نکته‌ای که بیان آن لازم است: نامی که بر شیعیان در سواحل سوریه و جبال لاذقیه اطلاق می‌شود همان عنوان - علویان - است بدون این که میان آنها و سایر فرقه‌های باطنیه‌ای که در این نقاط ساکن بوده‌اند و این نام را برای خود انتخاب می‌کرده‌اند، تمایزی به وجود آید. و علت آن به دو امر باز می‌گردد:

نخست: چنان که گفتیم شیعیان در بعضی دوره‌ها به علویان معروف و

تشیع در سواحل شام □ ۱۴۷

شناخته می شدند. و این علویان در نوشته‌های خود می‌گویند که نامگذاری به شیعی و علوی به یک مدلول و یک طائفه که همان طائفه جعفری امامی اثنی عشری است اشاره دارد.^۱

دوم: پس از حمله کسروانیه، باقیمانده شیعیان که از کشتارگاه نجات یافته بودند به شمال، سمت لاذقیه و انطاکیه مهاجرت کردند و در کوهستانهای آن محدود شده و با باطنیان که در این مناطق سکنی داشتند مخلوط شده و نام آنها را بر خود گذاشتند. استاد محمد مجذوب در مقاله «السنة والشیعة» از این رویداد خبر داده و می‌گوید:

«در این جا مجالی هست برای پرداختن به انحرافات محسوسی که در راه آشکار کردن مسیر مربوط به تفکر اسلامی در میان برخی از جماعت این کوهستان وجود دارد و چاره‌ای از اعتراف به آنها نیست، و این امر به واسطه اموری است که به این عقیده چسبیده است یا در اثر جهل و نادانی و یا در اثر برخی افکار فلسفی غربی که منجر به این شده است که اندیشه تجسیم و تحول که داخل در حقیقت اسلام شده را از عقاید باطنیه تلقی کنیم... جز این که این امر ظلم محض است که تمامی عناصر و طوایف جبل را با این تهمت، مشرک بدانیم و میان اصحاب این عقیده و دیگران تمایزی قایل نشویم»^۲.

آنچه در گفتگوی ما در باره علویان در این جا مورد نظر ماست همان طایفه اندکی هستند که از غلّو بدورند و در هر مناسبتی تمسک خویش به مذهب اهل بیت علیهم السلام را در کتابها و اشعار و مواقف دینی خود،

۱- العلوویون شیعة اهل بیت، دار صادق، بیروت، ۱۳۹۲ هـ، ص ۲۷.

۲- محمد المجذوب، مجلة النهضة، عدد اثنین ثانی، ۱۹۷۳.

اعلام می‌کنند.

شیعیان کوهستان لاذقیه و دیگر علویان، در طول حکومت عثمانیان که چهار قرن به طول کشید به شدت تحت ظلم و فشار بودند و از سپردن مسؤلیت‌های حکومتی به آنها جلوگیری می‌شد حتی کوچکترین مسؤلیتی که به دانش و کتابت نیاز نداشت. همواره شیعیان در معرض تحقیر دولتمردان و پیشوایان شهرها بودند و هرگاه یکی از این شیعیان به شهری وارد می‌شد به او اجازه ورود به مسجدها و مسجد جامع را نمی‌دادند.

آنها عموماً از دانش و آزادی و کرامت انسانی محروم بودند^۱. و این امر باعث شده بود که آنها در انزوای کامل زندگی کنند و کاملاً از پیشرفت‌ها و تطورات علم و دانش به دور باشند. این انزوا زمانی بسیار طولانی ادامه یافت و سپس نشانه‌های بیداری ابتدا در منطقه جنوبی، یعنی منطقه طرطوس و به طور خاص در قریه‌های بیت‌الحاج، بیت‌الشیخ یونس و تلة الطلیعی و زهر بشیر نمودار شد.

شیخ عبدالرحمن الخیر علتهای نهضت در جنوب را به علل اجتماعی باز می‌گرداند که مهمترین آنها این بود که قسمت جنوبی بیش از قسمت شمالی در معرض تماس و مواجهه با شهرهای مجاور و حکومت وقت بود و علت این امر این بود که مرکز دولتی در شهرستان صافیتا در الدریکیش یعنی در قلب نواحی جنوبی واقع بود که ساکنان آن مسلمانان علوی [شیعی] یعنی از جنس اکثریت قریب به اتفاق ساکنان این شهرستان بودند، بدین ترتیب فرزندان روستاهای صافیتا وقتی در مرکز حکومت

۱- یوسف الحکیم، سوریه والعهد العثماني، المطبعة الكاثوليكیه، بیروت، ۱۹۶۶، ص ۷۰.

تشیع در سواحل شام □ ۱۴۹

حاضر می‌شدند کرامت شخصیتی خود را به خطر نمی‌انداختند. اما قسمت شمالی همانند ایام گذشته در انزوای کامل خود از شهرهای مجاور و حکومت به سر می‌برد زیرا مرکز قدرت در کلیه این نواحی در شهرهای ساحلی بود به غیر از مرکز صهیون - بابنا. از این رو، فرزندان روستا، هنگامی که بنا به مصالحی ناچار می‌شدند به مراکز حکومت بروند، کرامت شخصی و مذهبی آنها در معرض اهانت قرار می‌گرفت.

این امر یکی از علل برپایی این نهضت بود ولی مهمترین آنها نبود، بلکه مهمترین این علل نزدیکی منطقه جنوبی به طرابلس یعنی مرکز استان و روابط عمیقی بود که منطقه جنوبی را به طرابلس مرتبط می‌ساخت و طرابلس در طول تاریخ مرکز مهم فرهنگ و تمدنی با مراکز و مدارس فرهنگی بود و از سوی دیگر در آن مدارس بود که فرستادگان خارجی در صافیتا تأسیس کرده بودند و استادان این مدرسه‌ها و در رأس آنها دکتر یعقوب صروف و خواجه حناسعاده بودند. این علتهای جمع گشته و در آتش این نهضت دمیده و آن را شعله‌ور می‌ساخت.

اما در شمال در منطقه لاذقیه، نهضتی که این منطقه با آن آشنا شد مرهون ضیاء بیگ والی لاذقیه بود که در بین سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۲ م امارت داشت که امارتش به واسطه استبداد همراه با تدبیر و عدم تعصب و عطف با علویان متمایز بود. این والی آن ظلم و کوتاهی را که بر علویان روا داشته شده بود و آن عدم مساواتی را که میان آنها و بقیه ساکنان منطقه لاذقیه وجود داشت، از میان برد او به سلطان عبدالحمید، که در کودکی

۱۵۰ □ تاریخ شیعه در شام

حق خدمتگذاری را بر گردنش داشت، نامه نوشت که این اقوام، با توجه به ظلم و استبدادی که از جانب هموطنانشان و حکومت دیده‌اند احساسات و عواطفشان به دولت ایران که شیعه مذهب است متمایل گشته است، پس اگر آزادی و کرامتشان تضمین شود دعوت به سنت اسلام را پذیرا می‌شوند. سلطان با این پیشنهاد او موافقت کرد و بازگرداندن روستاهای گرفته شده از علویان را به آنها آغاز کرد و شیوخ و موجهین آنها را در پُستهای نمایندگی همانند عضویت شوراهای اداری و محاکم به کارگمارد و همین‌طور برخی از افراد بی‌سواد آنها را در ژاندارمری گمارد و در هر روستای بزرگی برای آنها مدرسه و مسجد احداث کرد. بدین ترتیب اطمینان به زندگی بر آنها سایه افکند. اما اعیان شهر از اقدامات ضیاء بیک و توجه و اهتمام او به علویان و وضعیت آنها و بازگرداندن روستاهای غصب شده‌شان به آنها و یاری آنها در پیشرفتهای علمی و تکامل، خرسند نبودند، لذا به والی بیروت نامه نوشته و او را به استبداد در اداره ولایت متهم ساخته و خواستار انتقال او به نقطه دیگری شدند. والی بیروت این شکایت را به وزارت کشور ارجاع داد ولی زمانی که وزراء پیشنهاد وزیر کشور در باره انتقال ضیاء بیک را به عرض سلطان عبدالحمید رساندند، او جواب داد: شما همه چیز را در باره حکومت می‌دانید و من شما را بر اعمالتان باقی گذاشته‌ام. پس در بین این والیان فقط این ضیاء من را رها کنید، آنها نیز تسلیم امر او شدند!

بدبختانه ضیابک پس از مدّت کوتاهی از تصدی استانداری لاذقیه، در سال ۱۸۹۲ هـ درگذشت و وفات او خسارت بزرگی جبران‌ناپذیر، و ضربه

۱- یوسف الحکیم، سوریه و العهد العثماني، ص ۸۹.

تشیع در سواحل شام □ ۱۵۱

کوبنده‌ای برای این نهضت در منطقه لاذقیه بود زیرا والیانی که بعد از او آمدند شیوه گذشتگان را از سر گرفتند امری که دوباره علویان را به انزوا و کناره‌گیری بازگرداند.

شایان ذکر است نهضتی که منطقه سواحل سوریه با آن آشنا شد در دو جهت حرکت کرد: دینی و ادبی.

نخست: جهت‌گیری دینی

ابتدا باید بگوییم که این امر نتیجه زندگی در عزلت و انزوا در کوهها و دوری بیش از پیش از همه مراکز علم و تمدن است. علویان در وضعیتی کاملاً عقب مانده به سر می‌بردند که به خرافات و اعتقادات انحرافی اجازه می‌داد تا در عقلهای بسیاری از آنها لانه کند، گذشته از این که سبک شمردن شعایر اسلامی نیز رایج بود. از این رو رهبران نهضت و بزرگان مشایخ آنها را می‌بینیم که تلاش خود را صرف کردند تا این اقوام را از پرتگاه جهل و بازگشت به آن، نجات دهند و به سوی راه استوار و سرچشمه‌های زلال ببرند، کوششها و فعالیت‌های آنها پیرامون امور زیر دور می‌زد:

اهتمام به ساخت مساجد

اولین مسجدی که ساخته شد با همت و تلاش مرحوم شیخ عبدالعال معروف به حاج مُعَلّا بود. این شیخ در سال ۱۲۵۴ هـ / ۱۸۴۶ م برای ادای فریضه حجّ به بیت الحرام سفر کرد و در بازگشت به مصر رفته و اجازه ساخت مسجدی در روستایش یعنی روستای بیت‌الحاج از توابع طرطوس

۱۵۲ □ تاریخ شیعه در شام

را گرفت و مدت بیست سال به امامت در آن مسجد پرداخت^۱.
شیخ غانم یاسین و شیخ عبدالحمید افندی نیز با اقتدا به شیخ عبدالعال نسبت به ساخت مسجد جامعی در روستای بیت الشیخ یونس - در صافیتا - اقدام کردند اما آن را تمام نکردند، بلکه شیخ یاسین یونس و شیخ سلیم غانم در سال ۱۲۸۶ هـ / ۱۸۷۹ م آن را به پایان رسانیدند. سپس مسجد سوم، مسجد خضر در روستای تلة الطلیعی در صافیتا و چهارمین مسجد در روستای ظهر بشیر - در صافیتا - و پنجمی در روستای شیخ بدر - از توابع طرطوس - پدید آمدند.

در این مساجد نمازهای عید و جمعه و در اغلب اوقات نمازهای یومیه اقامه می شد. این در منطقه جنوبی بود، اما در منطقه شمالی، ضیاء بک، والی لاذقیه، مساجدی را در روستاهای بزرگ احداث کرده بود.

مبارزه با خرافات و عاداتهای ناروا

این امور به سبب جهل و انزوای در کوهستان به صورت شعایر دینی درآمده بود، از آن جمله مثلاً پنهان داشتن اقامه نماز و کاسبی کردن از راه گدایی تحت عنوان زکات و امور دیگر...

مبارزه با تبعیضات عشیره‌ای

نشر علم و برپایی سنت شریف نبوی و مواظبت در برپایی نمازها در وقت خود و روزه ماه رمضان و حج. در این زمینه حاج معلّا، شیخ غانم یاسین، شیخ عبدالحمید افندی، شیخ یونس یاسین، شیخ عبّاس جابر،

۱- مجله النهضه، شماره ۴ آذر ۱۹۳۸.

تشیع در سواحل شام □ ۱۵۳

شیخ ابراهیم مرهج شیخ عمران زاوی، شیخ عبدالله خیر، شیخ محمد سلمان المزارع و دیگران شهرت بسیاری داشتند.

اعمال و رفتار این پیشگامان باعث افتخار نسلهای بعدی بود و نمونه‌ای گشت که به دنبال آن حرکت کردند. و از اموری که با قلم افتخارآمیز، برای این پیشگامان ثبت شده این است که آنها بسیاری از جوانان روشنفکر را به تحرک و داشته و آنها را به خروج از حالت خمودگی و سکوت وا داشتند به طوری که به ما اجازه می‌دهد تا برای اولین بار در تاریخ این منطقه صدای کسی را بشنویم که آشکارا و با صراحت تمام از حقیقت علویان سخن می‌گوید و عقیده‌اش را به طور علنی می‌نویسد، چه در یادداشت‌های سیاسی که بین مسئولان دولتی فرانسه مسئولان داخلی ردّ و بدل می‌شد و یا در مقالات خاصی که قصد آنها بر طرف کردن تیره‌گیها از حقیقت عقاید علویان بود و یا در بیان تاریخ آنها.

در یکی از اظهارنامه‌هایی که علویان به مأمور عالی‌رتبه فرانسوی در تاریخ ۱۱ شباط ۱۹۳۶ تسلیم کردند چنین آمده بود:

«ما پیش از آن که علوی باشیم، خودمان را مسلمان به حساب می‌آوریم»^۱.

و در اظهارنامه دیگری که به وزارت خارجه فرانسوی در تاریخ تموز ۱۹۳۶ م ارسال شد، آمده بود: «علویان شیعه و مسلمان هستند و در طول تاریخشان امتناع خویش را از پذیرش هر دعوتی که قصد آن تحریف عقیده آنها بوده، ثابت کرده‌اند و عقیده اسلامی شیعی را حفظ می‌کنند». و نیز: «دین اسلام شرط لازمی برای انتساب علویان و تشیع علی بن

۱- کتاب خطی، تاریخ السواحل السیاسی (در دست چاپ).

ابی طالب (کرم الله وجهه) می باشد»^۱.

و اما مقالات نوشته شده فراگیرتر است از آن جمله مقاله ای که دکتر وجیه محی الدین نوشته است:

«هر کس در اسلوبهای دینی علویان و نظریات و جهت گیری دینی آنها دقت نظر به خرج دهد در می یابد که آنها شیعه هستند که علی را برترین رئیس خود به شمار می آورند و او را پس از محمد صلی الله علیه و آله بر همه عربها برتری می دهند. و قائل به امامت او و امامت فرزندان و ذریه او هستند که از حسن و حسین (ع) شروع می شوند و به امام محمد بن حسن الحجة (عج) ختم می شوند... و تعالیم دینی آنها در امتداد ارشادات و احکام شرعیّه ای است که از تعالیم این امامان و به خصوص امام بزرگ جعفر بن محمد باقر ملقب به صادق، گرفته شده است. آنچه را که آنها ترک کرده اند اینها نیز ترک کرده و آنچه را حلال کرده اند حلال دانسته و آن را که حرام کرده اند، حرام دانسته اند. بدین صورت ایشان شیعیانی هستند که به تمامی اسلوب تشیع دست آویخته و نسبت به مبادی آن تعصب به خرج می دهد»^۲.

و به همین مضمون، شیخ محمد یاسین چنین نوشته است:

«... علویان بعد از امیر المؤمنین (ع)، امامان را یکی پس از دیگری قبول دارند از امام حسن مجتبی تا مهدی صاحب الزمان (عج) از این رو امامی نامیده شده اند و به واسطه تقلید از امام جعفر صادق علیه السلام، امام ششم، در احکام نماز و فقه، جعفری نامیده شده اند. پس ایشان در یک

۱- همان.

۲- النهضة، شماره ۸، تموز ۱۹۳۸.

زمان مسلمان علوی امامی و جعفری هستند»^۱.

او همچنین می‌گوید:

«برادران شیعه ما در جبل عامل و عراق به مانند تهمت‌هایی که به ما زده شده، متهم شده‌اند الا این که آنها سخن گفتند و ما ساکت شدیم، آنها شجاعت به خرج دادند و ما ترسیدیم، آنها جدیت نموده و ما سستی کردیم و اینک آنها در بالای قلّه هستند و ما در ته درّه هستیم»^۲.

سخن شیخ محمد یاسین در نهایت صراحت است و از کوتاهی علویان در تمسک به شعایر دینی سخن می‌گوید و این کوتاهی را چنین توجیه می‌کند:

«آنها بر ما پیشی نگرفتند مگر در دو چیز... ساخت مساجد و حج بیت‌الله، ولی علویان در این دو امر عذرهایی داشتند، اما عذر آنها در مورد اول (ساخت مسجد) این است که آنها ساکن روستا و فقیر بودند و اکثر آنها کارگر بودند که محل کارشان خارج از روستا بود و برای آنها امکان نداشت که هرگاه وقت نماز فرا رسید، هرجا که بودند کارشان را رها کرده و به مسجد بیایند. آنها معتقد بودند که تمام زمین از آن خداست و خداوند نماز آنها را هر جا که باشند می‌پذیرد و سالمندان و پیرمردانی که در روستا بودند در خانه‌هایشان نماز می‌خوانند و در اغلب اوقات و به خصوص در ماه رمضان در محضر یکی از زعمای دینی که به او اعتماد داشتند جمع شده و پشت سرش نماز می‌خواندند و هر مکانی را مادامی که تمیز بود به نظر آنها می‌توانست مسجد باشد. این عذر اگر چه در اکثر نواحی پذیرفته

۱- همان.

۲- همان، شماره ۹ آب ۱۹۳۸.

است، اما وجوب ساخت مسجد در هر روستا را نفی نمی‌کرد که ساکنان کارگر روستا در زمان فراغت از کار و افراد دائماً بیکار در آن نماز بخوانند و کوتاهی آنها در باب این واجب اشتباه و تقصیر زشت است که امیدواریم به زودی آگاه شوند و به تدارک و رهایی از آن اقدام کنند...

اما عذر آنها در مورد دوم، این است که اکثر آنها فقیر هستند و حج توان مالی زیادی را می‌طلبند و در میان آنها کسانی که قادر به تهیه هزینه حج باشند، اندک بود و آنها یقین داشتند که ترک حج در صورتی که همراه با تقوای الهی باشد ضرری به دین آنها نمی‌زند و ادای آن که همراه با معصیت باشد نفعی نمی‌رساند... اما همه این تعلیلهای وجوب حج را از شخص مستطیع ساقط نمی‌کند...

امید است که این جماعت به اقامه این واجب اقدام کنند و مساجدی ساخته و توانمندان آنها فریضه حج را به جای آورند تا این خلل پر شده و همانند دیگر برادران مسلمان خود از سایر جهات، شوند و بعد از این به واسطه نقیصه‌ای سرزنش و در باره تقصیری عیب‌جویی نشوند^۱.

احمد سلمان ابراهیم نیز مطالبی به همین مضمون نوشته است:

«به شدت به ما طعنه زده و مطالبی را که نگفته‌ایم به ما نسبت داده و ما را به فساد و گمراهی منسوب کردند و ما را به خروج از اسلام متهم ساخته و اجازه بازگشت ندادند تا مستلزم قتل شود... در حالی که ما - بحمدالله - جز بر جاده هدایت نبوده و نیستیم و نسبت ما به اسلام جز نسبت اصل به فرع نیست... شگفت‌آور است مگر اسلام چیزی جز شهادت به لا اله الا الله و این که محمد رسول و پیامبر اوست، و تمسک و اعتصام به اوامر و

۱- النهضه، شماره ۸، تموز ۱۹۳۸.

تشیع در سواحل شام □ ۱۵۷

نواهی او و قیام به حدود پنجگانه یعنی نماز و روزه و حج و زکات و جهاد است که بر ما واجب گردانیده است، آیا ایمان، به محمد و قرآن عین اسلام نیست. ما در کمال صداقت و اخلاص می‌گوییم هر علوی به چنین ایمانی مؤمن است و در پنهان و آشکار به آن اقرار می‌کند و از تمام آنچه دروغگویان و افترازنندگان بیان می‌کنند، مبرا هستند...

و اما سخن در این که قیام به مراسم اسلامی، علویان را دچار نقص کرده است. قبل از همه خود علویان به این نقص پی برده‌اند و ناراحتی شدید اندیشمندان آنها به خاطر این نقص بسیار بوده است. ولی مشکلات اجتماعی که علویان را به سبب مصیبتها و گرفتاریهای پیش آمده در گذشته، گرفتار ساخته بود، ناامیدی را در قلبهای آنها جای داد...^۱.

این نوشتجات که پیشگامان نهضت عامل بروز و ظهور آنها بودند، سر و صدای زیادی را در محافل عمومی و خصوصی نزد شیعیان نجف و کربلا برانگیخت. این نکته‌ای است که در نامه سید تقی مصعبی از کربلا، به دکتر وجیه محی‌الدین صاحب *مجلة النهضة* که این مقاله‌ها را منتشر می‌ساخت، بیان شده است. متن این نامه چنین است:

«من و برادران شیعه‌ام گمان می‌کردیم که علویان طایفه غیر مسلمانی هستند که به الوهیت مولایمان امیرالمؤمنین علی علیه‌الصلاة و السلام اعتقاد دارند و او را می‌پرستند یا مانند کسانی هستند که ما آنها را علی‌اللهی می‌نامیم تا این که چند شماره از *مجلة جذاب النهضة* به دست ما رسید. چه قدر تعجب من زیاد شد و چه قدر خوشحال و مسرور شدم وقتی که حقیقت برای من روشن شد و دانستم که علویان همان شیعیان

۱- النهضة، شماره ۹، آب ۱۹۳۸.

امامی اثنا عشری همانند ما هستند که در تمسک به علی و آل او شدید هستند بر طریقه آنها حرکت کرده و در فقه و امور دینشان به امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام رجوع می کنند. آیا پس از این آگاهی، عجیب نیست که نسبت به حقیقت حال برادران علویان جاهل باشیم؟ و نیز عجیب تر، آن گمانهای ما بود و این که در باره آنها به چیزی معتقد بودیم که دشمنانشان، آنها را بدان متهم می کردند اما این گناه به دو امر برمی گردد. نخست: علویان عقایدشان را پنهان می داشتند و این در اثر ستمها و ظلمهایی بود که در طی اعصار گذشته، دیده بودند. دوم: عدم وجود تألیفات و نشریات و کتابهایی که مانند این وضعیت را بهبود بخشند و واسطه برای ایجاد ارتباط میان مناطق مختلف باشند، اکنون - بحمدالله - بلاد علویان جوانانی با فرهنگ و کاردان پدید آورده و از آن انزوا درآمده و به آنچه لازم و واجب است آگاه است. این سخنانی است که من از شهر کربلا برای برادران علوی خویش در جبال و سواحل می فرستم و من امید راسخ دارم به این که این نهضت درخشان به زودی به شناساندن و نزدیک کردن و اتصال میان ما و جوانان عزیز و بزرگوار علوی قیام خواهد کرد^۱. همچنین از ثمرات این نهضت دینی: فتواهایی بود که عده ای از مشایخ علویان صادر کردند که در آن تمسک آنها به مذهب اهل بیت علیهم السلام آشکار می شد؛ در یکی از فتواها چنین آمده بود:^۲

«مذهب ما، در اسلام همان مذهب امام جعفر صادق و ائمه طیبین طاهرین علیهم السلام است که در این باره بدان راهی که خاتم پیامبران و

۱- النهضة، شماره ۹ آب ۱۹۳۸.

۲- الشریف عبدالله آل علوی حسنی، تحت رایة لا اله الا الله، مطبعة الارشاد، لاذقیه، ۱۹۳۸.

تشیع در سواحل شام □ ۱۵۹

سید ما محمد بن عبدالله (ص) رسول خدا ما را بدان امر کرده رفته‌ایم، آن جا که فرموده است: من در میان شما دو چیز گران‌بها را باقی می‌گذارم مادامی که بد آنها تمسک جوید هرگز بعد از من گمراه نشوید. یکی از آن دو اجرش بیشتر از دیگری است یعنی کتاب خدا ریسمان کشیده شده از آسمان به زمین و [دیگری] عترت من اهل بیت، این دو از هم هرگز جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند، مراقب باشید که چگونه با آن دو عمل می‌کنید. این عقیده ماست، ما علویان اهل توحید هستیم و در این شهادت برای کسانی که تعقل می‌کنند کفایت است» ۹ جمادی الاخره ۱۳۵۷.

و در فتوای دیگری آمده است: «علویان مسلمان همگی در دنیا و آخرت اعلام می‌کنند که آنها شهادت می‌دهند که خدایی جز الله نیست و محمد بنده و رسول اوست، شهادتی مسلم و درست، پس هر کس از ایشان که به این دو شهادت و وحدانیت ایمان بیاورد از آنهاست و هر کس که آنها را انکار کند از آنها دور و به آنها کافر است و هر کس از مسلمانان علوی که مذهب امام جعفر صادق علیه‌السلام را وسیله‌ای برای دوری از دین حنیف اسلامی بگیرد او را به واسطه این ادعایش انکارکننده حق و ردکننده صدق و عمل‌کننده به باطل بر باطل و برای باطل به شمار می‌آوریم».

مافیتا، ۳ آب ۱۹۳۸ م

ولی علی‌رغم همه اینها، این اقدامات مهم دارای تأثیر زیادی در جامعه نبود به واسطه علتها که مهمترین آنها عبارتند از:

- ۱- حالت جهالت و خیمی که ریشه دوانیده بود.
- ۲- فعالیت‌های مسیونری که در مدارس تحت اشراف مبلغان دینی بیگانه

۱۶۰ □ تاریخ شیعه در شام

انجام می‌پذیرفت. تبلیغات مسیحیت عکس‌العملهایی قوی در میان بزرگان علویان داشت. این نکته را اظهار نامه‌ای که عده‌ای از اندیشمندان علویان در تاریخ ۲۷ تموز ۱۹۳۶ به وزارت خارجه فرانسه فرستادند، متذکر شده است:

«علویان شیعه و مسلمان هستند و در طول تاریخشان، امتناع خویش را از پذیرش هر دعوتی که قصد آن تحریف عقیده آنها بود، ثابت کرده‌اند و عقیده اسلامی شیعی را حفظ می‌کنند.

آقای وزیر، گویا تصادفاً، تبلیغ پدران یسوعی به جبال ماکشیده شده و از سال ۱۹۳۰ این تبلیغات رواج و گسترش پیدا کرده است. خوب است جناب عالی اطلاع داشته باشید که بسیاری از مأموران اداری فرانسوی در کمال خرسندی کارهای پدران یسوعی را تماشا می‌کنند و ما از سال ۱۹۳۰ به مناسبت‌های متعددی توجه مقامات بالای پاریس و بیروت را به این حوادث تبلیغی جلب کردیم، حوادثی که اگر انگیزه آنها ایمان و یقین باشد معذور هستند. الا این که مسأله مفتضحی که در این حوادث وجود دارد، و موجب تنفر ما و علت احتجاج ما نیز همین است، مسأله بهره‌کشی و سوء استفاده از فقر و نیاز مردم فقیر و خریدن وجدانهای ضعیف آنها، همچون خرید یک کالا است تا از این دین به دین دیگری درآیند».

۳- مبارزه مشایخ با اقدامات اصلاحی، که در آن خطری برای مراکز و مصالح و نفوذ خویش احساس می‌کردند انتظار می‌رفت که این اقدامات اصلاحی اولیه با واکنشهای شدیدی روبرو شود، به ویژه که نفوس مردم هنوز آمادگی نداشت که فوری و یکباره از جهالت بازمانده چهار قرن پیش، خالی شود. و این امری بود که منجر به برافروخته شدن درگیری سختی میان جوانان روشنفکر از یک سو و مشایخ جلیل‌القدری می‌شد که

تشیع در سواحل شام □ ۱۶۱

از هر گونه تحوّل و اصلاح دوری می‌کردند، زیرا این امور به نفوذ و مصالح آنها و فواید مادی که در پشت پرده برای آنها نهفته بود، صدمه می‌زد. اولین کسی که به این درگیریها اشاره کرده است عبدالرحمن الخیر است که گفته:

«نوعی حرکت خصمانه میان متجددین - که منظور ما دانش‌آموزان آگاه دبیرستانها و مدارس عالی و برخی از دانشجویان و مشایخ علویان است - و میان محافظه‌کاران یعنی اکثریت مشایخی که پیرو نظریه تقلید بودند، و برخی از جوانان دانشجو و استادان علوی یعنی نخستین مردان نهضت بیداری، برپا شده بود. محافظه‌کاران اموری را بر متجددین ایراد می‌گرفتند که ما آنها را به حسب اهمیت به ترتیب زیر مرتب کرده‌ایم:

۱- مقدّم داشتن آموزش علوم روز بر آموزش علوم دینی و پرداختن برخی از آنها که فرزندان مشایخ هستند، به ادبیات و سیاست به جای تخصص در تعبّد و آموختن آداب دینی.

۲- انتقاد از برخی بزرگان دین و کوشش برای از بین بردن برخی عادات

مرسوم.

۳- خارج شدن بعضی از آنها از حدود اخلاقی و ارتکاب آنها به

مکروهات عرفی.

۴- سرودن اشعار احساسی و عاطفی به جای اشعار دینی.

۵- تقلید از مُدها و عادت بیگانگان.

و متجددین نیز این امور را بر محافظه‌کاران عیب می‌گرفتند:

۱- عقب ماندن آنها از فراگیری علوم و اکتفابه فقه مذهبی و عدم

دخالت در امور اجتماعی و سیاسی با اعتماد بر تقدیر الهی.

۲- واگذاری امور دینی به یکی از اعضای مشیخه، که به سبب عدم

۱۶۲ □ تاریخ شیعه در شام

آگاهی و کارایی، این امور ترتیب و تنظیم خاصی نمی‌یافت.
۳- مبالغه در تقلید از هر امر مآثوری هر چند که خوبیهای آن کم و با شرایط زمان و مکان هماهنگ باشد.

۴- عجله کردن آنها در صدور حکم بر اساس ظواهر امر و ظاهر کلام و تعمیم دادن اتهام، هنگامی که مطلبی از کسی ظاهر شود که به آن امور برمی‌گردد.

۵- تعمّد در گوشه‌گیری و ریاضت‌کشی به طوری که جلوه آنها را زشت و مستهجن می‌گرداند.

بعضی از شیوخ به شدّت به هیجان آمده و بسیاری از متجدّین را به خروج از دین متّهم کردند و در مقابل همانند این افراط را برخی متجدّین؛ به خرج داده و آشکارا از عدم صلاحیت عده‌ای از محافظه‌کاران سنتی دم زدند و آنها را به سوء نیت، و ارتزاق از دین و غرق شدن در امور مادی و عدم پارسایی - بر خلاف آنچه در ظاهر ادعا می‌کردند - متهم ساختند.^۱

در حقیقت این درگیری در ماهیت خود، درگیری میان دو طیف مختلف و متناقض بود:

اول: طیفی که تمسک آنها، به مذهب اهل بیت علیه‌السلام آشکار بود.
دوم: طیف باطنی که ریشه دوانیده بود و در عمل به فرائض را کوتاهی می‌کردند.

درست است که عبدالرحمن الخیر این نکته را صریحاً نگفته است و اما نتیجه آن با تأمل و دقت نظر از سخن به دست می‌آید. و این

۱- النهضة، شماره ۸، تموز ۱۹۳۸.

تشیع در سواحل شام □ ۱۶۳

درگیری همواره به شدیدترین صورت تا به امروز میان این دو طیف وجود داشته است.

دوم: جهت‌گیری ادبی

گرچه نهضت دینی در سال ۱۸۴۶ م و پس از آن آغاز شد، ولی نهضت ادبی نسبت به آن خیلی به تأخیر افتاد. در این جا عوامل متعددی وجود دارد که نقش اساسی و مهمی را در نهضت ادبی ایفا کردند و عبارتند از:

- ۱- گسترش آموزش.
- ۲- مجله عرفان که مدیر آن مرحوم احمد عارف‌الزین بود.
- ۳- پیدایش کتابها و مجلات ادبی در سواحل سوریه.

۱- گسترش آموزش

در دوران حکومت ترکان در جبال لاذقیه، مدرسه‌ای به مفهوم عام آن وجود نداشت و آموزش به شیوه قدیمی انجام می‌شد، شیوه‌ای که آموزش «زیر درختی» نامیده می‌شد. یعنی جایی که شیخ به آموزش قرائت قرآن و تجوید و مبادی صرف و نحو به کودکان می‌پرداخت. کتابهای درسی محدود به قرآن کریم، *أجرومیه* و *الغیه* ابن مالک بود و هرگاه شیخی از شیوخ آنها در یکی از روستاها به مرتبه معینی از علم می‌رسید طلاب از دور و نزدیک به نزد او می‌شتافتند تا از او فراگیرند و به دست او به شرافت علم برسند. زمانی که ضیاء بیک استانداری لاذقیه را به دست گرفت به احداث مدارس در روستاهای بزرگ همّت گمارد، ولی اقدامات او با وفاتش در سال ۱۸۹۲ م پایان یافت.

زمانی که در سال ۱۹۲۰ م فرانسویان این نواحی را اشغال کردند،

۱۶۴ □ تاریخ شیعه در شام

توجه زیادی به علم و آموزش نشان دادند و احداث مدارس ابتدایی و دبیرستان برای دختران و پسران را در تمام شهرستانهای نواحی ساحلی گسترش دادند. برخی از این مدارس تحت نظر مبلغان دینی خارجی بود مانند مدارس:

- یسوعیان در حابا و برج صافیتا و جنینه رسلان.

- مدرسه روم کاتولیک، در صافیتا و مرمریتا.

- مدرسه مارونیه در البیاضه.

- مدرسه پروتستانها در الجمر و بغجغاز و دیگر مدارس...

علی‌رغم این که هدف نهایی این مدارس خارجی تبلیغات دینی بود با این حال به عده‌ای از روشنفکران فرهنگی که به نحوی در نهضت ادبی در نواحی ساحلی سوریه، سهم داشتند، مدرک فارغ‌التحصیلی می‌داد.

۲- مجله عرفان

در گفتگوییمان از نهضت ادبی که ناحیه ساحلی سوریه با آن آشنا شد. نمی‌توانیم نقش بزرگ و فعالی را که مجله عرفان و مدیر آن مرحوم مغفور احمد عارف الزین به عهده داشتند، نادیده بگیریم، او - که خدایش رحمت کند - محبت شدیدی به علویان داشت به طوری که به آنها عنوان برادران ما اطلاق می‌کرد و رابطه گرم و دوستانه‌ای با تعدادی از مشایخ و رجال آنها برقرار کرده بود و بارها از لاذقیه و سواحل سوریه و برخی روستاهای آن دیدن می‌کرد و به نزد مشایخ رفته و گفتگوها و مناقشاتی را با آنها بر پا می‌کرد، چنان که صدر مجله‌اش را به تحصیل‌کردگان و ادیبان آنها اختصاص داده بود.

عرفان نخستین مجله‌ای بود که مقالاتی را از برخی ادیبان منطقه

تشیع در سواحل شام □ ۱۶۵

ساحلی و جبال لاذقیه منتشر کرد و از روی صفحات آن شهرت برخی از آنها در شرق و غرب پیچید از جمله کسانی که عرفان مقالات آنها را منتشر ساخت: شیخ علامه سلیمان احمد شیخ ابراهیم عبداللطیف، شیخ یوسف ابراهیم، بدوی الجبل، فتاة غسان، دختر علامه مرحوم شیخ سلیمان احمد و خواهر بدوی الجبل شاعر، یونس ابراهیم رمضان، هاجر احمد رمضان، عبدالرحمن ابراهیم، احمد محمد حیدر، احمد سعید و... بودند.

مبالغه نیست اگر بگوییم نقشی که مجله عرفان در نهضت ادبی پدید آمده در سواحل سوریه ایفا کرد اهمیتش بر نقش مدارس و آموزشگاهها برتری داشت زیرا که این مجله مدرسه‌ای سیار بود و از حیث اهمیت، مجله «امالی»^۱ مرحوم دکتر عمر فروخ در مرتبه دوم پس از عرفان قرار داشت و فرصتی را پیش روی ادیبان علوی قرار می‌داد تا به فعالیت و اظهار وجود بپردازند از جمله کسانی که مجله امالی مقالاتی برای آنها چاپ می‌کرد: سلیمان احمد معروف، علی محمد منصور، علی حسین خرموش، مجید خیربگ، محمود صالح، فتاة غسان، ابراهیم صالح معروف، علی محمد معروف، معلی احمد غنام، حامد حسن و دیگران بودند.

۱- *الأمالی*، مجله‌ای هفتگی که در موضوعات فرهنگی بحث می‌کرد که دکتر عمر فروخ، محمد علی حومانی، دکتر محمد خیر نویری و عارف ابوشقراء منتشر می‌کردند. این مجله در روز جمعه ۷ رجب ۱۳۵۷ و ۲ ایلول ۱۹۳۸ منتشر شد و در زمان خود از بهترین مجلات فرهنگی بود که نقش مهمی را در عرصه فرهنگ و ادب در اواخر قرن سیزدهم هجری ایفا کرد.

۳- پیدایش روزنامه‌ها و مجلات در نواحی ساحلی سوریه

روزنامه‌ها و مجلاتی که در لاذقیه و بعضی شهرهای ساحلی سوریه از چاپ در می‌آمد و بخصوص روزنامه‌ها و مجلاتی را که روشنفکران علویان به چاپ می‌رسانیدند نقش فعالی در نهضت ادبی پدید آمده در نواحی ساحلی سوریه داشت. مجله - العلوی - اولین نشریه‌ای بود که یک علوی در ساحل سوریه به چاپ رساند و نیز اولین مجله‌ای بود که ناحیه ساحل با آن آشنا شد. مجله العلوی به دو زبان عربی و فرانسوی در ۱۵ ایلول ۱۹۲۳ توسط مدیر آن مصری زاده برهان‌الدین بک از چاپ درآمد. او از خاندانهای سرشناس علویان در استان اسکندرون بود و تحصیل‌کرده‌ای فرهنگی در مراتب عالی بود. او در اوایل دهه بیست به لاذقیه آمد و مجله مذکور را به اتفاق عبدالکریم الخیر ادیب که از مردان وطن‌پرست و اهل آموزش و ادب بود، به چاپ رسانید. این مجله «سیاسی ادبی اقتصادی» بود و دوبار در ماه به چاپ می‌رسید. تعداد صفحات آن ۲۴ صفحه بود که ۱۶ صفحه آن به زبان عربی بود که عبدالکریم الخیر آن را می‌نوشت و هشت صفحه به زبان فرانسوی بود که برهان‌الدین مصری می‌نوشت. ابواب آن عبارت بودند از: ادبیات، امور سیاسی، اخبار نیم ماه و سخن اول، این مجله عمر زیادی نکرد و شماره‌های چاپ شده آن از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کرد از این رو نقش آن در نهضت ادبی بسیار محدود بود.

الصدی العلوی - صوت الحق: نشریه صوت الحق، دنباله نشریه

الصدی العلوی بود که در ۱۱ آب ۱۹۳۸ به چاپ رسید. صاحبان نشریه عابد جمال‌الدین و عبداللطیف یونس بودند. مدیر مسؤول عابد جمال‌الدین و رئیس هیأت تحریریه عبداللطیف یونس بود. به مناسبت انتشار

تشیع در سواحل شام □ ۱۶۷

اولین شماره آن، شیخ عبداللطیف مسعود قصیده زیر را سرود:

ایه صوت الحق امة	كان في اسماعها شبه الصمم
اسمع الشعب اهازيج العلى	و اغانى المجد فى اشهى نغم
هات حدثه عن الماضى الذى	كان فيه ذا ابناء و شمم
قل له: ضيعت مجالاً تالداً	فاقرع السن عليه من ندم
و اعمل الآن على ارجاعه	و استنر بالعلم فى هذى الظلم
كم اناس ضيعوا مجدهم	و اناس اوجدوه من عدم
سنة الكون و لكن هل لكم	ان تكونوا و سطاين الأمم
قد عجزتم ان تكونوا سادة	اتكونون لمن سادوا خدم؟!
و عيتيم عن مساواة الورى	افترضون مساواة النعم
ليس غير العلم يعلى شأنكم	فله حثوا المطايا و الهمم ^۱
فمبادى العلم كم شيدت لها	من مبان بينكم ذات قيم
هى من اولى المراقى للذى	رام ان يرقى من العلم القمم
فعليتها نشوؤكم فليعتمد	ليغذى العلم فيها من امم

۱- «ای صوت الحق صدای حق را به گوش مردمانی برسان که گویا در گوشهایشان ناشنوایی هست»

«ترانه‌های تعالی و آوازه‌های مجد و بزرگواری را با دلکش‌ترین نعمه‌ها بر این قوم بخوان»
«بیا و از گذشته آنها سخن بگو که سراسر تکبر و فخر فروشی بود»
«به او بگوید که ثروت مجد و کرامت را نابود کردی و اینک دندان ندامت بر هم بفشار»
«پس اکنون برای بازگرداندن آن کرامت بکوش و با چراغ علم این تاریکی جهل را روشن ساز»
«مردمانی که کرامتشان را نابود ساختند و کسانی که آن را از عدم باز یافتند کم نبودند»
«این سنت هستی است و لیکن آیا شما می‌توانید امت میانه‌ای میان ائمتها باشید»
«شما از این که سرور و آقا باشید عاجز شده‌اید، آقا آیا نمی‌توانید خدمتگذار بزرگان باشید؟»
«از برقراری مساوات میان مردمان در مانده‌اید، آیا به برابری حیوانات رضایت می‌دهید؟»
«چیزی غیر از علم‌شان شما را بالا نمی‌برد، پس همت و تلاش خود را برانگیزید.»

ثم امّوا غیرها ان شئتم ان تکونوا بعد شعباً یحترم
 لا تضيعوا فرصة ننشدها بمرارات شجون و ألم^۱
 این نشریه ابتدا در روز پنجشنبه هر هفته چاپ می شد. نشریه به هنگام
 انتشار با انتقادات برخی روبه رو شد، از این رو می بینیم که نشریه ردّیه
 سختی بر آنها نوشت که در آن آمده است: «هر روز دوستان یا دوست
 نمایانی با ما برخورد می کنند که خروار خروار نقد و انتقاد برای ما
 می کشند و طوفان نصیحتهایشان را بر ما می رانند. اینان در هر حال یا
 جاهل هستند یا ستمکار و یا منفعت طلبانی که در آمدشان آنها را ارضا
 نمی کند، آنها چه می گویند؟ و به چه چیزی ما را متهم می کنند؟ آنها ما را
 متهم می کنند که مبدأ این نشریه منحرف و سیاست آن نادرست است. یک
 بار بصورت نشریه ای حکومتی چاپ می شود و بار دیگر معارض با
 حکومت و با رسوم بی طرفانه! ای کاش که این نشریه مسیر واحدی را در
 پیش می گرفت - ولی وای بر آنها، آنها در چه موضعی از حقیقت
 ایستاده اند که این نشریه صدا و ندای آن حقیقت نگردیده و در چه
 موضعی از انصاف و استقامتی هستند که در جان نویسندگان این نشریه
 پدید نیامده است - گویا آنها نمی دانند که این اضطراب و پیچیدگی در
 نتیجه انحراف و ریاکاری صاحبان آن است و نتیجه این است، که یک بار
 مردم از حقیقت دور و بار دیگر از آن پیروی می کنند و نتیجه اوضاع و

۱- «مبادی علم تا چه حد در میان اعتقادات استوار شما محکم شده است»
 «صوت الحق برترین نردبانها برای کسانی است که می خواهند به قله های علم بالا بروند»
 «رشد و تعالی شما بر آن است پس به آن اعتماد کنید تا که هر کس بدان روی آورد از علم آن
 بهره مند شود»

«سپس اگر خواستید به غیر آن روی آورید تا که قومی محترم و سربلند باشید»
 «فرصتی را که با سختیهای جانفرسا و زحمات فراهم کرده ایم از بین نبرید».

تشیع در سواحل شام □ ۱۶۹

احوال سیاسی است و با کمال تأسف باید اعتراف کنیم که دارای انحرافات بسیاری است و شخص را در پیمودن راه استوار، حیران می‌سازد.

قصد ما در این جا این است که با صراحت تمام، بار دیگر خط مشی خود را مشخص کنیم تا هر شکی را از قلبهای مخلص خود بزدایم که دیگر شبهه‌ای درباره طریقه ما و قوام آن در دلهای آنها راه نیابد و بدین وسیله حسودان طعنه زننده را دور سازیم و می‌گوییم ما طرفداران حکومت هستیم در نهایت حد آن، هرگاه که مسأله‌ای عمومی و تلاشی در راه اعتلای نام آن و رسیدن به حقوق سیاسی و اقتصادی کامل و بدون نقص آن پیش آید. و در یک کلمه مختصر می‌گوییم ما از دولت در سیاست خارجی و پیکار با بیگانگان پشتیبانی می‌کنیم و در غیر از این، ما آزاد هستیم به معنای تام آزادی که مقید به هیچ کس نیستیم و البته مردم را فریب نمی‌دهیم. پس هرگاه دولت کار پسندیده‌ای انجام دهد از او ستایش و تقدیر می‌کنیم تا در ترغیب به امور پسندیده کوتاهی نکرده باشیم و هرگاه مطالب حقی را برای جامعه پدید نیاورد، بدون ترس و واهمه بدان فریاد می‌زنیم و اگر احیاناً در یکی از این امور عقب ماندیم فقط به جهت ظاهر امر است و گر نه خود می‌دانیم که انگیزه‌های اساسی این امور بد و ناپسند هستند و سخن حقی هستند که قصد باطل از آن می‌شود، زیرا متأسفانه مردمان ساده لوح ما گرفتار خواهشهای متعددی می‌شوند که لباس حقیقت پوشیده ولی در باطن سمی کشنده است.

ما در مصالح این مردم، نخستین غیور مردان هستیم و از کسی در این امر درس نمی‌گیریم و ما اولین دوستداران این نهضت و وطن‌پرستی می‌باشیم و امیدوار به موفقیت آن هستیم و از کسی در باره کیفیت یاری آن و فانی شدن در راه آن، هرگز درس نمی‌خواهیم و اگر کسی گمان می‌کند

۱۷۰ □ تاریخ شیعه در شام

که می‌تواند خودش را در مقام معلّم قرار دهد، پس برادران صادق ما را به نشریه خودشان که جز راه حق را نمی‌پیماید مطمئن سازند و اما برای دیگران از جانب ما، همین شعر متّنبی - رحمة الله علیه - بسنده است که می‌گوید:

«سوی و جع الحساد داءٍ فأنه اذا حل في قلب فليس يحول»^۱.

نشریه هر هفته روز پنجشنبه چاپ می‌شد و تقریباً مدت پنج ماه به طور هفتگی چاپ می‌شد، سپس در شماره ۱۷ که در تاریخ ۱۵ کانون اول ۱۹۳۸ چاپ شد، اعلام کرد که از ابتدای سال جدید - یعنی ۱۹۳۹ - هفته‌ای دو بار چاپ می‌شود. نشریه به طور گسترده‌ای در سوریه و خارج از آن، به خصوص در مهجر جنوبی که مشترکین بسیاری داشت، توزیع می‌شد. نشریه صوت الحق بیش از دو سال ادامه یافت سپس متوقف شد که توقف آن خسارتی جبران‌ناپذیر بود.

پس از نشریه العلوئی و الصدی العلوئی و صوت الحق مجله ماهیانه تاریخی ادبی المرشد العربی توسط مرحوم سید عبدالله آل علوی الحسنی انتشار یافت که شعار آن این بود: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظه الحسنه و جاد لهم بالتی هی احسن». که از حیث مضمون یعنی:

«روی آوردن به بحث و مناظره به گونه‌ای که حقیقت دین را آشکار سازد و پندارهای باطل را از بین ببرد و دعاوی بدعت‌گذاران را مفتضح سازد به گونه‌ای مفصل که سزاوار آن است که در آن نفسها پاکیزه شوند و عقلها فرهیخته گردند و اندیشه‌ها تغذیه شوند به گونه‌ای که به کنکاش در

۱- برای اطلاع بیشتر از نشریات ناحیه ساحلی سوریه مراجعه کنید به کتاب مؤلف: الصحافة فی الساحل السوري.

تشیع در سواحل شام □ ۱۷۱

مسائل اخلاقی، عادات، آداب، تاریخ، تراجم، علوم نظری و مسائل اجتماعی پردازند».

مجله المرشد العربی در تاریخ ۱۰ نisan ۱۹۲۹ م اول ذی قعدة ۱۳۴۷ انتشار یافت و این سومین مجله فرهنگی ارزشمندی بود که بعد از مجلات النور (۱۹۲۵) و التجدد (۱۹۲۷) در سواحل سوریه انتشار یافت و سومین مجله اسلامی بود که پس از مجلات الوحی (حماة ۱۹۲۵) و البعث (دمشق ۱۹۲۷) در سوریه به چاپ رسید. ابواب مجله در نهایت پر باری و تنوع بود که عبارت بودند از:

بخش دینی (دینیات). بخش اجتماعی (اجتماعیات). بخش زنان (نسائیات). بخش حقوقی (حقوقیات). بخش اقتصادی (اقتصادیات). بخش تاریخی (تاریخیات). بخش اخلاقی (اخلاقیات). بخش ادبی (ادبیات). در جهان مطبوعات یا (المطبوعات الحدیثه).

نویسندگان مجله، از بهترین دانشمندان، نویسندگان و اندیشمندان برجسته اسلامی و عربی در آن زمان بودند، مانند علامه شیخ عبدالمجید مغربی، علامه شیخ عبدالله دهلوی، شیخ عبدالکریم دجیلی، حافظ ابراهیم، شیخ عبدالصاحب دجیلی، شیخ عبدالحمید سائح و شیخ عبدالمولی طریحی، شیخ عبدالمهدی اعرجی، شیخ محسن مظفر، شیخ عبدالقدوس انصاری، شیخ محمدرضا مظفری، عبدالرزاق حسنی، عبدالمجید رافعی، عمر نجا و عده‌ای دیگر.

مجله المرشد العربی از توزیعی گسترده برخوردار بود که از حدود استان لاذقیه و نواحی سوریه نیز فراتر می‌رفت و در سرزمینهای عربی و اسلامی پخش می‌شد و هیچ مجله دیگر سوریه چنین پخش گسترده‌ای را به خود ندیده بود، لیکن علی‌رغم این توزیع گسترده، انتشار مجله بعد از

۱۷۲ □ تاریخ شیعه در شام

دو سال از آغاز آن به واسطه مشکلات مالی که با آن روبه‌رو شده بود متوقف شد.^۱

پس از گذشت بیش از یک سال از ظهور *مجلة المرشد العربي*، مجله [الأمانی] - توسط ابراهیم عثمان در ابتدای ماه تشرین اول سال ۱۹۳۰ م انتشار یافت که شعارش این بود: «کردار تو آینه توست، پس هرگاه که خواستی بدانی تو کیستی، به کردارت نگاه کن».

مجلة امانی خودش را به خواننده عرضه می‌کند و با سخنان زیر خط مشی خود را معین می‌نماید: «برای بدست آوردن مادیات و لمس جانها خلق نشده است و خط مشی آن این است که به مقام و منصبی نزدیک نشود و به هنگام مرگ مقامات و صاحبان قدرت، اظهار سرور نکند، همان‌طور که خلق نشده است تا وسیله‌ای برای ویران کردن و کوبیدن باشد و به یاری خدای تعالی به انتشار ادامه خواهد داد تا زمانی که تلاشهای دلگرم‌کننده‌ای وجود داشته باشد تا در اجرای طرح آن با انگیزه نشر فرهنگ و ادب و نه به انگیزه خودنمایی و یا به چاه انداختن نابینا، با من همفکری کنند و بزودی در صفحاتش فریادهای پرشور جوانان را برای درهم کوبیدن زنجیرها و مبارزه با جمود و نیز دانش مشایخ اندیشمند و راهنما را در محیطی به دور از سیاست و اسلوبهای آن، خواهد آورد».

در صفحات الأمانی نام نوابغی از مردان برجسته علم و ادب در ناحیه ساحلی و دیگر ادیبان وطن عربی می‌درخشد همانند: علامه شیخ سلیمان احمد، ادوار مرقص، بدوی الجبل، فتاة غسان، محمد رشاد رویحه، ندیم

۱- برای اطلاع بیشتر درباره مجله *المرشد العربي* به مقاله ما «المرشد العربي مجله اسلامیة مجهولة» مراجعه کنید، *مجلة الثقافة الإسلامية*، دمشق، شماره ۳۴، تاریخ ۲ کانون اول ۱۹۹۰.

تشیع در سواحل شام □ ۱۷۳

محمد، منح هارون، محمد حمدان الخیر، عبداللطیف ابراهیم، یوسف ابراهیم، حکمت شریف، رئیف خوری، امین نخله، خلیل سئیوب، ایلیا ابو ماضی، محمد کامل شعیب العاملی و دیگران.

مهمترین مطالبی که الأمانی در صفحاتش به چاپ می‌رسانید مآخذ و استندراکاتی بود که علامه شیخ سلیمان احمد بر شرحهای دیوان البحتری و ابو تمام می‌نوشت که در میان نوشته‌های عربها نظیر آن شناخته نشده بود.

همچنین تحقیقات عمیق و مختصر او در باره رساله الغفران معرّی به چاپ می‌رسید. الأمانی قریب به دو سال دوام یافت و سپس به واسطه ناتوانی مادی متوقف شد، زیرا چاپ یک شماره ده لیره طلا هزینه داشت و این مبلغ بسیار زیادی در آن زمان بود. با توقّف الأمانی ساحل سوریه مجله ادبی درخشانی را از دست داد که واسطه پیوند نشریات و مجلات در ساحل بود و پیوسته ادیبان متقدّم منطقه ساحل از آن با هزار خوبی یاد کرده و از آن ستایش گرمی به جا می‌آورند.

- شش سال پس از توقف انتشار الأمانی و به طور دقیق در تشرین دوم سال ۱۹۳۷ م، مرحوم دکتر وجیه محیی الدین در طرطوس مجله النهضة را منتشر ساخت که مجله‌ای بود ماهنامه و در موضوعات ادبی و اجتماعی بحث می‌کرد و کوشش کرد تا جای خالی را که الأمانی با انزوای خودش باقی گذاشته بود، پر کند. ابتدای انتشار النهضة آن‌طور که افتتاحیه شماره اول بیان کرده است: «مبارزه با ارتجاع و دور افکندن نژادپرستی کینه‌توزانه، و حرکت در پس بزرگواری و بزرگ‌منشی با انسجام و اخلاص و گسترش روح نועدوستی و برادری میان فرزندان مختلف این ملت. و این نشریه همانند منبری است که بر آن با هر کسی که خداوند بهره

فراوانی از ذوق پسندیده ادبی و فرهنگ عالی و جان‌نثاری در راه آن مثل اعلیٰ، به او داده، مسابقه می‌دهد».

بر صفحات مجله نام‌های بسیاری دیده می‌شد، چه از کسانی که معروف بوده و حضور ادبی ممتازی داشتند و چه از کسانی که برای اولین بار در عرصه ادب قدم گذاشته بودند و اولین گام‌هایشان را در صفحات این مجله برداشتند عده‌ای از ادیبانی که مقالات آنها به چاپ می‌رسید عبارت بودند از:

حامد حسن، محمود رمضان، دکتر وجیه محیی الدین، عبود احمد، کامل عبدالکریم الحاج، محمد عبدالرحیم، احمد علی حسن، ندیم محمد، علی محمود منصور، محمد علی اسبر، معلی غنام، محمد یاسین، محمد حمران الخیر محمد حمدان الریاحی، محمود سلیمان الخطیب، علی حمدان عمران، ابراهیم جمال الدین، عبدالرحمن الخیر، محمود صالح، محمد احمد محمد، محمد فاضل، کامل صالح معروف، توفیق عیسی سعود، عبداللطیف ابراهیم، یوسف احمد علی، حمید برهوم عبداللطیف سعود... انتشار مجله النهضت یک سال تمام ادامه یافت. سپس صاحب آن، به رحمت الهی رفت و محیی الدین محیی الدین با مشارکت زاهی عرنوق وکیل به ادامه انتشار آن تلاش کردند لیکن تلاش آنها ناموفق ماند و در سال دوم به جز دو شماره از مجله چیزی منتشر نشد.^۱ ۲.

۱- شیخ سلیمان احمد، علامه لاذقیه و سواحل سوریه و شیخ اندیشمند آن است؛ کلام او در زبان‌شناسی حجّت بود. در سال ۱۹۲۲ به عضویت مجمع علمی عربی در دمشق درآمد. آثار مهمی زبان‌شناسی از خود باقی گذاشته که در مجلات عرفان، الأمانی و المواهب

تشیع در سواحل شام □ ۱۷۵

از کارهای خوبی که مجله النهضة بدان اقدام کرد انتشار شماره‌ای ممتاز و مخصوص در باره علویان در شماره هشتم، تموز ۱۹۳۸ بود که همانند سند تاریخی کم‌نظیری محسوب می‌شود و شامل تمام آن چیزهایی بود که دانستن آنها در باره گذشته و حال علویان لازم بود. موضوع‌گیریه‌های این شماره در پرده برداشتن از حقایق تاریخی که بر بسیاری از مردم پوشیده بود سهیم بود، همان طور که در تغییرات نظرات رایج در باره علویان سهیم بود.

نهضت ادبی در سواحل سوریه بین سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۹ به نهایت اوج خود رسید و مهمترین نتیجه‌ای را که در پی داشت مشارکت زنان با بهره‌ای فراوان بود. این مشارکت ثمره کوششهای پیشگامان اولیه این نهضت تلقی می‌شود که اصرار شدیدی بر لزوم آموزش زنان و خارج شدن آنها از درون پيله‌ای داشتند که اوضاع اجتماعی در طی قرنهای متمادی آنها را در آن نهاده بود.

فتاة غسان دختر علامه شیخ سلیمان احمد در طلیعه ادبیات سواحل و جبل ظاهر شد. او در کنار «مریانامراش» و «ماری عجمی» از پیشگامان ادبیات زنان در سوریه محسوب می‌شوند، اشعار او به کثرت و فصاحت و متانت سبک و درخشش دیباچه ممتازانند. قصیده‌های او در مجلات عرفان، النور، منیرفا، الأمانی و دیگر نشریات و مجلات وطن عربی چاپ

→

(آرژانتین) و... چاپ شده و ثروت فکری و فرهنگی محسوب می‌شود. او پدر شاعر بزرگ بدوی الجبل (محمد سلیمان احمد) است.

۲- شیخ عبداللطیف سعود شاعر خوش ذوق و پیش‌قدم که در هجویات شهرت یافته. اشعار او جمع‌آوری نشده است و در نشریات و مجلات نواحی ساحل سوریه پراکنده باقی مانده است.

می شد.

از زنان ادیب ناحیه ساحل و جبال لاذقیه که در بین سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۹ م بروز و ظهور داشتند: هاجر احمد رمضان، خدیجه حامد، حلیمه ملحم، ماریه عمران و... بودند. و چیزی که جای تعجب دارد این است که در آن زمان که ما شرح حال ادیبان نخبه زن در جبل لاذقیه را می خوانیم، هیچ زن ادیبی در شهرهای ساحلی سوریه، در لاذقیه، جبله با نیاس و طرطوس نمی یابیم. با این که بیشترین مراکز آموزشی در شهرها بود و این پدیده ای است که نیاز به دقت نظر دارد.

آنچه لازم به ذکر است این که، شعر فراوان ترین محصول در خرمنگاه نهضت ادبی بود که شعر دینی بخش بزرگی از آن را تشکیل می داد. شعر دینی والاترین انواع شعر است زیرا که آینه جان است و نمایانگر حقیقت و باطن گوینده اش می باشد و در آن مجالی برای ریا و تردید و نفاق نیست، لیکن مسأله اسف بار این است که عمده این اشعار همواره به صورت خطی مانده است و آنچه به چاپ رسیده به جز مقداری اندک و ناچیز قابل ارائه نیست.

این اشعار با تمام اجمالش پیرامون موضوعات زیر می باشند.

- ۱- موالات اهل بیت علیهم السّلام و عمل کردن به سنتهای پاک ایشان.
- ۲- مدح رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت اطهار علیهم السّلام.
- ۳- ترغیب بر یاد خدا، تقوی، عمل صالح، مکارم اخلاق.
- ۴- کوشش برای تقلید از فلاسفه مسلمان در گفتگوی پیرامون نفس در

قالب شعر.

۵- زهد، حکمت، پند و اندرز.

۶- توسّلات دینی و تضرّع به درگاه خدا.

۷- گفتگو در باره تقیه.

این از حیث موضوع اشعار بود، اما لحاظ سبک، این اشعار به متانت دیباچه، زیبایی عبارات، فراوانی الفاظ و معانی آنها و احساسات گرم و صادقانه‌ای که آمیخته با نفحات گیرای صوفیان علوی است، ممتاز می‌باشد.

شکوه زیبایی این اشعار مرا ناگزیر کرد تا اندکی در کنار آنها توقف کنیم:

ایمان و اسلام: از آن جایی که بیشتر شاعران جبال لاذقیه از مشایخ بودند و علوم اولیه را با قرآن و حفظ و تجوید آن آغاز می‌کردند، طبیعی بود که ذکر و یادآوری ایمان، در شعر آنها جایگاه والایی بیابد. شیخ سلیمان احمد (۱۸۹۶-۱۹۴۲) چنین سروده است:

یا ساکنی النجف الشریف علیکم من ذی الجلال تحیه و سلام
حبّی لکم فی الله ینذکی غرسه بسفؤادی الإیمان و الإسلام^۱
(۱۸۸۱-۱۹۵۴)

نشان درستی ایمان، ردّ بر اهل الحاد است که وجود خدای سبحان را انکار می‌کنند شیخ عبداللطیف سعودی در ردّ بر چنین اشخاصی، اشعاری سروده است:

ایهاالقائلون بالإلحاد لا هتدیتم الی سبیل الرشاد
من تری علم الخلائق ام م ن قد اناط الأرواح بالأجساد
ما هی الروح کیف تحیی مواتاً هو طبعاً بدونها کالجماذ

۱- «ای مردمان نجف اشرف از خداوند ذوالجلال سلام و درود بر شما باد»
«ایمان و اسلام، نهال محبت شما را، که در راه قرب الهی است، در دل من کاشته است».

جمعت فيه بين الماء و نار ارته الاشياء ضمن الرقاد
من ترى علم الطبيعه حتى ألفت بين هذه الأضداد^۱

موالات اهل بيت عليهم السلام: علویان شیعیان امامی هستند و شیعیان به واسطه تمسک به ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از دیگران متمایز می شوند آنان در این امر به حدیث موالات: «اللهم وال من والاه و اید من ایدّه» استناد می کنند. از این رو گفتگوی از ولایت و اعتصام به اهل بیت عليهم السلام جایگاه والایی در پهنه اشعار دینی شاعران جبال لاذقیه یافته بود..

شیخ ابراهیم عبداللطیف (۱۸۷۸-۱۹۱۵) در یکی از قصیده هایش چنین می سراید:

کم شجی أسال بین الطلول	حرّ دمع لبینهم مطلول
.....
لهف نفسی متی افوز بقرب	یشتفی فیہ داء قلب علید
لیس الا ولایتی و اعتصامی	لسفین النّجاة آل الرسول ^۲

۱- «ای قائلین به الحاد به راه راست هدایت یابید»
«چه کسی علم مخلوقات را دیده است و یا چه کسی ارواح را وابسته به اجساد دانسته است؟»
«روح چیست و مردگان چگونه زنده می شوند؟ این بدن بدون روح مانند جمادات است»
«در این بدن میان آب و آتش جمع شده است و روح به هنگام خواب همه چیز را به او نشان می دهد»
«چه کسی علزم طبیعت را می داند تا میان این عناصر متضاد الفت ایجاد کند؟».

۲- «بسیارند افراد پیریشان احوالی که اشک گرم را همانند بارانی نرم بر چهره جاری می سازند»
«جانم در حسرت این است که چه وقت به قرب و وصالی فایز خواهم شد که در آن بیماری قلب علیم بهبود یابد»

تشیع در سواحل شام □ ۱۷۹

و شیخ سلیمان احمد چنین سروده است:
فكرت فیما یریح القلب من وصب
و ینقذ القلب من هم و من حزن
فما وجدت فتی یصفوا الزمان له
و لا اخوا منحة یخلو من المحن
و لم اجد راحة للنفس كاملة
ضمن الشرایع و الأسفار و السنن
الا التّقیة و التسلیم یعضده

صدق الولاة یقیناً فی ابی الحسن^۱
شیخ محمد یاسین (۱۹۰۳-۱۹۷۶) چنین سروده است:^۲
من اتّخذ الحطام الدهر کسباً فان و لا امیر النحل کسبی
عقدت علی محبته ضمیری و اخلصت الولاة له و حسبی^۳

→

«این امر نیست مگر با ولایت و اعتصام من به کشتی نجات اهل بیت رسول اکرم
علیهم السلام».

۱- «در اندیشه چیزی بودم که قلب بیمار و ناتوان را طراوتی بخشد و آن را از غم و اندوه
برهاند»

«جوانمردی را نیافتم که روزگار برایش خوش و شادمان باشد و برادری را نیافتم که از سختی
و محنت خالی باشد»

«و هیچ‌گاه در طی شرایع و سفرها و سنتها، را حتی کاملی برای جان نیافتم»
«به جز تقلید و تسلیمی که ولایت راستین و یقینی به ابوالحسن علی علیه السلام آن را پشتیبانی
کند».

۲- محمد یاسین از پیشگامان نهضت ادبی در ساحل شام بود. او به جمع‌آوری آثار خود
اهمیت نداده و همچنان به صورت پراکنده و خطی در نشریات و مجلات باقی است.

۳- «هر کس که متاع دنیا را سرمایه خود ساخته است، ولی من ولایت امیرالمؤمنین را
←

۱۸۰ □ تاریخ شیعه در شام

و شیخ محمد حمران الخیر (۱۹۰۰-۱۹۷۸)^۱ این ابیات را سروده است:

اتحسب اننی یا دهر آسی	علی فقد الطعام أو الشراب
کفانی من نعیم العیش أنى	اوالی المصطفی و ابا تراب
و کل مرفه بمتاع دنیا	فذلك لم یرد غیر السراب ^۲
و ابیات زیر نیز از اوست:	
لا تدعونى للوفاق علی الهدى	بینی و بینک فی الولاء فراسخ
نسخ الکتاب القبلة الاولی فهل	للحب فی القربى کتاب ناسخ ^۳
هیئات یدنو الزیغ منى بعد ما	هو فی من سر الولاية راسخ
و تقول انت اخی و یغرق فی الاذی	بدمی و لحمی منک ناب فاسخ

→

سرمایه خویش قرار دادم»

«اندیشه خویش را بر محبت او گره زدم و ولایت او را در دلم خالص گرداندم و همین مرا بس است.»

۱- محمد حمران الخیر از خاندانی بود که در علم و ادب معروف بودند. مدتی کوتاه مأمور داسرای مذهبی بانباس در سال ۱۹۲۸ بود قصیده‌های زیبایی در مدح اهل بیت علیهم السلام دارد که به سبک لزومیات معری در ۱۵۰۰ بیت سروده است. اشعارش به متانت و قوت سبک و کثرت ممتاز هستند.

۲- «گمان می‌کنی که من بر فقدان آب و غذا اندوهناکم»

«بدان که از نعمتهای زندگی همین مرا بس است که ولایت مصطفی (ص) و ابو تراب را در دلم دارم»

«و هر کس که به متاع دنیا آسایشی برای خود فراهم کرد این امور فقط سرابی پیش روی او پدید می‌آورند.»

۳- «مرا به وفاق و هماهنگی در هدایت فرا نخوانید که میان من و شما در ولایت فرسخها فاصله است»

«کتاب خدا قبله نخستین مسلمانان را نسخ کرد، اما آیا کتابی هست که محبت در خویشان را نسخ کند.»

تشیع در سواحل شام □ ۱۸۱

و لقد علمت بانه سبحانه مستدرج للمعتدين و ماسخ^۱
دوستی پیامبر و آل او علیه السلام: دوستی نبی اکرم (ص) و
خاندانش علیه السلام در جان شاعران منطقه ساحلی شام ریشه دوانیده
است قصیده‌های بسیاری که در این باره سروده‌اند از این امر پرده
برمی‌دارد. شیخ محمد یاسین اشعاری در این خصوص دارد از جمله
ابیات زیر است:

مالی سوی حبّ النبی و آله	حرز غداً نار الجحیم یقینی
یا رب زدنی فی و لا هم رغبه	و تمسکاً و هوی و حسن یقین ^۲
و نیز چنین سروده است:	
اذا قیل لی ما ذا تزوّدت للقا	اقول مبیناً مقصدی و مرادی
تزوّدت حبّ الغر آل محمّد	و حسبی به زاداً لیوم معادی ^۳
نشأت علیه مُذْنشأت و اننی	علیه اوالی من اری و اعادی
فیاربّ ثبّتنی علیه و ابقه	بلبّی مادام المدی و فؤادی ^۴

۱- «بعید است که فتنه‌ای به من نزدیک شود با وجود ولایت راسخی که در وجود من است»
«تو می‌گویی که برادر من هستی، حال آن که دندانهای درنده تو در آزار، به خون و گوشت من
غرق شده‌اند»

«و تو می‌دانی که خدای سبحان تجاوزکاران را به حال خود رها نکرده و آنان را مسخ می‌کند».

۲- «یقیناً فردای قیامت به جز محبت پیامبر و آل او امان و حرزی از آتش جهنم ندارم»
«پروردگارا رغبت من در ولایت ایشان و تمسک و شیفتگی و یقین من به آنان را زیادگردان».

۳- «اگر به من گفته شود چه چیزی برای دیدار خداوند ذخیره کرده‌ای، آشکارا مقصد و مرام
خویش را بیان می‌کنم»

«که محبت آل محمد را اندوخته‌ام و همین توشه برای روز معادم بسنده است».

۴- «از زمانی که خلق شدم بر این امر آفریده شدم و بر همین امر با مردمان دوستی و دشمنی
می‌ورزم»

«پروردگارا مرا بر آن ثابت بدار و در طول حیاتم آن را در اندیشه‌ام باقی بدار».

شیخ محمد حمدان الخیر چنین سروده است:

رضیت الاخذ بالتقلین دیناً و لم اعدل عن النص الصریح
 و لم اسیغ علی و حیی غشاء کثیفاً من اباطیل الشّروح
 و لا اوردت فجر الغیّ قلبی و لا سرحت بوادیه سروحی
 و لا هبطت علی ابناء طه بنار الحقد والشّنان ریحی
 و لکن بالعلیّ طهرت نفسی کما بهوهم نجیت و وحی
 هسنائی للأذی فیهم فزذنی و لا تأل النکایة من جروحی^۱

شاعران مذکور در زمینه ترغیب به یاد خدای سبحان و تقوی و اعمال صالح خالصانه و مکارم اخلاق نیز اشعاری سروده‌اند از جمله شیخ یعقوب حسن (۱۸۶۷-۱۹۲۹)^۲ ابیات زیر را سروده است:

یا غافلاً عن هول رحلته غداً تعنو لروعتها الجیاد القود
 تصبو الی الدنیا و تعلم أنّها دارالبوار و جاراها مطرود
 هی منزل ضنک اذا ما احتلّه وفدّاً تاهّب للرحیل و فود
 آمالهم و همّ و حبّ نوالها جهلّ و صدق مقالها تفنید

۱- «در انتخاب ثقلین [قرآن و عترت] به عنوان دین خود راضی شدم و از این نص صریح عدول نمی‌کنم»

«و بر این وحی و الهام خویش پرده ضخیم و کثیفی از شرح و توجیه‌های باطل نمی‌کشم»
 «فروغ گمراهی را به قلبم وارد نمی‌کنم و اندیشه من در آن وادی چرا نمی‌کند»

«و نسیم من با آتش کینه و حسد بر فرزندان طه نمی‌وزد»
 «و لیکن با تیزآب جانم را از زنگار پاک کرده‌ام، همان طور که با عشق به آنها روحم را نجات داده‌ام»

«سلامت و سرور من از این است که در پناه ایشان باشم. پس خدایا آن را افزون کن و در بهبودی زخمهای خشکیده من کوتاهی مکن.»

۲- شیخ یعقوب حسن یکی از مشایخ جلیل‌القدر ناحیه ساحل سوریه و از طلایه‌داران اهل ادب است، از آثار او کتاب تذکرة الحیاة الروحیه است که هنوز خطی مانده است.

تشیع در سواحل شام □ ۱۸۳

و لرب مجرور المظالم آمن امسى و ذیل نعیعه مقدود
و مرفه قرن الشمول عشیة اضحی و سجع قیانه التعدید
لا تترك الفعل الجمیل الی غد فلربما یأتی و انت فقید^۱
شیخ سلیمان احمد در ابیاتی چنین سروده است:
ان ارهب الموت فما بعده اسررّ للأنفس او أرهب
فاغتنم الوقت لفعل التقی فأنما عمر الفتی یذهب^۲
شیخ عبداللطیف مسعود نیز اشعار زیر را سروده است:
ان كنت تطمع بالنجاة لدى الإله و النجاة
فاعمل بذی و بتلك فیما قد امرت تنل رضاه
و دع الریاء و لا تكن الا بذكر الله لاه^۳
شیخ احمد محمد حیدر (۱۸۸۸-۱۹۷۵)^۴ نیز در اشعاری چنین

-
- ۱- «ای کسی که از هول و هراس سفری که فردا در پیش داری غافل، برای گذر از وحشت سخت آن مرکبی آماده کن»
«به دنیا روی آورده‌ای، در حالی که می‌دانی دنیا خانه‌ای ویران است و همسایه‌اش رانده شده»
«دنیا منزلگاهی تنگ است که چون کاروانی وارد شود کاروانهایی آهنگ حرکت می‌کنند»
«آرزوهایش خیال و دوستی متاعش نادانی و راستی گفتارش فریب است»
«چه بسا از گناهان مرتکب شده در بیم و هراس نباشی ولی دنباله آن کشیده شده است»
«و ناز پروردگانی که شب را به خوشگذرانی می‌گذرانند، ترانه‌های آوازه‌خوانانهایشان همه برشمرده می‌شود»
«کار پسندیده را تا فردا ترک نکن، چه بسا فردا بیاید و تو نباشی».
- ۲- «اگر مرگ ترسناک است، ولی بعد از آن یا مسرورکننده تر است و یا هولناکتر»
«پس وقت را برای اعمال پاک غنیمت شمر زیرا که عمر انسانی می‌گذرد».
- ۳- «اگر رستگاری نزد پروردگار را آرزومندی و راهی برای رستگاری نمی‌یابی»
«به این اموری که به تو امر می‌کنم عمل کن تا به رضایت و خشنودی خداوند بررسی»
«از ریاء دوری کن و فقط مشغول ذکر خداوند باش».
- ۴- شیخ احمد محمد حیدر معروف به شیخ نسب، از بزرگان مشایخ ساحل و از مشهورترین

گفته است:

واستوبئی یا نفس هذا العیش والعمر الوبی
و تجملی بالصالحات و آثری شرع النبی
من ضلَّ عنه ضلَّ عن سنن المآل الطیب
ما زلت فی یهماء مظلمة الجوانب سبب
ما فاز فی الدّارین الا المخلص الطافی السریرة
کلاً و لا غیر الذی اتّخذ الولا بهما ذخیره^۱
توسّل: تو سئل به خدای تعالی و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل
بیت اطهار علیه السلام ظهور آشکاری در اشعار دینی دارد شاعران اشعار
بسیاری در قالب شعر تو سلی سروده اند و این یکی از هنرهایی است که
شاعران جبال لاذقیه به آن اهتمام داشته اند. از زیباترین اشعار تو سلی
قصیده شیخ محمد یاسین است که در آن چنین سروده است:

سألک یا من عن دواعی الفنا، جلا و یا من لإرشاد الوری ارسل الرّسلا
و یا داری الاکوان قدماً با یده و یا کافياً من خلقه البعض والکلا
و یا مسغ النعمی علی الناس رحمة و متقلهم طولاً و مؤیعهم عرضاً

→

آنهاست که بیشترین تألیفات را دارد آثار زیر از او به چاپ رسیده است. الغنم القدسی دیوان شعر (۱۹۷۲۱) مابعد القمر، ص ۲، ۱۹۹۸؛ التکوین والنجلی (۱۹۸۷)؛ الحیرات (۱۹۹۱).

- ۱- «ای نفس این زندگانی و عمر بیماری زا، را جای آسایش و راحتی تصوّر نکن»
«خود را به اعمال صالح بیارای و به شریعت پیامبر اکرم پایبند باش»
«هر کس از آن گمراه شود از سنتهایی که سرنوشت پاکی را فراهم می سازند، گمراه شده است»
«و تو پیوسته در بیابانی که اطرافش تاریکی و ظلمات است، آهسته گام بر می داری»
«در دو دنیا کسی به جز شخص با اخلاصی که درونش را پاک کرده رستگار نمی شود»
«هرگز و به جز از کسی که ولایت آن دو را ذخیره خویش ساخته است».

تشیع در سواحل شام □ ۱۸۵

دَعْوَتِكَ لَا أُنْسِي أُمَّتَ بِصَالِحٍ وَلَا أَتُنِي فَرَضًا أَقَمْتُ وَلَا نَفْلًا
وَلَا إِنْ لِي مَا اسْتَعِينُ بِهِ سِوَى مَحَبَّةِ أَهْلِ الْبَيْتِ أَعْلَى الْوَرَى نَبْلًا
شَمُوسِنِ الْهَدْيِ الْغَرِّ الْإِلَهِيِّ مِنْ أَحِبِّهِمْ وَأَخْصَ عَنْ عِلْمٍ فَقَدْ فَازَ وَاسْتَعْلَى^۱
إِنَّمَتْنَا لِإِظْهَارِ بَشْرِي لِكُلِّ مَنْ بِهِدِيهِمُ الْمَوْلَى لَهُ وَصَلَ الْحَبْلَا
هُدَاةَ الْبَرِيَا آلِ أَحْمَدٍ مِنْ بِهِمْ وَطَابَ رَجَائِي قَدْ تَأَمَّلْتُ مِنْ تَمَلَا
أَوْلَى النَّسَبِ الْعَالِيِ الْإِلَهِيِّ بِوَلَائِهِمْ بِحَشْرِي لِمِيزَانِي غَدًا أَرْتَجِي الثَّقَلَا
مُحَمَّدَ سَبْطَاهُ عَلِيَّ مُحَمَّدَ وَجَعْفَرَ وَمُوسَى فَالزَّهْنَا ذَكَرَهُ جَلَا
مُحَمَّدَ فَالْهَادِي عَلِيَّ حَسَنَ مُحَمَّدَ الْقَائِمَ فَالْمَهْدِيَّ مِنْ يَنْشُرُ الْعَدَلَا
إِلَيْكَ بِهِمْ رَبِّي تَوَسَّلْتُ ضَارِعًا وَدَمَعِي خَوْفَ الذَّنْبِ وَجَهِي قَدْ بَلَا
فَكُنْ لِي وَ لِلْإِخْوَانِ يَا رَبِّ سَامِعًا فَلِإِنَّكَ مَوْلَانَا وَيَا جَبْدَا الْمَوْلَى
بِلَطْفِكَ مَا نَرْجُوهُ مِنْ فَضْلِكَ أَحَبَّنَا وَانْجِزْ لَنَا الْمِيعَادَ وَاجْمَعْ لَنَا الشَّمْلَا^۲

۱- «از تو می‌خواهم ای کسی که از عوامل نابودی و فنا، بری هستی و ای کسی که برای ارشاد مردمان رسولان را فرستادی»

«و ای کسی که از دیر باز هستی را به دست قدرتت می‌گردانی و از همه خلایق بی‌نیاز هستی». «ای کسی که از سر رحمت نعمت‌ها را بر بندگان ارزانی می‌داری و از جوانب مختلف بر آنها وسعت و فراوانی فراهم می‌کنی»

«تو را می‌خوانم نه به واسطه عمل صالحی که انجام داده باشم و نه به واسطه واجبات و مستحباتی که به جا آورده باشم»

«چیزی ندارم که بدان یاری جویم به جز محبت اهل بیت برترین مردمان»
«خورشیدها و طلایه‌داران هدایت که هر کس ایشان را دوست بدارد رستگار می‌شود و تعالی می‌یابد».

۲- «امامان پاک سرشت ما، که بشارت بر هر کسی که به هدایت آنها راه جست به ریسمان الهی پیوسته است»

«هدایتگران مردم و خاندان پیامبر اکرم (ص) کسانی که امید من به ایشان بسته است»
«دارای نسبی عالی و والا هستند که فردا در روز حشر به واسطه ولایت ایشان امید دارم کفه

۱۸۶ □ تاریخ شیعه در شام

و صفّ نوايانا و قوؤ ضعيفنا	و بالعزّ فابدل يا كريم لنا الذلا
و سقنا لما ترضاه و اغفر ذنوبنا	و بالكثير بدل يا رحيم لنا القلا
و بدّد جيوش البؤس عنا و خصنا	بعونك و امنحنا الفضيلة و الفضلا
و كفّر خطايانا و اغن فقيرنا	و انجح مساعينا و حسن لنا الفعالا
و طهّر من الأذناس لطفاً قلوبنا	و للمجد فاجعلنا اله الوری اهلاً ^۱
و بالعلم و الايمان فاشرح صدورنا	و نور لنا يا ذا العلی الذهن و العقلا
و اتمم لنايا خالق الخلق نورنا	و سامح لمن متنا على غرّة... ذلاً
و اصلح لنا الأحوال فضلا و اعطنا	اجلّ العطايا و المآرب و السؤلّا

→

ترازوی اعمالم سنگین باشد»

«محمد و دو نواده او و علی و محمد و جعفر و موسی و پس آن رضا که یاد او جلی و آشکار است»

«محمد و علیّ الهادی و حسن و محمد القائم همان مهدی که عدل را بگستراند»

«پروردگارا به واسطه ایشان با تضرّع و خواری به سوی تو متوسّل شدم و از ترس گناهانم اشک بر صورتم جاری است»

«پروردگارا به دعای من و برادرانم گوش فرا ده که تو مولای ما هستی و چه نیکو مولایی»
«به لطف قسم آن چه به فضل تو امیدوارم به ما عطا کن و آن چه به ما وعده دادی و فاکن و تفرقه را از ما دور گردان».

۱- «بزرگان ما را ثابت بدار و ضعیفان ما را قوی ساز و ای خدای کریم ذلت ما را به عزّت مبدّل کن»

«و ما را به آن چه رضامندی سوق ده و گناهانمان را بیامرز و ای خداوند رحیم کمی ما را به زیادی بدل نما»

«سپاه بدیها را از ما دور گردان و ما را به یاری خودت اختصاص بده و فضل و فضیلت به ما عطا فرمای»

«خطاهای ما را ببوشان و فقرای ما را غنی گردان و تلاش ما را مقرون به رستگاری و اعمال ما را نیکو نما»

«با لطف خویش قلبهایمان را از ناپاکیها پاک فرما و ای پروردگار آدمیان ما را اهل مجد و کرامت قرار ده».

تشیع در سواحل شام □ ۱۸۷

وشدأیا مبدی الوجود محالنا
و حقق بك اللهم ربّ ظنوننا
ولا نقصنا عن شرعة الحق واهدنا
و فی هذه الدنیا فسر خالقنا بنا
و ان نقض فانقلنا لجنتك التي
و سدد مرامينا و من عفوك اسقنا

بیوم به عدن سرائرنا تبلی
و درّ علينا خیرك الوافر الجزلا
كما انت مولانا طریقتك المثلا
على الوجهة البيضاء و الخطّة الفضلی
جدید علاها لا یرث و لا یبلی
شراً من الماذی فی طعمه احلی^۱

شیخ کامل حاتم در قصیده اش با عنوان «یا آل طه» چنین سروده است:
یا آل طه ان قلبی فیکم
عن حبکم یا اهل وُدّی لم احل
بعمیدکم یا خیر البریه ضارع
و بصنوه الکرار و المولی الذی
ذاک المرجی فی الصعاب و من به

۱- «و با علم و ایمان شرح صدر عطا بفرما و ذهن و عقل ما را نورانی گردان»
«و ای خالق عالمیان نور ما را کامل نما و با کسانی از ما که به خود فریفته اند مدارا کن»
«به فضل خود احوالمان را اصلاح فرما و برترین بخششها و عطاها را به ما ارزانی بدار»
«و جایگاه ما را در روزی که باطنمان آشکار می گردد، ای آفریدگار هستی، استوار گردان»
«پروردگارا امیدمان را به خودت محقق کن و خیر فراوان و زیاد بر ما ارزانی دار»
«ما را از راه حق دور نکن و به طریق حق خودت هدایتمان فرما که تو مولای ما هستی»
«و در این دنیا ای آفریدگار من، از ما خشنود باش با صورتی روشن و خصلتی پسندیده»
«و چون مُردیم ما را به بهشت که رفعت آن جدید است و نعمتهایش که کهنه و مندرس
نمی شود، انتقال بده»
«دعاهای ما را به هدف اجابت برسان و از عفو خود، شربتی از غسل با طعمی شیرین به ما
بنوشان».

۲- «ای آل طه قلب من وابسته شما شده است»
«و ای محبوبان من، از دوستی شما رها نمی شوم و به یقین بر این امر ثابت و استوار خواهم

ارجو من الرحمن نصراً شاملاً
و وسیلتی یارب بالحسن الذی
و حسین ذی‌ک الشهید بکربلا
و بنجله زین العباد و زینة العباد
و بباقر العلم المعظم قدره
و توسلی بالصادق الوعد الذی
أن تأخذن بی فی طریق الحق لا
و تثل اركان البغاة بسیدی
و علیه صب سجال عفوک بالرضی
و بسیدی الجواد جد ببلوغ ما

لذوی الصلاح المخلصین علی العدی
نفاق الانام علی و نیف سؤددا
غار الالی عادوا الحسین و انجدا
یسوح الکیون نبراس الهدی
من علمه للناس اضحی مورداً
فاضت معاجزه خضماً مزبداً
الوی علی ما یرتمی وجه الردی^۱
موسی الحلیم و کن لعبدک مسعدا
ذاک العلی و عنه اقص الحسدا
یرمی الیه الیک توجیه الندا

→

ماند»

«به درگاه خداوند در دو عالم به واسطه بزرگ شما خاندان که بهترین مردمان هستید، تضرع می‌کنم تا که سعادت‌مند گردم»

«و به برادر دلاور و جنگاورش، همان مولایی که به شمشیرش ابرهای تیره گمراهی را پراکنده ساخت»

«او که در دشواریها امید همگان بود و به واسطه او اساس شریعت و رشاد محکم گشت».

۱- «از خداوند رحمن یاری فراگیر و کاملی برای صالحان مخلص علیه دشمنانش آرزو می‌کنم»

«پروردگارا وسیله نجات من به درگاه تو امام حسن علیه السلام است که در آقایی و سروری بر مردمان برتری یافته است»

«و حسین علیه السلام آن شهید کربلا که بر او رشک بردند و او را باز گردانیدند»

«و به فرزند او زینت عبادت و عابدان که چراغ هدایت را در هستی برافروخته است»

«و به شکافنده علوم که قدرش عظیم است و از علم او امور بسیاری برای مردم آشکار شد»

«و توسل من به امام صادق الوعدی است که معجزش دریای خروشان طالبان علم را لبریز ساخت»

«که در راه حق دست مرا بگیری تا به اموری که هلاکت را فزونی می‌دهند توجهی نکنم».

تشیع در سواحل شام □ ۱۸۹

بعلی هادی المهتدین المرتجی
و بسیدی الحسن الأخیر امامنا
من قد اقام بسرّما ساطعاً
هبنی الرضا و امنن باسکانی لدی
واجعلنی یا مولای ممن قد حبوا
مولای بالمأمول مهدی الخلق من
ذاک الذی یغشی البسیطه عدله
افعم و طابى غیر جودک لم ارد
اثلج و برد صدره و المرقد
و ملاذنا و معاذنا و المقتدی
و کالشمس عرفاناً یزید توقدا
رضوان ما بین الریاض مؤبدا
سدرأ و فاکهه و طلحاً منضداً
سمیته باسم الحیب محمداً
غب انتشار الجور فیها و الصدا^۱
و لغیر بابک سیدی لن اقصد^۲

- ۱- «ارکان حکومت ستمکاران را به سرور بردبار ما، موسی کاظم علیه السلام نابود کردی و برای بندهات یار و یاور باش»
«و پیمان عفوت را با رضایت بر علی بن موسی الرضا علیه السلام فروریز و حسد حاسدان را از او دور گردان»
«و به سرورم امام جواد(ع) که به جود و کرم منسوب است به من جود فرما که جود و کرم از آن تو است»
«و به امام علی النقی علیه اسلام بهترین هدایت کننده و امید آرزومندان، که سینه و قبرش را سرد و خنک گردان»
«و به سرورم امام حسن عسکری علیه السلام پناه و امان و مقتدای ما»
«کسی همانند خورشید عرفان در سامرا می درخشید و بر روشنایی و نور عرفان می افزود»
«خشنودیت را بر من عطا کن و بر من منت بگذار و در باغ رضوانت تا ابد جای بده»
«و ای مولای من، مرا از کسانی قرار ده که نعمتها و میوهها و بوستانهای بهشت را به آنها ارزانی می داری»
«مولای من به آن کسی که امیدها به اوست، هدایت کننده مردمان همان کسی که او را به نام حبیب محمد نامیدی»
«همان کسی که عدالتش را بر زمین می گستراند، زمانی که انتشار ظلم و جور به نهایت خود رسیده باشد»
۲- «سینه ام را سرشار از شادی گردان که غیر از کرم و بخشش تو چیزی نمی خواهم و به جز درگاه تو ای سرور من به جایی نمی روم».

در مدح پیامبر اکرم(ص): مدیحه سرایی در باره پیامبر اکرم(ص) یکی از زمینه‌های شعری است که در قرن هفتم هجری پدیدار شد و شاعران جبال لاذقیه در آن سهم بودند و به پیشگاه ادبیات عرب، مدیحه‌هایی در شأن پیامبر اکرم(ص) در نهایت زیبایی تقدیم داشتند از آن جمله قصیده «ارج النبوة» شیخ محمود سلیمان خطیب (۱۹۰۷-۱۹۷۸) است^۱ که در یک جزوه کوچک یازده صفحه‌ای چاپ شده است. برخی ابیات آن چنین است:

.....
یا خیر خلق الله یحذنی الهوی	فاقول شعراً مثارداً و أجید
اتصیب اقلام الرّجال بمدحها	هدفاً فیجزی مقول و قصید
و اذا ید القرآن تکتب مدحکم	ما ذا یقول شویرع مجهد
یا بیت وحی الله هل من آیه	الا و انت بر مزها المقصود
شرف الملائکه الکرام بانهم	لک ما تشاء صنائع و جنود ^۲
.....
عفواً رسول الله حسبی اننی	بک مسـتـهـام واله معمود

۱- شیخ محمود سلیمان خطیب از شاعران مدیحه‌سرای ساحل بود مدتی به آرژانتین مهاجرت کرد و در آن جا کتاب «هذه سیلی» را نوشت از آثار چاپ شده‌ای قصیده «ارج النبوة» است که در جزوه ۱۶ صفحه‌ای در سال ۱۹۶۹/۱۳۸۹ منتشر شد. وی دارای خود را بر مسجد جامع امام جعفر صادق علیه السلام در لاذقیه وقف کرده بود.

۲- «ای بهترین خلق خدا عشق مرا به آوازخوانی وا داشت و شعری زیبا و فراگیر می‌گوییم» «آیا قلم مردان در بیان مدح او به هدف غایی می‌رسند تا که زبان و شعرشان پاداش گیرد» «هنگامی که دست قرآن مدح شما را می‌نگارد؛ شاعر خرد و کوچکی که تلاش را به کار گرفته چه بگوید؟»

«ای بیت وحی الهی آیه‌ای نیست مگر این که مقصود از رمز آن تو هستی» «شرافت فرشتگان بزرگ الهی به این است که آنها لشگریان تو هستند هر چه از آنان بخواهی.»

تشیع در سواحل شام □ ۱۹۱

و لقد یقرّب بالحنین و بالهوی ما لا یقرّبه السری و القود^۱
و ابیات زیر:

صلی علیک الله یا خیر الوری ما اشتاق مشتاق و حن عمید^۲
صلی علیک الله یا نور الهدی ما طاب معطار و اوراق عود
صلی علیک الله یا شمس الضحی ما طاب باسمک نعمة و نشید
والآل و الرسول الکرام و صحبک الخلاء ما عرف الوجود و وجود^۳.

به همین مناسبت باید اشاره کنیم که علی حمدان ریاحی شاعر (۱۹۲۰-۱۹۸۰) در سال ۱۹۷۸ دیوان شعری با عنوان - شعر الحلال فی محمّد و الآل - منتشر کرد که در بردارنده مدایح اهل بیت علیه السلام بود و این اولین دیوان شعر چاپ شده در مدح اهل بیت علیه السلام در سواحل سوریه بود.

زهد، حکمت، پند و اندرز: به جهت این که اغلب پیشگامان نهضت ادبی از مشایخ بودند امتیاز و ویژگی شعر آنها، زهد و حکمت و وعظ و ارشاد و ترغیب به زهد و پارسایی و ذخیره سازی بهترین توشه‌ها از دنیا برای آخرت بود و این کار به قصد توفیق و ثواب الهی و نجات از عقاب

۱- «ببخشای ای رسول خدا، همین برای من بس است که شیفته و شیدای توأم و قلبم بدان غسل داده شده است»

«گاه با آرزومندی و شیدایی چنان می توان تقرّب یافت که با بزرگ منشی و آقایی نمی توان.»

۲- «ای بهترین مردمان، درود خدا بر تو باد، مادامی که دوستان مشتاق تو هستند و عشاقان شیدا، در آرزوی تو.»

۳- «ای نور هدایت، درود خدا بر تو باد، مادامی که از عطردانی بوی خوش برآید و درخت عود برگ دهد»

«ای خورشید روزگاران، درود خدا بر تو باد، مادامی که نغمه و سروده‌ها به نام تو پاک و پاکیزه می شوند»

«و بر خاندان تو و رسولان گرامی و اصحاب خالص تو مادامی که هستی، بودن را می شناسد.»

۱۹۲ □ تاریخ شیعه در شام

صورت می‌گرفت شیخ سلیمان احمد در این زمینه اشعاری دارد:

سیأتی عليك اليوم لاليل بعده او الليلة اللیلاء لیس لها صبح
فمن ربح التقوی و ان خسرالذنی فإقتاره یسرو خسرانه ربح^۱
و نیز چنین سروده است:

کن صموتاً اومت بغیظک فالناس کما قد رأیت جیلاً فجیلاً
غلب الجهل نیر العلم و العقل جمیعاً فصدقوا التذجیلاً
و تراهم من قبل ان ینکروه ینکروه التوراة و الإنجیلاً^۲
و ابیات زیر از اوست:

ما کل ذی ثرة فی الناس نغبطه بها یعیش سعیداً ناعم البال
قد ینکسی حلال الدیباچ جسم فتی و تحتها القلب فی هم و بلبال^۳
و ابیات زیر:

لا یفخرنّ اخوالتنسک فی التعبد و الزهاده
انا فی اعتقادی کل فعل الواجبات من العباده

۱- «روزی بر تو خواهد آمد که بعد از آن شبی نباشد و یا شب طولانی و تیره‌ای که صبحی نداشته باشد»

«پس هر کس از تقوا و پرهیزکاری سود برد اگر چه در متاع دنیا زیان کرده است، اما ناداری او توانگری و زیان او سود است.»

۲- «یا همیشه ساکت باش و یا خشم را بکش زیرا همان طور که می‌بینی مردم دسته دسته هستند»

«تیرگی جهل بر نور علم و عقل همه آنها غلبه کرده است، از این رو دروغها را تصدیق می‌کنند»
«و آنها را می‌بینی که پیش از انکار آن [قرآن] تورات و انجیل را انکار می‌کنند.»

۳- «ما به هر ثروت‌مندی در میان مردم که با خوشبختی و خیال آسوده زندگی می‌کند، غبطه نمی‌خوریم»

«زیرا که او بر تنش لباسهای ابریشمین پوشانده، ولی به یقین در زیر آنها قلبش آکنده از اندوه و پریشانی است.»

تشیع در سواحل شام □ ۱۹۳

مستنبطاً بذل اجتهاده	مثل الفقیه بدینه
أدى بها حق السيادة	شهم یسود قبيلة
دمه یصون به بلاده	و امیر جیش بازل
فی رقیهم اعتداده	و معلم الاولاد یكثر
یدأب مخلصاً عنه زیاده	و كذلك راعی السرب
غداً اجر الاجاده	كلّ یوفی حسب منزله
ملهماً طلب السعاده ^۱	و من السعادة ان تكون

شیخ احمد سعید (۱۸۹۱-۱۹۵۱)^۲ در این باب اشعاری سروده است:

ان كنت ترغّب فی قبول نصیحتی والنّصح یقبله اللیب فینفع^۳
لا تحسّدن علی تکثیر ما له احداً ولا تغتم فیما یجمع
لیس الحسود یضرّ الانفسه و غلیله بؤاده لا ینقع
لکنها الدنیا و من عاداتها هذا یحط بها و آخر یرفع

۱- «ای برادر به تشک در عبادت و زهد افتخار کن»

«به اعتقاد من هر فعل واجب از عبادات است»

«همانند فقیهی که در دینش با سرسپردگی به اجتهادش احکام را استنباط می کند»

«و یا بزرگمردی که به ریاست قبیله می رسد و بدین ترتیب حق ریاست را به جا می آورد».

«و مانند امیر لشکری که خونس را می دهد تا سرزمینش را حفظ کند»

«و یا معلّم کودکان که در رشد و تربیت آنها، آمادگی و استعداد خودش نیز زیاد می شود»

«و همچنین ساریان شترها که آنها را تند می راند و خودش زودتر دور می شود»

«هر یک به حسب جایگاه خودش فردای قیامت پاداش تلاشش را می یابد»

«و رستگاری این است که جستجو سعادت به او الهام شده باشد».

۲- شیخ احمد سعید اسیر پدر شاعر بزرگ ادونیس، که سرودهایش کم است و اغلب آنها در حکمت است و برخی از آنها در مجلات عرفان، مرشد عربی و الامانی و... به چاپ رسیده است.

۳- «نصیحت را هر انسان خردمندی بپذیرد سود می برد اگر به قبول نصیحت من مایل هستی».

لا تطمعنّ بها فتلك دنیئة و من الغرور المحض انك تطمع
 والتف فی برد القناعة صابراً انّ الغنى برزقه من یقعع^۱
 از زیباترین سروده‌ها در زمینه پند و اندرز، این قصیده شیخ علی
 حمدان عمران^۲ با عنوان «الحکم الغوالی» می‌باشد:

احمدالله مالکی و معینی	ذالمعالی رب الحطیم و زمزم
و ثناء سام و روح سلام	من لدنه علی النبی المعظم ^۳
یا اخلی انتبه فاننا نزلنا	عند معنك و التماسك فانعم
خذ بنصحی الغالی فلست اغالی	فیه و اعمل به و لا تتوهم
حیث و سعی و ان اضق فیه ذرعاً	عن نصوص الهدی افدك لتفهم
علّ تجنی منه القطوف الدوانی	ثم تسقى منه الرحیق المختم
حسن الخلق و الضع و اتق الجبار	و اخدم شریعة الحق تخدم
ما اتاك الرسول خذه و جانب	ما نهی عنه و الشریعة فالزم
واجعل القلب منك برجاً لشمس	الدين دين الشرع الشریف المعظم
فا الصلاة الزکاة فالصوم ثم	الحجّ للبيت فالجهاد المتمم

۱- «بر زیادی و فزونی مال هیچ کس حسادت نکن و از آن چه گرد آورده غمگین مشو»
 «زیرا که حسود جز به خودش ضرر نمی‌رساند و حرص و کینه درونش فرو نمی‌نشیند»
 «لیکن این دنیاست و از عادات اوست که این یکی را بر زمین می‌زند و دیگری را بالا می‌برد»
 «در آن طمع نکن که پستی و ذنات است و فریفتگی کامل این است که در آن طمع کنی»
 «با صبر و شکیبایی خود را در لباس قناعت ببیچ، بی‌نیاز کسی است که به روزی خود قناعت کند».

۲- شیخ علی حمدان عمران از مشایخ بزرگ و شاعران برجسته بود که در شهر صافینا و سپس در طرطوس قاضی شرع بود. قصیده‌های متعددی در نشریات و مجلات ساحل به چاپ رسانید.

۳- «خداوندی که مالک و یاور من است، خداوند متعال، پروردگار حطیم و زمزم را حمد و سپاس می‌گوییم»

«ستایشی عالی و روح سلام از جانب او بر پیامبر معظم اسلام باد».

تشیع در سواحل شام □ ۱۹۵

ما استطمت القيام حکماً اقمها و ابستعد عن محارم الله و احجم^۱
انما الدین عند بارتك الإسلام م من لم یدن به سوف یندم
ارتضاه لنا لمهیمین دیناً و سواه من رام لا ریب یحرم
لا تقم من وناك دینا لغی مثل ما ضیک ان ما ضیک مظلّم
ان شعب الفرقان فرق باسم الدین والدین سالم لیس یثلم
قسمتنا الاغراض رغم النواهی لو نهینا عمّا نهی لم نقسم^۲

۱- «ای برادر هوشیار باش که ما به منظور و التماس تو فرود آمده‌ایم»
«نصیحت گران قدر مرا فراگیر که من غلّو نمی‌کنم و بدان عمل کن و بتوهم اکتفا مکن»
«به قدر توان خویش اگر چه ناچیز و کم است، برخی از نصوص هدایت را به تو تقدیم می‌کنم تا بفهمی»

«و بار دیگر از میوه‌های رسیده آن بچینی و سپس از آن، رحیق مختوم بنوشی»
«حسن خلق داشته باش و خاضع باش، تقوای خداوند جبار پیشه ساز و به شریعت حقه خدمت کن»

«آنچه را که رسول مکرم آورده است بگیر و از آن چه نهی فرموده دوری کن و ملتزم به شریعت باش»

«قلبت را برجی برای خورشید دین، همان دین شریعت شریف معظّم، قرار بده»
«نماز، روزه، زکات سپس حجّ بیت الله را به جا آور و جهاد را که تمام‌کننده اینهاست»
«اگر استطاعت بر پا داشتن حکمی را داری آن را به پا دار و از محرّمات الهی دوری کن».

۲- «خداوند مهیمین از این که اسلام دین ما باشد راضی است و بدون شک کسی که به غیر اسلام روی آورد حرام است»

«مانند گذشته است آنچه تو را به گمراهی می‌کشاند به عنوان دین بر پا مدار و به راستی که گذشته تو تاریک است»

«پیروان قرآن به نام دین به فرقه‌هایی تقسیم شدند ولی دین سالم است و در آن رخنه‌ای پدید نمی‌آید»

«علی رغم هشدار و پرهیزها اغراض فردی ما را تقسیم کرده است که اگر از آنچه نهی شده دوری می‌کردیم تقسیم نمی‌شدیم»

«همانا دن در نزد آفریدگارت اسلام است که هر کس بدان دینداری نوزد به زودی پشیمان خواهد شد».

امیرالله ان نـنظم صفّاً
 كلّ قسم قد ظن ميراثه الاسلام
 يالظن بصرفه راح اثمّاً
 ائى عذر يوم الحساب لدينا
 كن محباً لآل يعرب كالأ
 وجه رايى التزم و لذبعماد الشرع
 غص ببحر العرفان و هو خضم
 واتعظ ثم عظ وزن و بترو
 ان تكن عالماً خبيراً فعلم
 يوم تبلى فيه السرائر و الأنفس
 ليس فخر الفتى برفد و برد
 او بـعـادٍ مسـوّم او نضار
 ليس هذا من دافع بوّمن يوم
 لرضاه لِمَ لَمَ نطع و ننظم
 والخلد و الأخير جهنّم
 و بقلب الاسلام جرحاً مسّم
 سوف يأتى فصيحاً و هو ابكم
 و حيفاً مادمت فى كل مسلم
 و اترك وجه العذول مجهم^۱
 واجتن الدرّ منثراً و منظم
 كلّ قول من قبل ان تتكلم
 لا تعلم من قبل ان تتعلم
 منها معذب و منعم
 او بـحـدى مهتد و ملهزم
 او خميس يوم الهياج عرموم
 قمطر يرفيه الصروح تهدم^۲

۱- «هر فرقه‌ای گمان می‌کند میراث او اسلام و جاودانگی است و دیگران در جهنم هستند»
 «وای از گمانهایی که به تنهایی گناه هستند و زخمهای زهرآگین که به قلب اسلام وارد می‌کنند»
 «در روز حساب چه عذری خواهیم داشت، روزی که سخنور فصیح ما، گنگ و لال خواهد آمد»

«دوستدار همه آل یعرب باش و تا زنده هستی به احوال هر مسلمانی رسیدگی کن»
 «به این نظر من پایبند باش و به ستون دین پناه آور و حالت سرزنشگری و ترشروی را رها کن»

«در دریای عرفان غوطه‌ور شو که دریایی ژرف است و مرواریدهای آن را بیرون بیاور و بچین».

۲- «نخست پند بگیر سپس مردم را موعظه کن و پیش از آن که سخنی بگویی سخنت را با فکر و اندیشه بسنج»

«اگر عالم آگاهی هستی به مردمان بیاموز، ولی قبل از آن که خود فراگیری به آموزش دیگران

تشیع در سواحل شام □ ۱۹۷

خیر فخر بالصالحات ففیها
یوم تبلی فیها السرائر و الأنفس
خف مقام المولی و نفسک صنہا
کن عطوفاً و اخفض جناحک رفقا
ثم صلہم اما جفوا او تجافوا
کن طیباً و کن لکل سلیم
لا تباد بالظلم خصمک یوما
ان تنل ظفرة بخصمک فارفق
و اذا ما اعتراک غیظ فسیح
من سما فوق ما یطیق تخنه

یدفع البؤس بالمعاد المحتم
منہا مـعدب و منعم
من هواها و اخدم لعلک تخدم
فی حنان الأقربین و ان لم...
ثم اصفح ان اخطاؤ او تکرّم
مض من مجة الاراقم بلسم
کل باد بالظلم لا شک اظلم
واشکر القادر المقدر و ارحم
ثم کبر و اکبر علی الغیظ و اکظم
جانحاه من و هنه فیحطم

→

نبرداز»

«روزی که درون و ضمیر مردم آشکار می‌شود، برخی در عذاب و برخی در نعمت هستند»
«افتخار انسان به اثاث و لباس و یا شمشیر آخته و زور بازو نیست»
«یا به اندوخته‌های زر و سیم خالص و یا به سپاهیان ابنوه در روز جنگ نیست»
«اینها از سختیهای روز هولناکی که در آن کاخهای سر به فلک کشیده ویران می‌شوند، جلوگیری نمی‌کند»
«در این روز افتخار به اعمال صالح از سختی روز معاد که حتمی است، جلوگیری می‌کند».
۱- «روزی که درون و ضمیر مردم آشکار می‌شود، برخی در عذاب و برخی در نعمت هستند»
«از مقام مولا بترس و نفست را از هواها حفظ کن و خدمت کن شاید که به تو خدمت کنند»
«مهربان باش و از جهت رفق و مدارا با نزدیکانت فروتنی کن هر چند که...»
«به نزد آنها برو اگر چه به تو جفا کرده باشند و از تو روی گردان باشند و از آنها چشم‌پوشی کن اگر چه خطا کرده باشند»
«طیب مردم باش و برای هر انسان سالمی که از درد و اندوهی ناله می‌کند مرهم باش»
«هیچ گاه در ظلم کردن بر دشمن خود، پیش دستی مکن زیرا هر کس در این کار آغازگر باشد، بدون شک ظالم‌تر است».

لا تكن قائداً و ان زعموك القوم يـوماً فارفض و لا تتزعم
انّ رأس رئيس اكثر صدعاً فاذا لم يمت من الصدع يؤلم
كل غصن سام و كان رطيباً لم تنل ثمرة الاكف فيرجم
انما الوعظ و الاحاديث شتى و بكل الاحوال فالله اعلم
برخی از موضوعات دیگری که شاعران در سرودهایشان به آنها
پرداخته‌اند عبارتند از:

- تأکید بر زبان قرآن و ترغیب به فراگیری و مهارت در آن

- تشویق به کسب علم و معرفت

- دور افکندن آنچه باعث تفرقه می‌شود و دعوت به محبت و

نوع دوستی و همکاری و همیاری

- ترک سستی و کسالت و ترغیب به عمل

این امور از بیماریهای مزمن اجتماعی هستند که بهبودی آنها نیازمند
درمان طولانی و صبر و شکیبایی و درکی مسئولانه است و ادیبان ساحل
حاملان پرچم این مسئولیت بودند آنها در آتش این ادراک دمیدند تا

۱- «اگر بر دشمنت پیروز شدی مدارا کن و خداوند قادر قدرت‌دهنده را شکر کن و رحم آور»
«هرگاه، غضب تو را برافروخت سبحان‌الله بگو و سپس‌الله اکبر بگو و بر خشم‌ت چیره شو و آن
را فرو ببر»

«کسی که بیش از توانش بار بلند کند پهلوهایش به جهت سستی و ضعف به او خیانت کرده و
درمانده خواهد شد»

«رئیس نباش و اگر روزی مردم چنین اندیشه در باره تو داشتند آن را از خود بران و ریاست را
به عهده بگیر»

«زیرا در دسرهای رئیس از همه بیشتر است و اگر از این درد سرها نمیرد در رنج و عذاب
خواهد بود»

«هر شاخه بلند و سبزی که به میوه آن دسترسی نباشد سنگ به آن خواهند زد»

«پند و سخنهای بسیار و گوناگون است و این خداوند است که به همه احوال عالم است».

تشیع در سواحل شام □ ۱۹۹

شعله‌ور گردد و از آن شانه خالی نکرده در آن سستی نورزیدند و همین اشعار آنها گواه بر این امر است.

۴- تأسیس انجمنهای شیعی در سواحل و نقش آنها در احیای مذهب جعفری

تأسیس اتحادیه جوانان مسلمان علوی که در لاذقیه در ۲۷ آذر ۱۹۳۶ شکل گرفت، بر تأسیس انجمنهای خیریه اسلامی جعفری در شهرهای ساحلی سوریه، لاذقیه، جبله، بانیاس، طرطوس، صافتیا، پیشی گرفت و ظهور خود را با اعلانیه‌ای که در نشریات منتشر ساخت اعلام کرد، در این اعلانیه چنین آمده بود^۱:

«به ملت بزرگوار مسلمان علوی

السَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ:

خوشبختیم به اطلاع ملت بزرگوار برسانیم که در شهر لاذقیه به تاریخ ۲۷ آذر سال ۱۹۳۶ م انجمنی به نام اتحادیه جوانان مسلمان علوی - تشکیل شده است که عده‌ای از جوانان نخبه فرهنگ دوست از میان وکیلان، پزشکان و مهندسان و صاحبان مدارک علمی به آن پیوسته‌اند که به مسأله وطن خدمت می‌کرده‌اند و اکنون با اخلاص خدمت می‌کنند و تا آخرین نفس از زندگانشان خدمت خواهند کرد ان شاء الله.

اتحادیه مذکور شعار و قوانین خود در زندگی را بر اساس دوری از قوم‌گرایی و حزب‌گرایهای شخصی برگزیده است، زیرا آنچه این ملت از پیامدهای وخیم تفرقه و سیاستهای پوسیده اشخاص که نزدیک است تا

۱- جریده الأیام، شماره ۱۰۶۵، تاریخ ۹ نisan، ۱۹۳۶.

۲۰۰ □ تاریخ شیعه در شام

بازمانده آرزوهایش را بر باد دهد، دیده و می‌بیند، برای او کافی است و اینک وقت آن است که صدای جوانان با هدف اصلاح بلند شود که عدم پذیرش خود را نسبت به این سخن‌پردازیهای قدیمی اعلام کنند و آنها را در پرونده تاریخ گذشته‌اش بپیچند.

این اتحادیه با خدا و شما پیمان می‌بندد که از هواخواهیها و غرض‌ورزیها دوری خواهد کرد و در مسیر خیر ملت و مصلحت عمومی عمل خواهد کرد و همت آن در زندگانش بر این است که ملت بزرگوار علوی را در آن مرکزی که در میان ملتها شایسته آن است قرار دهد.

به همین مناسبت اتحادیه لازم دانسته است تا سپاس صمیمانه خود را نسبت به ملت بزرگوار علوی ابراز نماید ملتی که تا پای جان از وحدت و استقلال حقیقی خویش دفاع کرده و در سخت‌ترین موقعیتها نشان داده است که ملتی شریف و اصیل است که بر ظلم و بیداد آرام نمی‌گیرد و در مقابل قدرت طاغوتی قد خم نمی‌کند.

همان‌طور که از خالص‌ترین احساساتش نسبت به برادران مسلمان سنی مذهب و برادران مسیحی، که در راه حق و آزادی صفی واحد گشته و به عوض وحدتشان به چیز دیگری راضی نمی‌شوند، پرده برمی‌دارد و این اتحادیه جوان از اخلاص ملت بزرگوار نیرویی را درخواست می‌کند که بدان در راه جهاد مباهات کند و از اعتماد آنها نوری را می‌طلبد که بدان روشنایی بگیرد تا در این سرزمین مشعل آزادی و نور را حمل کند و پرچم جهاد و حق و انسانیت را برافرازد».

دبیرکل اتحادیه

امین علی عباس - وکیل

این اتحادیه نقش فعالی در سیاست سواحل سوریه در طی سالهای

تشیع در سواحل شام □ ۲۰۱

۱۹۳۶ و ۱۹۴۵ ایفا کرد و با شجاعت و استواری علیه حرکت سرکوب‌گرانه‌ای که به دنبال جداسازی این نواحی از سوریه بود، ایستادگی کرد و در یادداشت‌های سیاسی که تسلیم مسؤلان فرانسوی می‌کرد معایب حکومت فرانسویان در ساحل و بازتاب آن بر اوضاع عمومی را بیان می‌کرد. در یکی از این یادداشت‌ها چنین آمده است^۱:

«ما امضاکنندگان زیر، اعضای هیأت اداری اتحادیه جوانان مسلمان علوی مفتخریم که مطالب زیر را به محضر شما برسانیم:

از آن جایی که اکثریت مسلمانان علوی که بیداری عمومی سوریه آنها را فرا گرفته، درخواست خود نسبت به وحدت غیر متمرکز سوریه را صراحتاً بیان کرده‌اند و چون اتحادیه جوانان این بیداری را با واضح‌ترین معانیش به تصویر کشیده از این رو بر خود لازم دیده و حق خود دانستیم که دیدگاه خود را در باره تقریر سرنوشت علویان به شما اظهار نمائیم و حرکات جدایی‌خواهی را که در شهرهای ما صورت می‌گیرد و منجر به بی‌اعتباری حقایق و اشکال‌تراشی در مذاکرات می‌شود را به اطلاع شما رسانیده و بگوییم:

واضح است که منطقه لاذقیه با قطعنامه نماینده عالی‌رتبه و با قصد حمایت از اقلیت مذهبی علویان و حفظ مصالح آنها، از مادرش سوریه جدا شد که در این باب به تمایل اهالی منطقه استناد شده، با وجود این که این تمایلات امری مسلم و مورد اتفاق همه نیست، چرا که یک همه‌پرسی

۱- این یادداشت به طور کامل در نشریه الف باء دمشق، صادر شده در تاریخ ۸ نisan ۱۹۳۶ منتشر شد. مرتبه دوم در جریده الایام به شماره ۱۰۶۷ مورخه ۱۲ نisan ۱۹۳۶ چاپ شد پس از این که حوادث آن حذف شده بود و به جهت رعایت اختصار به آنچه نشریه الایام چاپ کرده و چکیده مطلب است، اکتفا می‌کنیم.

که خواست اکثریت را روشن سازد برگزار نشده. و ما این تجزیه را امری واقع شده به حساب می‌آوریم که جبران آن ممکن نیست و بر اساس نتایجی که به بار آورده و در آینده ممکن است بیار آورد، ما آن را بررسی و از صورت قانونی بین‌المللی و با استناد به سند قیمومت و تعهدات بین‌المللی فرانسه به نقد آن خواهیم پرداخت.

هدف تجزیه: هدف از این جداسازی حفظ مصالح علویان و ضمانت برای آزادی دینی آنها، و رساندن آنها به سطحی برابر با سایر عناصر جامعه سوریه برای رسیدن به ترکیب تدریجی با آنها، بود ولی ما به طور مختصر می‌توانیم بگوییم که این هفده سال تجزیه هیچ نتیجه مستقیمی دربرداشت به جز گرفتاری این منطقه و بدبختی شدید به سبب گستردگی این سیستم حکومتی و این عظمت بیهوده که هیچ تناسبی ندارد و به سبب وظایف مأموران و روی آوردن حکومت ملی به راههای تجملی و اسراف اموال مردم در امور تشریفاتی و کوتاهی آنها در رسیدگی به مصالح حیاتی مردم.

اما از دیدگاه اقتصادی می‌بینیم کشاورزی که رکن این سرزمین است به شدت متروک و رها شده و حکومت کشاورزان را به اموری خارج از توانشان موظف کرده است و در این امور دستهایی برای استثمار موقت اینها دیده می‌شود که در پی آن است تا آنچه را قابل استخراج و بهره‌برداری است از آنها استخراج کند بدون در نظر گرفتن وضعیت آینده. و این امور به مدت ده سال از ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۵ به حال خود باقی بود و علی‌رغم این که قیمت‌گذاری محصولات به یک چهارم تنزل یافته بود و تمام تیرها به سینه کشاورز هدف‌گیری شده بود. حکومت تا به حال در باره محدود کردن سیستم حکومتی به طور جدی فکری نکرده است، زیرا

تشیع در سواحل شام □ ۲۰۳

لازم است گفته شود که در منطقه لاذقیه حکومتی برقرار است. اما از بُعد علمی، حکومت پس از برداشتن یک قوم به عقب برگشت و مدارس کشاورزی و دبیرستانها را به بهانه فقر تعطیل کرد. ولی چه طور ممکن است به استقلال سرزمینی راضی شویم که توانایی تأمین هزینه مدارسش را ندارد.

از بُعد دینی، همان علویانی که به جهت حمایت دینی، آنها را به جدایی ترغیب کرده بودند خودشان را در مقابل عاملی دیدند که کیان دینی آنها را تهدید می‌کرد یعنی «تبشیر شیزوئیتی». و اینک این جدایی آنها که باعث فقر آنها شده بود وسیله‌ای برای از بین بردن آزادی دینیشان گردیده بود، زیرا تبلیغات تبشیری که در ناحیه جبال برپا بود مبتنی بر فریب دادن با مال و ثروت بود. بدین ترتیب تجربه جداسازی به طور عملی از هم پاشید، زیرا این تجزیه به عوض این که مصالح آنها را تضمین و آزادی دینی آنها را حفظ کند وسیله‌ای برای نابودی این مصالح و پایمال کردن این آزادی بود.

جنبه قانونی بین‌المللی: اصل حمایت از اقلیتها اصلی قدیمی است که معاهدات بسیاری پیش از جنگ به آن پرداخته، ولی اساسنامه جامعه بین‌الملل به جز در ماده ۲۳ که پیوست به قانون قیمومت است، بدان اشاره نکرده است. بسیاری از معاهدات امضا شده میان اتحادیه ملت‌ها و دولتهای جدید (لتونی و استونی) آن را با صدای بلند بیان کرده‌اند و اصولی را که مراعات آنها برای حفظ حقوق اقلیتها لازم است مانند تساوی در حقوق و ضروریات عمومی، دادن حق افتتاح مدارس و تعطیلی اعیاد و عمل کردن به مراسم دینی و سایر حقوق ضروری برای تأمین آزادی فرهنگی و مذهبی به اقلیتها، را ذکر کرده‌اند. لیکن ما هیچ یک از دولتهای دنیا را

ندیده‌ایم که به اقلیتی برای جدایی دائم یا موقت به بهانه تأمین مصالح، اجازه دهد و اکنون نیز هیچ دولتی از اقلیتهای دینی، نژادی و یا زبانی خالی نیست و این اقلیتها در آن دولتها وجود دارند، ولی با این حال هیچ یک از اقلیتها به این فکر نیافتاده‌اند که درخواست جدایی کنند و جامعه نیز این اصل را نپذیرفته است زیرا پذیرش آن، دری نابستنی از اعتراضات را برای هر اقلیتی می‌گشاید که درخواست حکومتی مستقل بنماید و در این امر نهایت هرج و مرج و تشویش است.

بنابراین پذیرش جدایی حکومت لاذقیه نه معقول است و نه مشروع، اگر که هدف از آن حمایت از اقلیت علویان باشد - بر فرض که بپذیریم علویان اقلیت هستند - و تعهدات بین‌المللی فرانسه آنها را به پذیرش جدایی مجبور ساخته است اگر چه برخی از علویان خواستار این امر شدند. زیرا جدا سازی لاذقیه حرکتی انفرادی از جانب دولت فرانسه بود و سند قیمومت بدان تصریح نکرده بود و نتیجه گرفته می‌شود که مسأله وحدت مسأله میان فرانسه و سوریه بوده است و اما مصالح اقلیتها را می‌توان از راهی غیر از جدایی که اقتصاد این سرزمین را تضعیف کرده و حیات آن را به هلاکت افکنده، تأمین کرد.

و اگر فرض کنیم که منطقه لاذقیه بر استقلال خود باقی بماند، مسأله اقلیتها بدون حل باقی می‌ماند، زیرا در سوریه داخلی صد هزار علوی هستند و به نظر ما اگر خطری وجود داشته باشد در درجه اول این خطر، این اقلیت اندک و پراکنده در داخل سوریه را تهدید می‌کند پیش از آن که تهدیدی برای اکثریت علویان در منطقه لاذقیه باشد و بدین‌گونه نظام تجزیه، از هم‌پاشیدگی و واماندگی خود را از ابعاد نظری و عملی آشکار کرده است، همچنین از مسائل مسلم تاریخی این است که پیمانهای موقت

تشیع در سواحل شام □ ۲۰۵

همواره از عوامل آشوب و هرج و مرج اجتماعی بوده و سرزمین سوریه به شدت نیاز خود را به ثبات و آرامشی احساس می‌کند که در آن به اقتصاد فرسوده خود توجه کند.

جوانان علوی مسلمان که سرشار از این روح و به این نظریات راضی هستند و به انگیزه وطن‌دوستی اولاً و دوستی قومشان ثانیاً وا داشته شده‌اند، در گردهمایی طرطوس^۱ نسبت به درخواست، وحدت غیر متمرکز سوریه قدم پیش نهادند و جناب کمیسر عالی مقام پس از آن تصریح کرد که برای طرف فرانسوی هیچ مصلحتی در تجزیه این بلاد نیست و لذا ما منتظر بی‌طرفی کاملی از طرف حکومت محلی بودیم، ولی متأسفانه کاملاً برعکس آن جاری شد و تاکنون جاری می‌شود».

نشریه‌ی *الایام* شماره‌ای دارد که در آن به بیان رخدادهایی پرداخته که هواداران جدایی بدانها اقدام کردند و ما فقط با اشاره به آنها بسنده می‌کنیم. آنها در پایان می‌گویند^۲:

جوانان این اتحادیه به محضر شما روی آورده‌اند تا شما نزد وزارت خارجه واسطه شوید که حدی را برای این اعمال که نه مصلحت فرانسه

۱- این گردهمایی در ۲۵ کانون دوم ۱۹۳۹ در منزل معاون، محمود عبدالرزاق منعقد شد و در نتیجه اتفاق همه شرکت‌کنندگان در گردهمایی، اظهارنامه‌ای به مسؤلان فرانسوی تسلیم شد که محتوی مطالب زیر بود:

۱- استان لاذقیه جزیبی جداناپذیر از سوریه عربی است.

۲- همه ساکنان این استان معاهده امضا شده در سال ۱۹۳۶ میان فرستادگان سوری و دولت فرانسه را که مرز پائینی سرزمین سوریه را تعیین کرده، تأیید می‌کنند.

۳- ما مصوبات مجلس نمایندگان سوریه را که در جلسه مورخ ۳۱ کانون اول ۱۹۳۸ تصویب شده تأیید می‌کنیم.

۲- نشریه‌ی *الایام* شماره ۱۰۶۷، تاریخ ۱۲ نیسان ۱۹۳۶.

۲۰۶ □ تاریخ شیعه در شام

است و نه به مصلحت سوریه قرار دهد. آنها با فرستادن دبیر اتحادیه به نزد شما این فرصت را برای تجدید اعتماد غنیمت شمرده‌اند. امید است که جناب عالی با قبول بالاترین احترامات ما، بر ما منت گذارید».

امضاء هیأت مدیره

شوکت عباس، عثمان حسن اسبر، محسن علی عباس، احمد علی کامل، عبدالله العبدالله، احمد الخیر، سلیمان الخیر، عزیز محمد حسن، احمد عزیز اسماعیل، جمیل اسعد عثمان، محیی الدین کامل و عثمان زیدان.

کوششهای اتحادیه و همچنین همه ساکنان ساحل در همه جناحها به واسطه تأثیرپذیری از اوضاع سیاسی و حساس منطقه به دو مسأله اساسی وطنی معطوف شده بود. وحدت و استقلال و فعالیتها پیرامون این دو مطلب محدود شده بود و برای آنها مطلبی حائز اهمیت غیر از این دو نبود و زمانی که این نواحی در هفدهم نisan ۱۹۴۶ به استقلال خود دست یافت همه نیروها به بازسازی و تعمیر آنچه ضروری بود معطوف شد.

اما هنوز این منطقه چیزی از آرامش و استقرار به خود ندیده بود که سرتیپ حسنی الزعیم با انقلاب خودش که دولت میهن پرستان را در ۳۰ آذر ۱۹۴۹ سرنگون کرد، آن را غافلگیر نمود و هر دو قوه قانونگذاری و مجریه را به دست گرفت و صدور فرامین را با اعتبار تاریخ انقلاب از ناحیه فرماندهی کل ارتش سوریه که خود بر آن ریاست داشت، قرار داد؛ دولت سرتیپ حسنی الزعیم مدت چهار ماه و چهارده روز ادامه داشت، سپس فرمانده کل ارتش و نیروهای مسلح سرتیپ محمد سامی حلمی حناوی در تاریخ ۱۴ آب ۱۹۴۹ آن را سرنگون کرد و شورای عالی نظامی که

تشیع در سواحل شام □ ۲۰۷

حناوی آن را تشکیل داده بود کلیه امور قانونگذاری و اجرایی و همچنین صدور فرامین قانونی و تشکیلاتی را تا زمان تشکیل حکومتی بر اساس قانون اساسی، به عهده گرفت.

در دوران انقلاب دوم، جمعیت خیریّه اسلامی جعفری در لاذقیه در اواخر نisan ۱۹۵۱ تأسیس شد^۱ و نشریه صدای اتحاد، اولین نشریه‌ای بود که از تأسیس آن به صورت زیر خبر داد:

جمعیت خیریّه اسلامی جعفری

اعضای موقت این جمعیت عبارتند از:

شیخ عبدالخیر (از قرداحه)، شیخ محمد حامد (از صافیتا)، شیخ عبداللطیف ابراهیم (از صافیتا)، شیخ حسن مسعود (جبله)، شیخ یونس حمدان (بانیا)، شیخ حیدر محمد (جبله)، شیخ اسعد حسن الحاره (الحفه)، شیخ محمود سلیمان خطیب (جبله)، شیخ رجب سعید (الشیر)، شیخ یونس علی جبیلیه (جبله)، شیخ کامل حاتم (بهلولیه)، شیخ احمد حسن (بهلولیه) و استاد عبدالرحمن الخیر به عنوان سردبیر و جناب سید محمد رشید سلیمان به عنوان نظارت بر صندوق منصوب شده‌اند و جمع حاضر بر سپردن ریاست فعلی به جناب سید عبدالله با اعتراف به فضل ایشان در متحد ساختن همه طوایف اسلامی و به واسطه تقدیر از تلاش ایشان در میدان اصلاح دینی و برادری محمدی (ص) اتفاق کردند.

اهداف: به پا داشتن امور معنوی و ارتقای سطح دینی اسلامی طائفه علویان و ساختن معابد در روستاها و آبادیها و انتشار اصول و مبادی

۱- سند خطی از آرشیو خصوصی ما.

۲۰۸ □ تاریخ شیعه در شام

اسلامی در نواحی کوهستانی»^۱.

ولی جمعیت مذکور برای بهره‌گیری از عنوان رسمی، مدتی تأخیر را در شروع فعالیتهای خود اعلام کرد و شاید اوضاع آشفته سیاسی که بر این نواحی می‌گذشت نقشی در این امر داشت، زیرا دولتی که انقلاب دوم آن را آورده بود مدت زیادی دوام نیاورد. در اطلاعیه شماره یک که از جانب رئیس ستاد کل سرهنگ ادیب شیشکلی در تاریخ ۲۹ تشرین دوم ۱۹۵۱ صادر شد چنین آمده بود:

«ریاست ستاد کل به اطلاع ملت بزرگوار سوریه می‌رساند که ارتش زمام امنیت در شهرها را به دست گرفته و امیدوار است که همه مردم بر آرامش و خویشنداری خود و آماده‌سازی وظایف ارتش و فرمانبرداری از اوامر آنها، بدون آشفته‌گی و اضطراب باقی بمانند و همین‌طور کسانی را که اندیشه اخلال در امنیت را در سر بپرورانند به شدیدترین مجازاتها هشداری می‌دهد».

این اطلاعیه اعلام می‌کرد که انقلاب جدیدی روی داده است و سرتیپ فوزی دو قوای قانونگذاری و مجریه را به عهده گرفت و به موجب فرمان نظامی شماره ۲ صادره به تاریخ ۱۹۵۱/۱۲/۳ اختیارات و اختیصاصات رئیس دولت را به دست گرفت از جمله فرمانهای قانونگذاری که دولت انقلاب سوم صادر کرد فرمان قانونی شماره ۳ صادر شده در تاریخ ۱۹۵۱/۱۲/۳۰ در خصوص تنظیم لباس رجال دینی مسلمان بود که متن این فرمان چنین است:

ماده ۱: شکل لباس روحانیان مسلمان به فرمان رئیس هیأت وزیران و

۱- نشریه صدی‌الاتحاد، شماره ۳۲۹، تاریخ ۲ آبان ۱۹۵۱.

تشیع در سواحل شام □ ۲۰۹

بر اساس پیشنهاد هیأتی که در ماده دوم از این فرمان قانونی بدان تصریح شده مشخص می‌شود.

ماده ۲: هیأت مرکزی اصلی در شهر دمشق تشکیل می‌شود که اعضای آن عبارتند از: مفتی کل به عنوان رئیس و قاضی ممتاز، مدیر کل اوقاف و دو تن از بزرگان رجال دینی که هیأت وزیران آنها را بنا به پیشنهاد مفتی کل انتخاب می‌کند.

ماده ۳: در هر استانی هیأتی فرعی تشکیل می‌شود که اعضای آن شامل:

قاضی شرع: رئیس، مفتی استان و یا نایب مفتی، مدیر اوقاف استان و یا مجلس اوقاف: اعضای آن. و هرگاه که بحث در باره شهرستان باشد مفتی آن شهرستان جایگزین مفتی استان می‌شود.

وظیفه این هیأت بررسی احوال کسانی است که در لباس رجال دینی زندگی می‌کنند و کسانی که به پوشیدن این لباس تمایل دارند و تأیید کسانی که حقیقتاً رعایت این لباس را می‌کنند و ممانعت از کسی که برای هیأت ثابت شده است که او با پوشیدن این لباس خود را در سلک رجال دینی وارد کرده است.

ماده ۴: کسانی که ارتباط با نیابت کلی دارند حق استیناف احکام صادره از این هیأتها را به هیأت مرکزی اصلی - که تصمیماتش نهایی است، در مهلت پانزده روز پس از تاریخ ابلاغ - دارند.

ماده ۵: به کسانی که در مناصب فتوا دادن و یا دبیرخانه فتوا و ریاست دیوان آن و قضاوت شرعی، خطابه، امامت تدریس دینی و یا استادی علوم شرعی در مدارس دینی اشتغال دارند حق پوشیدن لباس رسمی دینی داده شده است.

ماده ۶: از زمان تاریخ نشر این فرمان قانونی حق پوشیدن لباس دینی به اشخاص مذکور ذیل منحصر می شود:

۱- کسانی که در ماده پنج به آنها اشاره شد.

۲- دارنده مدرک یکی از دانشکده های شرعی که قابل قبول در سوریه یا یکی از کشورهای اسلامی باشد و کسانی که هم اکنون لباس دینی به تن دارند در صورتی که این هیأت های خاص این حق را برای آنها تأیید کنند.

ماده ۷: برای پوشیدن لباس دینی از جانب مفتی کل و بنا بر تصمیم هیأت های مخصوص، سندی معتبر داده می شود و تمام کسانی که چنین مدرکی را همراه نداشته باشند از پوشیدن این لباس منع می شوند.

ماده ۸: هیأت فرعی حق پس گرفتن مدرک را از کسانی که شرافت و مکانت این لباس را به واسطه بداخلاقی رعایت نمی کنند، بنا به پیشنهاد و نیابت کل در منطقه و یا از جانب خودش، دارد.

این فرمان قانونی هر کس را که با احکامش مخالفت می کرد به زندان از شش ماه تا بیشتر و یا پرداخت جریمه که بیش از صد لیره نمی شد محکوم می کرد. این فرمان نگرانی شیعیان و علمای آنها را در ساحل برانگیخت، چرا که می ترسیدند چنانچه هیأتی غیر از علمای مذهب جعفری برای بررسی کفایت آنها تشکیل شود با توجه به اختلافات ذاتی که میان دو مذهب سنی و شیعه وجود داشت، آنها را از پوشیدن لباس دینی خاص خودشان باز دارند از این رو خواستار شدند تا هیأتی مخصوص و متشکل از علمای مذهب جعفری برای بررسی کفایت کسانی که در لباس رجال دینی زندگی می کنند و کسانی که تمایل به پوشیدن این لباس دارند، برپا شود. دولت این درخواست آنها را پذیرفت و در تاریخ ۱۵ حزیران ۱۹۵۲ فرمان قانونی شماره ۳ را صادر کرد که محتوی مطالب زیر بود:

تشیع در سواحل شام □ ۲۱۱

«هیأتی مخصوص برای جعفری مذهببان از میان علمای آنها در استان لاذقیه تشکیل می‌شود که اعضای آن ۳ تن از علمای جعفری هستند و وقتی بحث مربوط به هر شهرستانی هست یک نفر از همان شهرستان به آنها اضافه می‌شود این اعضا به تصمیم مفتی کل از میان علمای صاحب کفایت تعیین می‌شوند وظیفه این هیأت بررسی احوال کسانی است که در لباس دینی بر اساس مذهب جعفری به سر می‌برند و کسانی که تمایل به پوشیدن این لباس دارند، و تأیید کسانی که مشخص شده که مراعات این لباس را می‌کنند و جلوگیری از کسانی که برای هیأت محقق شده که با پوشیدن این لباس خود را در سلک رجال دینی وارد کرده‌اند».

به استناد این فرمان، مفتی عام جمهوری سوریه در تاریخ ۱۷ شوال ۱۳۷۱ تموز ۱۹۵۲ م قطعنامه شماره ۸ را صادر کرد که در آن تصریح شده بود بر: «تشکیل هیأتی فرعی در مرکز استان لاذقیه متشکل از آقایان جناب سید شریف عبدالله به عنوان رئیس و شیخ علی حلوم مفتی شهرستان لاذقیه و شیخ عید دیب الخیر به عنوان اعضای دائم».

همراه این هیأت فرعی مذکور یک عضو دیگر شرکت دارد برای هر شهرستان یکی از آقایانی که نام او در کنار نام شهرستانش ذکر شده است، آقایان: کامل حاتم از شهرستان لاذقیه، عبدالله عابدین از شهرستان الحفه، حیدر محمد احمد از شهرستان جبله، یونس یاسین سلامه از شهرستان بانیاس، عبدالهادی حیدر از شهرستان مصیاف، محمود سلیمان الخطیب از شهرستان طرطوس، عبداللطیف ابراهیم از شهرستان صافیتا، علی صالح حسن از شهرستان تلکخ.

وظیفه این هیأت بررسی کفایت کسانی است که در لباس دینی مذهب جعفری به سر می‌برند و کسانی که تمایل به پوشیدن این لباس دارند و

۲۱۲ □ تاریخ شیعه در شام

تأیید کسی که حقیقتاً رعایت این لباس را می‌کند و جلوگیری از کسی که برای هیأت محقق شده که او با پوشیدن این لباس خود را در سلک رجال دینی وارد ساخته است».

فرمان فانونی شماره ۳ اولین اعتراف رسمی در به رسمیت شناختن مذهب اهل بیت در سوریه بود و این اعتراف ۲۵ سال دیرتر از به رسمیت شناختن مذهب جعفری در لبنان صادر شد^۱.

این حقیقت باید گفته شود که این فرمان نقطه عطفی در احیای مذهب جعفری و برانگیختن آن در ساحل سوریه بود. در پی صدور این فرمان بلافاصله دو تحقیق مختصر صورت گرفت که پیرامون اصول دین و فروع آن بر مبنای مذهب جعفری، دور می‌زد. تحقیق اولی تحت عنوان *الموجز المبین فی معرفة اصول و فروع الدین علی مقتضی الفقه الجعفری* نوشته کامل حاتم که شامل ۳۱ صفحه در قطع متوسط بود این پژوهش به شیوه سؤال و جواب صورت گرفته بود.

تحقیق دوم تحت عنوان *المختصر الجامع فی اصول الدین و فروعیه* بود که عنوان دیگری نیز داشت *المختصر الجامع فی الفقه الجعفری* تألیف شیخ عبداللطیف الخیر و شیخ محمود صالح، شامل ۷۸ صفحه در قطع متوسط. هدف نهایی از انتشار این دو تحقیق، در این زمان به خصوص، کمک به اجازه گرفتن در بررسی کفایت کسانی بود که دوست داشتند به پوشیدن لباس دینی خود را آراسته سازند، از طریق قرار دادن کتابهایی مختصر و آسان در دسترس آنها. لیکن انجمنی که در اواخر نisan ۱۹۵۱ تأسیس

۱- به رسمیت شناختن مذهب جعفری در لبنان در قطعنامه شماره ۳۵۰۳ صادره در تاریخ ۲۷ کانون ثانی ۱۹۲۶ صورت پذیرفت. رجوع کنید به *مجله القضاء*، یوسف صادر، سال ششم، شماره ۲، شباط ۱۹۲۶، ص ۵۱.

تشیع در سواحل شام □ ۲۱۳

خود را اعلام کرد تا تاریخ ۲۷/۴/۱۹۶۲ بهره‌ای از عنوان رسمی خود نبرد و این همان تاریخ ماه آن است^۱. این تأخیر نشانگر مشکلات بسیاری است که پیش روی انجمن مذکور وجود داشت لیکن در خلال این مدت به فعالیت چشمگیری دست زد و در هر مناسبتی که پیش آمد اعلامیه عمومی توزیع می‌کرد که آداب و اعمال آن روز را معرفی می‌نمود. از آن جمله اطلاعیه‌ای است که به مناسبت پایان یافتن ماه مبارک رمضان در سال ۱۳۷۲ هـ / ۱۹۵۳ م توزیع شد که در آن چنین آمده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الأطهار و اصحابه الأبرار.
«یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصّیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون».

«ای مؤمن صابر، ای مؤمنی که با تقوای خود بر شهوات و با شب زنده‌داری بر خواب و غفلت و با ایمان خود بر غلبه دنیا و نعمتهای زودگذر آن پیروز گشته‌ای، انتظار تو در رسیدن به معشوق و دلدار روحانیت، یعنی دلدار هر مؤمنی، به درازا کشید. ماه مبارک الهی که قرآن در آن ماه نازل شده و هدایت و بیّنات الهی در آن متجلی گشته و تاریکیهای غفلت از قلبهای مؤمنان زدوده گردیده؛ یازده ماه از دیدار چشمه جوشانش لب فرو بستی و تشنه‌کام بر سر برکه‌گوارا و آب زلال او آمدی و اینک او با هلال درخشان و جلالت عظیمش تو را حیاتی می‌بخشد پس به روزه‌اش افطار کن و از برکات و نعمتهایش بهره‌گیر.
ای مؤمنان، خداوند سبحان حدود پنجگانه را بر شما واجب گردانیده

۱- شماره ماه آن ۴۲۹ مورخ نیسان ۱۹۶۲ است.

است: نماز، روزه، زکات و جهاد، و آن‌گاه که نیازی به جهاد مستقیم نباشد جهاد معنوی جای آن را می‌گیرد و حد پنجم با این چهار حد کامل می‌شود و مؤمن در حال ایستاده و نشسته در رکوع و سجود، جهاد می‌کند.

ای برادر مؤمن انجمن خیریه اسلامی جعفری تهنیت خود را به واسطه صبر عظیم تو بر روزه روزهای گرم و شب زنده‌داری شبهای سرد، به تو تقدیم می‌دارد و هرگاه که تو را می‌بیند از اعماق وجودش احساس لذت روحی می‌کند. تو او هستی و او توست تو دعوت پروردگارت را پذیرا شدی و از میوه‌های این شبهای مقدس، عبادت خداوند را چیدی. با بیداری شبها، قلبی خاشع و چشمی گریان، در حالی که پروردگارت را در پی هر نمازت و مناجات پیوسته‌ات به روح اعلی، می‌خواندی، گوارا باد بر تو و بر تمام برادران مسلمانان یعنی کسانی که در این جهاد تو شرکت کردند و همان احساس تو را درک کردند کسانی که خداوند ایمان بنده‌ای را قبول نمی‌کند، مگر به واسطه دوستی آنها و نیکی و اخلاص برای آنها، خداوند شما و آنها را در حفظ و پناه خود دارد. ای برادر مؤمن آیا گمان می‌کنی در اعمال تو همین گرسنگی و تشنگی و عبادت و شب زنده‌داری به تنهایی ضامن نجات توست؟ هرگز! بلکه در این جا امر دیگری هست در این جا عمل بزرگی است که ابتدای آن نیت و ارکان آن اخلاص و وفا و صدق و دوستی با هر مسلمان است و نیکی کردن و گرد آوردن پراکندگی آنها، بلکه نیکی کردن به همه مردم است بر اساس شمول این حدیث شریف: «مردم عیال خداوند هستند و محبوب‌ترین آنها در نزد او کسی است که نفع بیشتری به عیالش برساند» و در روایتی «نیکوکارترین آنها» آمده است.

پس ای برادر مؤمن در آن چه در باره پروردگارت، دینت و برادرانت بر

تو مترتب شده دقت کن.

این انجمن - که خدای تعالی آن را حفظ کند - تهنیت و مژده‌ای توأم با هم به تو تقدیم می‌کند. تهنیت به واسطه لذات روحی آن و مژده به جهت فعالیت انجمن خودتان و اعمال شایسته‌ای که انجام داده است. جمعیت به حول و قوه خدای متعال با تلاشی پیگیر به احداث سریع مسجد جامع و دبیرستان در لاذقیه و جامعی در طرطوس و جامعی دیگر در بانیا و جامع و مسجد کاملی در قرداحه و نیز در بیت یا شوط اقدام کرده است. همین طور ساخت مسجدی در سخابه را به عضو فعال شیخ فاضل احمد یوسف عید سپرده است و مسجدی در معیصره و مسجدی دیگر در عنازه و نیز مسجدی در ابوقبیس ساخته شده و فعالیت‌های بسیاری که این انجمن - به دست اعضای فاضلش به آنها اقدام کرده است که دیده‌ای و از این قبیل کارهای شایسته که در این مناطق پراکنده است خواهی دید، کارهایی که دیدن آنها رساتر از شنیدن و واقعیت آن فصیح‌تر از اوهام گشته است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾.

«ادعاهای مادامی که شهودی بر آنها اقامه نشود فرزندان

حرامزاده‌اند».

و این انجمن شما - بحمدالله - در مدتی اندک با اعمال درخشان، تلاش پیگیر خود را در راه وحدت کلمه و تألیف قلوب فرزندان این وطن عزیز - که یک آسمان بر آنها سایه افکنده و یک زمین آنها را بر خود حمل می‌کند و یک نظام دموکراتیک آنها را فرا گرفته - ثابت کرد و در این جا ناگزیریم تا با تمام احساسان، سیاس و امتنان خود را به دولت با درایت خود به واسطه موضع شایسته و حکیمانه‌اش، تقدیم کنیم که به واسطه آن راه

۲۱۶ □ تاریخ شیعه در شام

رسیدن به هدف عالی تر که ما و هر انسان مخلص دوستدار امت و ملت آن را در نظر داریم، یعنی اصلاحات عمومی، را برای ما آسان کرد. و اما انجمن از تو می خواهد که تلاشهای سودمند خود و دعاهای خیرت را تقدیم او کنی، همان طور که به هر یک از برادران مسلمانان تقدیم می کنی، در حین تهجد و نماز و در حین افطار و روزهات و در حین صلوات بر محمد و آل او (ص) خداوند ما و شما و تمام مسلمانان را موفق بدارد».

«و قل اعملوا فسیرى الله عملکم و رسوله و المؤمنون و ستردؤن إلی عالم الغیب و الشهادة فیتبئکم بما کنتم تعملون».

لاذقیه ۲۷ شعبان المکرم سال ۱۳۷۲ مطابق با ۵۳/۵/۱۱

و در عرصه ای دیگر، انجمن در کمین هر صدا و حرکتی نشسته بود خواه نویسندگان فاسد و یا داعیان تفرقه و فتنه و یا دامن زندگان به غوغاهای نژادی و... و به مقابله شدید با آنها برمی آمد انجمن نامه هشداردهنده ای در باره توطئه ها و اهداف خبیث توطئه گران به مسئولان امر نوشت از جمله نامه مورخه ۲۰/۱۰/۱۳۷۹ هـ / ۱۶/۴/۱۹۶۰ بود که شریف عبدالله رئیس انجمن، آن را به استاندار لاذقیه نوشت که در آن چنین آمده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور استاندار معظم لاذقیه

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

«نامه های مغرضانه و موذیانهای در حق طایفه مخلص از این وطن عربی، مکرراً نوشته شده است که این طایفه همان علویان جعفری هستند و از آن جایی که تعرض به مسائل قومی جز به مصلحت استعمار نیست

تشیع در سواحل شام □ ۲۱۷

نامه خود را تقدیم می‌کنم تا نظر روشن بین شما را به عواقب وخیمی که از برپایی جنجالهای قومی پدید می‌آید معطوف سازم، مسائلی که مایه خوشحالی استعمار و اذتاب و جاسوسانش می‌شود و این امور را وسیله‌ای برای ضربه زدن به وحدت این امت متحد قرار می‌دهند و یقین من این است که اینها انگیزه‌های کینه‌توزانه استعماری است که در قالب مشتی نامه شدت یافته تا این اموری را که گذشت زمان بر آنها پرده کشیده برانگیزد و خوشحال می‌شوم که به حضرت عالی یادآور شوم که من مدت نیم قرن است که به موضوع وحدت صفوف اسلامی و دیگر وظایف خصوصاً مسئله علویان جعفری پرداخته‌ام تا این که موفق شدیم کار خودمان را به شکل انجمن خیریه اسلامی جعفری اظهار نماییم که عده‌ای از بهترین نخبگان علمای مورد اعتماد علوی جبل را به خود ملحق ساخته است. هدف اول و آخر ما نزدیک کردن مذاهب اسلامی و دیگر طوایف غیر اسلامی به یکدیگر است و اینک، این فعالیت ما در برخی نواحی استان شروع به ثمردهی کرده است.

در همین حال که ما مشغول فعالیتهای اصلاحی بودیم، ناگهان استاد مجذوب با مقاله‌اش در مجله تمدن اسلامی در مقابل ما ظاهر شد، وی در آن مقاله به بالاترین شخصیت اسلامی پس از رسول اکرم (ص) یعنی امام علی علیه‌السلام توهین کرده بود و ما در همان زمان این امر را به اطلاع شما رسانیدیم و شما با سپاس فراوان به این امر همت گماردید. پس از اندک زمانی مجله الأزمهر با گفتاری در باره علویان که به امضای سید حسن عمر بود ما را غافلگیر کرد که در آن به علویان حمله کرده و آنها را از حدود اسلام خارج دانسته بود، همچنین شیخ عبداللطیف المشتهدی که هدایت پنج هزار نفر از علویان را به حریم اسلام به خود نسبت می‌دهد. گویا که

اینها چیزی از اسلام نمی‌دانستند، مگر پس از تشریف فرمایی او به این استان که خشم بسیاری را برانگیخت، به طوری که علمای جبل درصدد ردّ نوشتن بر او و بر نوشته‌های پیش از او برآمدند و ما از این امر جلوگیری کردیم، زیرا عدم موضعگیریهای قومی را که جز به مصالح استعمار نیست بر خودمان فرض کرده بودیم. سومین هجوم مطالبی بود که محمّد عبدالله عنان در یک کلام نوشته بود:

«این نصیریه که در این جا و در رسائل *الدعاة* بدانها اشاره کردیم طایفه‌ای از باطنیه هستند که تا به امروز در لاذقیه و طرابلس و حماة و دمشق باقی هستند و همانند دروزیان اظهار مسلمانی می‌کنند. آنها همانند دروزیان معتقد به الوهیت علی بن ابی طالب هستند و مانند آنها به دو گروه عقلاء و جهال تقسیم می‌شوند و مانند آنها محافل دینیشان را در پنهانی برقرار می‌کنند. معروف این است که آنها ده تن از محارم از دختران و خواهران و زنان یکدیگر را مباح می‌دانند و به نظر آنها ایمان زن کامل نمی‌شود مگر این که خودش را برای برادر مؤمنش حلال گرداند، ولی آنها خودشان را برای مردمان بیگانه حلال نمی‌کنند. نصیریه زنان را همانند حیوانات مجرد از روح می‌دانند و ظاهراً آنها در اصل به دعوت پنهانی برمی‌گردند که مذهب دروز از آن مشتق شده و به عمده امور اباحی که به آنها نسبت داده می‌شود، گردن نهاده‌اند». [پایان گفتار عنان]. از این جا اهداف و اغراض پستی برای شما آشکار می‌شود که مقصود آنها جلوگیری از روند وحدت و انسجامی است که افراد با اخلاص و غیور این امت عربی آن را پدید آوردند امتی که پیشرفت و شکوفایی آن ممکن نخواهد بود مگر با وحدت در شؤون مختلف آن.

درخواست ما از حضرت عالی این است که دولت با کیاست، با مشتی

تشیع در سواحل شام □ ۲۱۹

آهنین بر سر فتنه‌انگیزان و نویسندگان بدخواه بکوبد تا عبرت و پندی برای کسانی باشد که ضربه زدن به این وحدت را پیش خود زمزمه می‌کنند.

و در پایان با قبول احترامات بر ما منت گذارید»^۱.

فعالیت‌های انجمن فقط در حدود سواحل سوریه متوقف نشد بلکه روابطی را با جمعیت‌ها و محافل و هیئت‌های دینی شیعه در سایر نقاط دنیای عرب برقرار کرد و نیز گردهمایی‌هایی منعقد ساخت. بارزترین روابط انجمن، ارتباط آن با مجلس اعلای اسلامی شیعی در لبنان بود که از ظهور این انجمن نوپا استقبال کرده و از اقدامات و فعالیت‌های آن پشتیبانی کرد. نامه امام موسی صدر رئیس مجلس اعلای اسلامی شیعی در لبنان، که برای رئیس و اعضای انجمن جعفری لاذقیه فرستاده دلیل این مطلب است. متن نامه چنین است^۲:

بسم الله الرحمن الرحيم

«محضر امیر جلیل القدر شریف عبدالله الفصل - اعزه الله -

سروران، علمای عالیقدر، مردان حق و دین و جهاد - دامت برکاتهم

برادران عزیز، اعضای بزرگوار انجمن

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

تحیت پاک اسلام توأم با سرور، و آرزوی پیروزی و کسب موفقیت

همراه با پوزش از عدم حضور خود به واسطه قرارهای قبلی خارجی، را

تقدیم می‌کنم.

۱- رساله خطی که در آرشیو خود نگهداری می‌کنیم.

۲- رساله خطی که در آرشیو خود نگهداری می‌کنیم.

و اما بعد، شب دهشتناکی که این امت را فرا گرفته و خطرهایی که از هر طرف بلکه از داخل و از میان خانه‌ها و نفوس و عقول آنها را تهدید می‌کنند که بعضی به جهت نبرد استعمارگران کافر و برخی به واسطه و سوسه شیطان پدید آمده، خدا ما را از آنها دور سازد. این شب تیره و این خطرهای تهدیدآمیز به ما نهیب می‌زند که تمام نیروهای این امت را تک‌تک یا گروهی بسیج کنیم و اگر وارد میدان مسابقه و تحدی می‌شویم در راه بقا تا سر حد مرگ بایستیم و در این نبرد سرنوشت‌ساز برترین پشتوانه‌ها و قوی‌ترین ارکان خویش را به کار گیریم.

در مسیر این واقعیت علمای مسلمان که از چشمه سار زلال اهل بیت رسول اکرم علیه و علیهم الصلوة و السلام نوشیده‌اند احساس کردند که واجب عینی است که از گوشه عزلت بیرون آیند و دیوارهای تفرقه و اختلافات را بدرند و وارد میدان شوند میدان خدمت و رهبری فکری. و این علما که از ائمه معصومین (ع) رهبری و از سیره آنها مذهبشان را گرفته‌اند و ولایت و تمسک به ایشان را معراج و منهج خویش قرار داده‌اند، آنچه از ایشان انتظار می‌رود این است که در راه ارائه دین و روشنگری ابعاد آن و تبلور ارکان آن در زندگیشان ذوب شوند تا تجربه والای اسلامی خود را بر امت و بر عالم عرضه نمایند. بنابراین در اجتماع شما بزرگواران در راه مشورت و گفتگو و یکی کردن مواضع و آرا و اندیشه‌ها و فتواها و تقدیم آنها به این امت متحیر جای شگفتی نیست، امتی که در دور و نزدیک این آفاق با نور و عروة الوثقی که گسستگی در آن نیست زندگی می‌کند.

تعجیبی ندارد اگر تلاشهای صادقانه‌ای را می‌بینیم که به سرعت فرصتهایی را که بر انسان همانند گذر ابرها می‌گذرند غنیمت می‌شمرند.

تشیع در سواحل شام □ ۲۲۱

از این رهگذر و در این فرصت درخشان، من به عنوان برادر شما برای خدا و در دین خدا و در مذهب اهل بیت رسول خدا(ص) سلام و درود خود و صدها هزار نفر از برادران لبنانی شما و بلکه دعاهای خیر دهها میلیون نفر از برادران شما را در نقاط مختلف زمین به سوی شما می‌فرستیم به نام این صبرپیشگان نیکوکاری که خداوند در طیّ قرن‌ها آنها را به بلای حسنه‌ای مبتلا ساخت و از سختیها و مشکلات سربلند بیرون آمدند به شما درود می‌فرستم.

من در حالی که در رنجها و سختیها و آرزوها و خواسته‌های صادقانه شما و در مسؤولیتهای رهبری با شما شریک هستم و با تأکید بر این که این اقدام همان نیاز مردم و راه میانه است، بر شما درود می‌فرستم.

بر شما درود می‌فرستم در حالی که تمام نیروهای مجلس اعلای اسلامی شیعی در لبنان را با صدق و اخلاص متوجه شما گردانیده‌ام بدون این که مجلس اعلای اسلامی شیعی تفاوتی قائل و یا جانبداری کند مؤسسه‌ای که برای اولین بار در تاریخ ما چنان بردباری به خرج داد که بایشینان متقدم خود مرأوده کرد و مؤسسه‌ای که همچنین تلاش و کوشش طاقت‌فرسایی را به ظهور رساند که در مؤسّسات مشابه آن نظیری ندارد.

سروران عزیز و برادران بزرگوار من،

این افتخاری عظیم است که روزی زنده باشیم که در آن این تجربه‌ی والای اسلامی یعنی مذهب اهل بیت را بدون تقیّه و مدارا عرضه کنیم و این مذهب و علما و پیروان آن همدوش مذاهب کریمه اسلامی قرار گیرد. در کنار آنها و در سیاق برادری و در راه ادای رسالت و رهایی این امت و اندیشمندان و تحصیل‌کردگان آن بایستند. شما علمای مجاهد و برادران

۲۲۲ □ تاریخ شیعه در شام

مبارزتان کمک بزرگی در تحقق این روز هستید. خدا را شکر به جهت تلاشهای شما و پاداش خیر از اسلام و رسول آن و اهل بیتش بگیرید. پس این فرصت پیش آمده را غنیمت بشمریم و کاری واحد و سخت را شروع کنیم و از بازیچه‌های این راه و فریبندگیهایش دوری کنیم و مقاوم و استوار در برابر موانع و عوامل بازدارنده آن بایستیم. این امت منتظر هستند و رسول اسلام ندا می‌دهد و امام و ولی ما علی علیه‌السلام می‌گوید: با ورع و تلاش خود و نیرو و استواری مرا یاری دهید. ای سروران بزرگوار:

موضع‌گیری دقیق، بیداری بیشتر و چشم‌اندازی به آینده نزدیک و دور را می‌طلبید. این بدان جهت است که مجالی برای سوء استفاده از اوضاع و عواطف باقی نگذاریم و این خصلت آشکاری را که روزگاران سخت و خطرهای تهدید کننده بدان نیازمند است و نگذاریم. موضع شما سروران جلیل‌القدر امروز، موضعی تاریخی است و ما لحظه‌ای شک نمی‌کنیم که این امر از صلاحیت آگاهانه شما و تحمل بی‌طرفانه و آزاد منشانه شما نسبت به مسؤولیت‌هایتان ناشی شده است خداوند یاور و دستگیر شما باشد که او بهترین مولا و بهترین وکیل است. و السلام علیکم و رحمة الله برکاته».

رئیس مجلس اعلای اسلامی شیعی در لبنان

سید موسی صدر

اهداف انجمن بسیار و متنوع بود که عبارتند از:

۱- نشر فرهنگ اسلامی و حمایت از اهل فضل.

۲- بازسازی و نوسازی مساجد و مدارس دینی و علمیّه و مراکز

درمانی.

۲۲۳ □ تشیع در سواحل شام

۳- گسترش آموزشهای دینی در مدارس علویان بر اساس مذهب جعفری.

۴- کمک رسانی به فقرا و آموزش طلاب فقیر به صورت رایگان بر حسب امکانات انجمن.

۵- اندیشه نزدیک‌سازی طوایف اسلامی و ایجاد الفت با طوایف دیگر.

و تحقق این اهداف صرف تلاشی طاقت‌فرسا و صبر و اهتمام بسیار را می‌طلبد. با توجه به ترکیب جمعیتی پدید آمده در ساحل سوریه، انجمن کارت ممتاز افتخاری صادر کرد و به کسانی که تلاش پسندیده یا فداکاری قابل تحسینی در راه اهدافی انجام دهند که انجمن برای رسیدن به آنها تلاش می‌کند، داده می‌شد، شکل این کارت بدین گونه بود:

کارت ممتاز افتخاری
به جناب از طرف انجمن خیریه اسلامی جعفری به پاداش تلاش پسندیده و فداکاری قابل تحسین ایشان، در راه هدف والایی که این انجمن جوان برخاسته از ملت برای رسیدن و دستیابی به آن تلاش می‌کند و بر طبق، اساسنامه داخلی انجمن اهداء می‌شود. خداوند خطاهای همگان را با خیر و صلاحی که در آنهاست محو کند
رئیس انجمن

انصافاً باید بگوییم:

پایه‌گذار حقیقی انجمن جعفریه در لاذقیه و مغز متفکر و زبان‌گویای آن، مرحوم شریف عبدالله الفضل آل علوی حسنی بود که سلسله نسبش به مولایمان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌رسید. اصل او از حجاز بود

۲۲۴ □ تاریخ شیعه در شام

که در لاذقیه سکنی گزیده و آن را محل اقامت خود قرار داد. بعد از این که سعودیها بر حجاز استیلاء یافته و حکومت شریف حسین را برانداختند. این انجمن برای شریف همه چیز زندگیش بود که از وقت و سلامت و راحت خود برای آن دریغ نمی‌کرد و مکانت و منزلتی که انجمن از آن بهره‌مند بود به فضل و مکانت او برمی‌گشت، با توجه به جایگاه بلند علمی او و روابط محکمی که با شخصیت‌های معروف اسلامی در جهان اسلام و حوزه‌های دینی نجف و ایران و دیگر مناطق داشت.

شریف عبدالله از زمان تأسیس انجمن جعفریه در لاذقیه در سال ۱۹۵۱ رئیس آن بود تا زمان وفاتش در ظهر پنجشنبه اول ذی‌حجه ۱۳۹۵ هـ مطابق با ۴ کانون اول ۱۹۷۵ و جلسات انجمن پیش از آن که مقرّ خاصی برای آن به وجود آید در خانه وی تشکیل می‌شد. مسجد جامع امام جعفر صادق علیه‌السلام در منطقه رمل شمالی لاذقیه پر افتخارترین کارهای انجمن محسوب می‌شود احداث این مسجد واقعه‌ای منحصر به فرد و مهم در تاریخ لاذقیه و ساحل سوریه بود.

این مسجد در سال ۱۳۸۶ هـ / ۱۹۶۸ م ساخته شد و مساحت آن همراه با ایوانها ۵۵۰ متر مربع بود و برای احداث آن کوششهای وسیعی صورت گرفت. هزینه آن ۲۲ هزار لیره سوریه شد که از محل صدقات مستحبی جمع‌آوری گردید. گاه برخی از مشایخ جلیل‌القدر نشریه‌ای را منتشر می‌ساختند که منافع آن به بنای مسجد جامع و انجمن اختصاص می‌یافت از جمله:

شیخ عبدالرحمن الخیر که کتابچه‌ی ارزشمندی به نام *تحفة المؤمن فی فضل یوم الجمعة و اشهر رجب و در شعبان و رمضان و الأعمال و الأذکار المسنونة فیها* را منتشر ساخت.

تشیع در سواحل شام □ ۲۲۵

همچنین شیخ محمود سلیمان الخطیب جزوه کوچکی را منتشر ساخت که حاوی قصیده‌ای با عنوان - ارج النبوه - یا بیان ولادت نبی اکرم (ص) بود و درآمد آن را به مسجد جامع امام جعفر صادق در لاذقیه اختصاص داد. همین‌طور شیخ محمود صالح و شیخ عبداللطیف الخیر کتابچه‌ای با عنوان *المختصر الجامع فی الفقه الجعفری* منتشر ساخته و بخشی از درآمد آن را به جمعیت جعفریه لاذقیه اختصاص دادند. و عده بسیاری دیگر.

مسجد دو درب غربی و شمالی دارد بر سر در غربی سنگ مرمر مستطیل شکلی به طول در قرارداد که بر آن این آیه نقش بسته است: ﴿انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الاخر و اقام الصلاة و آتی الزکاة و لم ینحس الا الله﴾. و در سمت راست و شمال در، از داخل دو لوحه سنگی است که بر روی هر یک تاریخ احداث مسجد وجود دارد بر روی کتیبه سمت راست ابیات زیر نوشته شده است:

لك الخیر هذا مسجد طاب مهده	فاذن بدين الله فیه و كبر
یرف علیه الطیب من آل احمد	و یطفو علیه الیمن من فیض حیدر
یباركه التشریف باسم ابن فاطم	امام الهدی و ابن الاثمه جعفر
یحف به اتباع كل مبرء	من اللرجس معصوم الفؤاد مطهر
بناه بناة الخیر زلفی لرّبهم	وائی ثواب فات مجهود خیر
و من یقرض التاريخ عرفا یوفه	حمیداً و من ینصر به الله ینصر ^۱

۱- «خیر برای توست، این مسجدی است که زمینش پاک است، پس در آن به دین خدا اذان بگو بانگ تکبیر بلند کن».

«از برکات آل محمد (ص) پاکی بر آن چیده شده و از فیض امام علی، حیدر و کرار برکت و

و بر کتیبه سمت چپ این ابیات نقش بسته است:

رفعناه فی هذی الجوانب مسجداً و شدناه للبرِّ العمیم و للهدی
 رفعناه من آلاء طه و حیدر علی السَّاحل الزَّاهی مناداً و مورداً^۱
 وزانت مَحیاه شمائل جعفر فَلَله ما ابھی و انقی و امجدا
 هنیئاً لاهل الخیر یعطون قانیاً و یجنون بالفانی الثواب المؤبدا
 و طویب لهم نالوا الخلود و انهم سیلقون فی التاریخ ذلك اخلدا^۲
 در مسجد خانه‌ای برای نگهبان و مکانی مخصوص زنان وجود دارد و
 تعدادی مغازه و دفاتر اجاره‌ای به مسجد ملحق شده که عواید حاصل از

→

میمنت بر آن داخل شده است».

«نامیده شدن آن به اسم پسر فاطمه امام هدایت و فرزند ائمه یعنی امام جعفر صادق علیه السلام آن را مبارک کرده است».

«پیروان ائمه‌ای که از هر پلبیدی و باطنشان معصوم و مطهر است برگرد آن جمع می‌شوند»
 «بانیان خیر به جهت تقرب به درگاه خدا این مسجد را بنیان نهادند و کدام کار خیری ثوابش از
 بین می‌رود؟»

«هر کس به تاریخ قرضی دهد به طور کامل به او ادا خواهد شد و هر کس خدا را یاری دهد،
 یاری خواهد شد».

۱- «این ساختمان را به عنوان مسجدی در این اطراف برافراشتیم و آن را برای احسان
 عمومی و هدایت مردم ساختیم»

«این مسجد را با توجهات پیامبر اکرم (ص) و امام علی علیه السلام بر ساحل درخشان همچون
 چراغ و خاستگاه هدایت بنا کردیم».

۲- «و به طبیعت امام جعفر صادق علیه السلام زینت یافت و به خدا سوگند چه طبیعت پر بها
 و پاک و باکرامتی دارد»

«گوارا باد بر اهل خیر که اموال فانی را صرف بنای مسجد کردند که به واسطه آن ثواب ابدی را
 به دست آورده‌اند»

«خوشا به حال ایشان که به جاودانگی دست یافتند و به زودی در تاریخ به این جاودانگی
 برخوردار خواهند کرد».

تشیع در سواحل شام □ ۲۲۷

آنها صندوق خیریه انجمن را تغذیه می‌کند.

فعالیت‌های انجمن تا همین اواخر بسیار محدود و منحصر به جلسات مذهبی بود که به مناسبت‌های دینی معروف بر پا می‌شد ولی از تابستان گذشته - ۱۹۹۰ م - روند فعالیت‌های انجمن به واسطه حضور برخی از شیوخ ایرانی فزونی یافت. یکی از ایشان امامت نمازگزاران را در جمعه‌ها به عهده گرفت و دیگری به تدریس دروس دینی در محل انجمن پرداخت. این خطبه‌ها با استقبال زیاد و توجه گسترده مردم روبه‌رو شد و جمعیت بسیاری جذب مسجد شدند. حضور شیوخ ایرانی مرحله جدیدی در حیات انجمن بود که آن را از حالت سکون و رکود به حرکت فعّالانه وا می‌داشت.

از بارزترین نتایجی که این مرحله جدید به همراه داشت افتتاح مدرسه‌ای برای آموزش قرآن و تجوید و حفظ آن و افتتاح کتابخانه مسجد بود که دربردارنده مراجع دینی بود. انجمن همچنین برای انتخاب عده‌ای از طلاب برگزاری مسابقه‌ای را اعلام کرد که آنها را برای تخصص یافتن در فقه جعفری به دانشگاه امام صادق در تهران بفرستد و هشت طلبه را برگزیدند.

روند فعالیت‌های انجمن در حال افزایش مستمر بود، اگر آن حادثه تأسّف‌بار روی نمی‌داد حادثه این بود که وجود شیوخ ایرانی در لاذقیه و فعالیت‌ها و عملکردهای آنها در جبال لاذقیه خشم برخی از مشایخی را که همّت آنها باقی گذاشتن ملت عوام در مرداب جهل بود، برانگیخت زیرا آگاهی دادن آنها روشنگری دینی صحیحی بود که به معنی برچیدن نفوذ این شیوخ و به تبع محروم شدن آنها از منافع مادی بی‌حد و حصر آن بود. از این رو درصدد دفاع از مصالح تهدید شده خود برآمده و شروع به القای

شبهاتی درباره وجود شیوخ ایرانی کرده و مطالبی را به آنها نسبت می‌دادند و مخفیانه پیامهای تهدیدآمیز برای آنها می‌فرستادند و به نزد مسؤولان رفته و آنها را علیه ایشان تحریک می‌کردند و توانستند دشمنی و کینه یکی از منتقدین را که میان او و رئیس و دبیر انجمن جعفریه دشمنی بود، برانگیزند تا این شخص بر انجمن دست گذاشته و هیأت مدیره آن را منحل و هیأت مدیره جدیدی تشکیل داد این اعمال فعالیت شیوخ ایرانی در لاذقیه را به مقدار زیادی کاهش داد. ما امیدواریم که اوضاع به همان وضعیتی که بود برگردد، زیرا منافع فراگیری برای عموم داشت که نتایج مثبت آن در آینده‌ای نه چندان دور منعکس خواهد شد.

از آن جایی که ما در صدد گفتگو در باره انجمن هستیم چاره‌ای نداریم که به اقدامات فرد خیر بزرگ، سید صبحی اشاره کنیم، او کمکهای مادی سخاوتمندانه‌ای به انجمن داشت که سزاوار سپاس و ستایش است. وی برای زکات فطریه در سال ۱۹۹۰ مبلغ بیست هزار لیره سوریه و در سال ۱۹۹۱ مبلغ ۷۵۰۰۰ لیره سوریه به اضافه ۱۵۰ کیسه که هر کیسه ۲/۵ کیلو گرم شکر و پنج کیلوگرم برنج و ۱/۲ کیلوگرم چای و یک حلب کوچک روغن ۲ کیلویی بود به انجمن پرداخت کرد. در حالی که مدیریت اوقاف از زمان تأسیس انجمن تا به حال مبلغی ما بین ۸ تا ۱۰ هزار لیره سوریه به تدریج به انجمن بخشیده است.^۱

انجمن خیریّه امام علیّ الرضا(ع) در جبله

این انجمن در سال ۱۹۶۲ در دو منطقه جبله و قرداحه تأسیس شد و

۱- در همین مجله، مراجعه کنید به مقاله ما: «المرشد العربی مجله اسلامیة مجهولة» الثقافة الاسلامیة، شماره ۳۴ جمادی الأولى - جمادی الثانی ۱۴۱۱ هـ ت ۲، ک ۱، ۱۹۹۰.

تشیع در سواحل شام □ ۲۲۹

مرکز آن جبله بود و این اهداف را دنبال می‌کرد.

۱- احداث مساجد در دو منطقه جبله و قرداحه.

۲- شرکت در کارهای خیر مانند کمک به خانواده شهیدان، فقیران،

مساکین و طلاب علم و احداث در مانگاهها و خانه سالمندان و دارالعلمها و کتابخانه‌های عمومی^۱.

از نتایج کارهای این انجمن احداث دو مسجد در جبله، یکی در محلّه جیبیات به نام امام علی الرضا علیه السلام و دیگری در محلّه العماره به نام الامام الحسین علیه السلام؛ همچنین در کمکهای مادی به احداث مسجد سومی در روستای بسیسین شرکت داشت که ساخت آن هنوز پایان نیافته بود و در نیمه شعبان ۱۴۱۱ اول آذار ۱۹۹۱ م انجمن مذکور آموزشگاه امام حسین علیه السلام را به منظور آموزش حفظ و تدریس قرآن کریم افتتاح کرد. با توجه به این که انجمن به شیوه عضویت و شراکت و از طریق کمکها و صدقات و اموال وصیت و وقفیات و کمکهای مادی خارجی پس از موافقت وزارت کار و امور اجتماعی و موارد دیگری که هیأت مدیره انجمن با آن موافقت کرده بود اداره می‌شد^۲، لذا فعالیت‌های آن محدود بود و روند آهسته‌ای را می‌پیمود و به مراسمی که به مناسبت‌های دینی بر پا می‌کرد بسنده می‌نمود. از بارزترین فعالیت‌های این انجمن در سالهای اخیر - در تابستان ۱۹۹۰ - اعلام بازگشایی دوره رایگان تدریس قرآن کریم و مبادی فقه اسلامی بود، در این اعلان چنین آمده بود:

۱- ماده ۱ از نظام داخلی انجمن.

۲- نظام داخلی انجمن، فصل پنجم، امور مالی انجمن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اطلاعیه شماره ۱

به ملت بزرگوار:

- انجمن خیریّه امام علی الرضا در جبله خرسند است که اعلام کند بازگشایی دوره رایگانی را برای تدریس مقرر کرده به شرح ذیل:
- ۱- قرائت قرآن کریم (قرائت و تجوید) که رسول خدا(ص) فرموده است: «بهترین شما کسی است که قرآن فراگیرد و آن را بیاموزد».
 - ۲- مبادی فقه اسلامی شامل فرائض و سنن و احکام (اصول دین)، فروع دین، طهارت، نماز و... به جهت عمل به آیه شریفه: ﴿وَلِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾ - توبه / ۱۲۲.
 - ۳- این دوره دانش آموزان مراحل آموزش ابتدایی - آمادگی - دبیرستان... را می پذیرد.
 - ۴- انجمن مذکور به هر یک از طلاب مراحل مذکور چنانچه حضور او کامل باشد، در پایان هر ماه صد لیره سوره پرداخت می کند.
 - ۵- انجمن به هر عضو این دوره یک جلد قرآن کریم و تعدادی کتب فقهی و کاغذ نگارش بدون بها می دهد.
 - ۶- انجمن در پایان هر ماه مسابقه ای برای طلاب در آنچه آموخته اند برگزار می کند و به برندگان اول و دوم و سوم هدیه ای مناسب و سمبلی اهدا می کند.
 - ۷- این دوره از هفتم محرم ۱۴۱۱ هـ مطابق ۲۹ تموز ۱۹۹۰ آغاز می شود.
 - ۸- داوطلبان عضویت در این دوره لازم است در مسجد امام حسین علیه السلام در محله العماره در ساعت ۵ بعد از ظهر هر روز، از ۷/۲۲ تا ۱۹۹۰/۷/۲۸ حاضر شوند.

تشیع در سواحل شام □ ۲۳۱

در پایان به درگاه خداوند سبحان متوسل می شویم تا ما را به آنچه خیر اسلام و مسلمین در شرق و غرب زمین در آن است موفق بدارد. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

هیأت مدیره انجمن امام علی الرضا - جبله ۱۹۹۰/۷/۱۲

سپس به دنبال این اطلاعیه، اطلاعیه دوم را در تاریخ ۱۰ ربیع الثانی ۱۴۱۱ هـ ۱۹۹۰/۱۰/۲۹ صادر کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

اطلاعیه شماره ۲

به ملت بزرگوار

پیرو اطلاعیه شماره ۱ انجمن خیریه امام علی الرضا در جبله، مورخ ۲۹ ذوالحجه ۱۴۱۰ هـ مطابق ۱۹۹۰/۷/۲۲ م و به واسطه علاقه شدیدی که این انجمن برای ارائه فرهنگ اسلامی قرآنی به اقشار بالای جامعه دارد...

در نظر گرفتیم دوره رایگانی که برای آموزش حفظ قرآن در آموزشگاه امام حسین (ع) دایر شده هماهنگ با آموزشهای زیر، ادامه پیدا کند:
نخست موادی که تدریس می شود عبارتند از:

۱- آموزش حفظ قرآن کریم.

۲- مبادی فقه اسلامی.

۳- مطالعه گروهی از احادیث «دینی و اجتماعی» نبی اکرم نظیر

احادیث:

«الصلاة عمود الدين من اقامها فقد اقام الدين و من تركها فقد هدم

الدين».

و «والذي نفس محمد بيده لن تدخلوا الجنة حتى تؤمنوا و لا تؤمنوا

۲۳۲ □ تاریخ شیعه در شام

حتی تحابوا».

و «المسلم للمسلم كالبنيان المرصوص - شد بعضه بعضاً».
و «وقد سئل من احب الناس الى الله فقال احب الناس الى الله انفعهم للناس».

و «كل المسلم على المسلم حرام: رمه و ماله و عرضه».

و «من غش فليس منا».

و «المحتكر ملعون و شارب الخمر كعابد الوثن و ما اسكر كثيره فقليله حرام».

و «وكونوا عباد الله اخوانا».

و «من احب الله و رسوله فلا يؤذ جاره...».

دوم - با توجه به اشتغال طلاب به برنامه‌های مدرسه‌ای خود، مطالعه احادیث منحصر به روز جمعه است از ساعت ۹ صبح تا بیست دقیقه قبل از نماز ظهر.

سوم - این امکان هست که برای طلاب داوطلب بین نماز مغرب و عشاء دروسی داده شود.

چهارم - داوطلبانی که مایل به عضویت در این دوره هستند لازم است همراه اولیای خود در آموزشگاه امام حسین حضور یابند تا بعد از تحویل درخواست عضویت نسبت به ثبت نام ایشان اقدام شود.

پنجم - انجمن خیریه هیچ التزامی در پرداخت وجهی به دانش‌آموزان ندارد.

ششم - هر دانش‌آموزی که به طور کامل پایبند به ضوابط آموزشگاه نباشد، بلافاصله اخراج می‌شود.

هفتم - ثبت نام از ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۴۱۱ هـ مطابق ۱/۱۱/۱۹۹۰ آغاز و

تشیع در سواحل شام □ ۲۳۳

در ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۴۱۱ مطابق با ۱۹۹۰/۱۱/۱۵ پایان می‌پذیرد. خداوند در آنچه مورد محبت و رضایت او است دستگیر ما باشد. ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۰/۱۱/۲۹ م هیأت مدیره انجمن خیریه امام علی‌الرضا - جبله از کارهای بزرگ انجمن اقدام به توزیع کمکهای مادی ماهیانه، به طور مستمر در میان خانواده‌های عفیف فقیر بود که از یک سو با امکانات مالی انجمن و از سوی دیگر با وضع و حالت هر خانواده متناسب بود. به طوری که انجمن نام این خانواده‌ها را در دفتری مخصوص در نزد خود نگهداری می‌کرد!

انجمن بانیا

این انجمن در سال ۱۹۷۲ تأسیس شد و مهم‌ترین اقدامات آن احداث دو مسجد در ساحل بانیا بود. مسجد اول مسجد امام حسین علیه‌السلام و دوم مسجد السیّدة الزّهراء علیهاالسلام بود.

انجمن خیریه اسلامی جعفری در طرطوس

در اواخر سال ۱۹۷۲ م در طرطوس تأسیس شد و دایره فعالیتش دو منطقه صافیتا و الدریکیش را دربر می‌گرفت و به منظور هدف نهایی، دو شعبه فرعی آن، یکی در صافیتا و دومی در الدریکیش شکل گرفت. هدف از ایجاد این انجمن:

۱- این اطلاعات را از سید مصطفی خطیب که یکی از اعضای انجمن خیریه جعفریه طرطوس و کارمند آن است به دست آوردیم.

۲۳۴ □ تاریخ شیعه در شام

- ۱- اقدام به نشر فرهنگ اسلامی و اخلاقی با هر وسیله ممکن همچون کتابخانه و مجله.
 - ۲- احداث و نوسازی مساجد و پرداخت هزینه آنها.
 - ۳- ایجاد درمانگاههای خیریه و خانههای سالمندان.
 - ۴- کمک به فقرا و درماندگان.
 - ۵- توسعه اندیشه نزدیکی میان همه گروهها و طوایف در منطقه.
 - ۶- اقدام به ایجاد گورستانها در صورتی که بدان نیاز باشد.
- انجمن به خرید قطعه زمینی به مساحت ۱۱۱۹ متر مربع در منطقه غربی در طرطوس اقدام کرد و مسجدی به نام مسجد امام حسین علیه السلام و درمانگاهی در آن جا احداث کرد. هزینه ساخت این دو بنا را خانم سجیعه حسین و همسر سعودی وی آقای محمد عبداللطیف جمیل تقبل کردند. مسجد جامع اینک در مراحل پایانی است و بزودی برای افتتاح آن مراسمی برگزار می شود. علاوه بر این مسجد، انجمن در احداث تعداد دیگری از مساجد در برخی از روستاهای منطقه طرطوس مشارکت زیاد و فعالی داشت که عبارتند از: روستای برمانة المشایخ سجنو، مطرو، التفاحه و... همچنین در سال ۱۹۸۸ آموزشگاهی برای آموزش قرآن کریم دایر کرد و جوایز مادی مشوقانه‌ای برای کسانی که یک جزء از قرآن کریم را حفظ کنند اعلام کرد که مبلغ آن پانصد لیره سوریه بود.
- از فعالیت‌های انجمن همچنین توزیع ۴۰۰ نسخه از کتاب نماز مطابق با مذهب جعفری همراه با تعداد زیادی قرآن در مساجد طرطوس و حومه آن و میان کسانی که به عضویت انجمن درآمده بودند، می‌باشد و از سوی دیگر انجمن به دایر کردن دوره آموزشی برای امامان مساجد در منطقه طرطوس - هر جا که بدان نیاز بود - اقدام کرد و این کار بزرگی بود که در

هیچ انجمن دیگری نظیر آن را ندیدیم^۱.

و از اقدامات انجمن همچنین:

۱- ارائه کمکهای مادی به نیازمندان، خانواده‌های تحت پوشش به صورت مقرری ماهیانه.

۲- انجمن، خودروی کمک‌رسانی مخصوص داشت که در نوع خود در طرطوس تک بود و آن را در اختیار همه مردم قرار می‌داد تا آسیب‌دیدگان، بیماران و یا مردگان را به هر منطقه‌ای در سوریه و در هر ساعتی از شب یا روز، انتقال دهند.

۳- انجمن به نزدیکی میان همه گروههای مردمی فرا می‌خواند و این کار در خلال مناسبتهای دینی و سایر مراسمها صورت می‌گرفت و نیز اقدامات خود در این خصوص را با مدیریت اوقاف اسلامی در طرطوس و دیگر هیأت‌های دینی هماهنگ می‌کرد.

و اما امور مالی انجمن متکی به مشارکتها، صدقات و عواید حاصل از عضویت بود و گاهی کمکهای مالی محدودی از وزارت اوقاف اسلامی به انجمن می‌رسید و از مدیریت کار و امور اجتماعی هر سال کمک مالی که مقدارش ۵۰ هزار لیره سوریه بود به انجمن می‌رسید، اما این مبلغ ناچیز بود و در مقابل اقدامات بزرگ که انجمن بدان‌ها می‌پرداخت و عبارت بود از ارائه کمکهای مالی به فقیران و نیازمندان و خانواده‌های تحت پوشش چیز قابل توجهی محسوب نمی‌شد.

۱- نظام‌نامه داخلی انجمن.

شعبه انجمن خیریه اسلامی جعفری در صافیتا

انجمن خیریه اسلامی جعفری در صافیتا در اواخر سال ۱۹۷۲ م شکل گرفت و در ابتدای کار شاخه‌ای از انجمن خیریه اسلامی جعفریه در طرطوس بود و چون فعالیت‌های بیشتر از فعالیت انجمن طرطوس - انجمن مادر - از خود نشان داد ناظران بر امور انجمنهای خیریه در مدیریت کار و امور اجتماعی تصمیم به جدا کردن آن گرفتند. این اقدام در ۱۴ تموز ۱۹۷۵ بود و در شماره ۱۰۰۰ نشریه، به نام «شعبه انجمن خیریه اسلامی جعفری در صافیتا» اعلام آن صورت گرفت. دامنه فعالیت آن شهر صافیتا و روستاهای آن را در بر می‌گرفت و اهداف آن همان اهداف انجمن جعفریه طرطوس بود به اعتبار این که شعبه‌ای از آن انجمن بود.^۱

انجمن صافیتا بر کلیه انجمنهای جعفریه در ساحل به واسطه کارها و فعالیت‌هایی که انجام داد، برتری یافت. از جمله این اقدامات:

۱- ساخت مسجد بزرگی در صافیتا به نام جامع الامام الحسین علیه السلام و این تنها مسجد جامع صافیتا بود که اگر وجود انجمن نبود ساخت مسجد جامع در صافیتا به علل بسیاری دشوار بود.

۲- بازگشایی آسایشگاهی برای سالمندان.

۳- گشایش حسینیّه و سیعی برای برپایی مناسبت‌های دینی و قومی.

۴- ایجاد قبرستانی وسیع در بلندیهای مشرف بر صافیتا در سمت شرق که انجمن آن را از املاک دولتی گرفته و در آن دو غرفه بنا کرد که تشییع‌کنندگان در روزهای بارانی در آن پناه گیرند.

۱- برگرفته از نامه آقای محمد حسن هلال رئیس انجمن جعفریه صافیتا.

تشیع در سواحل شام □ ۲۳۷

۵- دستیابی به خودروی امداد مخصوص برای انتقال بیماران و مردگان.

۶- انجمن کمکهای مالی برای احداث مساجدی در روستاهای مجاور ارائه می‌کرد و کمکهای مالی ماهیانه به امامان جماعت و مؤذنان این مساجد می‌پرداخت.

۷- انجمن صدقات ماهیانه‌ای به خانواده‌های فقیر تحت پوشش و نیازمندان می‌داد در کنار کمکهایی که در مناسبتهای دینی و اعیاد ارائه کرد. اما اقدام افتخارآمیز انجمن، بیمارستان مجتبی خیری بود که آن را در بلندیهای سمت غرب صافیتا بنا کرد. این بیمارستان از دو طبقه تشکیل شده بود و بیشتر از پنجاه تخت و دو اتاق عمل که یکی برای زنان و زایمان بود به آن افزوده شد. درمانگاه مجهز به دستگاه اشعه و سیستم آزمایشگاهی بود.

در بیمارستان بیش از بیست پرستار مرد و زن و دو پزشک دائمی کار می‌کردند، گذشته از پزشکان متخصص که انواع عملهای جراحی را در بیمارستان انجام می‌دادند. بیمارستان، معالجه بیماران فقیر را رایگان انجام می‌داد. همچنین از سایر بیماران هزینه‌ای متناسب با وضعیت مادی بیمار دریافت می‌کرد و نیز اتاقی برای امداد رسانی عمومی وجود داشت که طبابت و درمانی رایگان به مردم ارائه می‌داد.

از اموری که انجمن آن را تثبیت کرد و از آثار پسندیده آن می‌باشد، توسعه اندیشه تقارب میان مسلمانان و مسیحیان در صافیتا است انجمن دیدارهای بسیاری میان دو طرف برقرار کرد و به پاس کوششهای انجمن در این زمینه، پاتریارک هزیم - پاتریارک ارتودوکس روم - هنگامی که ده سال پیش از صافیتا دیدن می‌کرد بازدید ویژه‌ای به انجمن اختصاص داد و

۲۳۸ □ تاریخ شیعه در شام

از اقدامات آن تحسین کرد و این توجه کریمانه‌ای است که دلالتها و معانی بسیاری دربردارد.

از این گزارش مختصری که از فعالیتها و اقدامات انجمن‌های جعفریه در ساحل ارائه کردیم برای ما روشن می‌شود که محور اهتمام این انجمنها احداث مساجد و سپس اعمال خیریه بود و اینها بی شک کارهایی قابل تقدیر است، ولی در مقابل در بسیاری از امور که در نهایت اهمیت بودند کوتاهی فراوانی داشتند از جمله: تعیین اشخاصی برای امامت مساجدی که انجمنها در بنا و احداث آنها تلاش کرده بودند، همچنین نپرداختن به هیچ امری که در شأن نشر و گسترش مذهب جعفری باشد.

از طرفی هر یک از طوایف دینی در ساحل سوریه مدرسه‌ای مخصوص داشتند که در خلال آن نشر و آموزش مبادی مذهبی دینشان با آزادی تمام صورت می‌گرفت این مدارس عبارت بودند از:

مدرسه	نوع	مکان	گروهی که مدرسه به آن وابسته بود
امریکایی	پسران	لاذقیه	انجیلیها(پروتستانها)
امریکایی	دختران	لاذقیه	انجیلیها
سرزمین مقدس (ثیراسانتا)	پسران	لاذقیه	کاتولیکها
خانواده مقدس (سنت فامیلی)	دختران	لاذقیه	کاتولیکها
کرملیت	دختران	لاذقیه	یسوعیون
روم	دختران	لاذقیه	ارتودوکها

تشیع در سواحل شام □ ۲۳۹

مدرسه	نوع	مکان	گروهی که مدرسه به آن وابسته بود
روم	پسران	لاذقیه	ارتودوکسها
ارتودوکسی وطنی	پسران	لاذقیه	ارتودوکسها
خیریه اسلامی	پسران	لاذقیه	اسلام - سنی
خانواده مقدس لائیک(سکولار)	دختران پسران	بانیاس طرطوس	کاتولیکها یسوعیون

و غیره...

در همین حال انجمن جعفری لاذقیه که قدیمی‌ترین انجمن در ساحل بود. هیچ مدرسه‌ی مخصوص به خود نداشت، با آگاهی به این که اهداف انجمن بر طبق نظام‌نامه داخلی آن «بنای مدارس دینی و گسترش آموزش دینی در مدارس علویان بر طبق مذهب جعفری» بود^۱. و اگر انجمن جعفری لاذقیه از ابتدای شکل‌گیری مدرسه‌ای مخصوص به خود دایر می‌کرد که در آن آموزش دینی بر طبق مذهب جعفری صورت می‌گرفت، البته گروه گروه از آن فارغ التحصیل می‌شد و امروز نقش و نفوذش در جامعه وجود می‌داشت و پایه‌هایی قوی برای مذهب جعفری می‌بود؛ ولی انجمن به علت‌های نامعلومی از این جهت کوتاهی کرد و این از ایراداتی است که بر او وارد است. شاید ضعف امکانات مادی را بهانه کنند، ولی این عذر آنها را از مسؤلیت این کوتاهی معاف نمی‌سازد، به خصوص زمینی که مسجد بزرگ امام جعفر صادق در آن احداث شد ممکن بود که

۱- نظام‌نامه داخلی انجمن.

بخشی از این زمین را جدا کرده و به بنای مدرسه اختصاص دهند. از دیگر ایرادات این است که انجمن در اعزامهای علمی به حوزه‌های دینی در عراق کوتاهی کرد، زیرا بعد از اولین اعزامی که در نتیجه آن، محمود مرهج، فضل غزال، سلیمان عباس و احمد زکی تفاحه فارغ‌التحصیل شدند، دیگر هیچ طلبه‌ای به عراق فرستاده نشد و این کوتاهی است که هیچ چیزی آن را توجیه نمی‌کند.

همچنین از جمله ایرادات این است که بیشتر اعضای انجمن که از مشایخی جلیل‌القدر بودند و از شهرتی خوب و منزلتی والا در محیط اجتماعی خود بهره‌مند بودند تلاش کافی در راه نشر مذهب جعفری به خرج ندادند و با دوراندیشی و تصمیم‌گیری قوی و موضع‌گیرهای محکم به آن دعوت نمی‌کردند. امام جعفر صادق علیه‌السلام فرموده است: «خدا رحمت کند قومی را که چراغ و منار باشند و با اعمال خویش و به کارگیری توان خویش به سوی ما دعوت کنند»^۱.

امّا مهمّتر از همه اینها، انجمن موضع مدبرانه‌ای نسبت به روحانی‌نماها اتخاذ نکرد، بلکه در بسیاری موارد با آنها مدارا و فروتنی کرد به طوری که به آنها اجازه داد تا به نفوذ خود با آزادی تمام ادامه دهند و نیروی با نفوذی در میان مردمان بی‌سواد گردند، در حالی که محدود ساختن فعالیت آنها و جلوگیری از نفوذ آنها در نهایت سادگی و آسانی برای انجمن امکان داشت، به خصوص که همان سلاح بُرنده یعنی فرمان قانونی شماره ۳۳ و اصلاحیه‌های آن در خصوص تنظیم لباس مردان دین [روحانیون] هنوز در دست آنها بود زیرا هیأتی که به موجب این

۱- ابن شعبه حرّانی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۲۱.

تشیع در سواحل شام □ ۲۴۱

دستورالعمل برای بررسی صلاحیت کسانی که در لباس روحانیت به سر می‌برند، تشکیل شد همان انجمن و برخی از اعضای آن بودند و اگر این هیأت به وظیفه خود به طرز صحیح و کامل و بدون مدارا و فروتنی اقدام می‌نمود امور بسیاری تغییر می‌کرد، و ما امروزه این جمعیت بسیار زیاد را نمی‌دیدیم که لباس روحانیت به تن می‌کنند بدون داشتن صلاحیتی مانند آنچه فرمان قانونی شماره ۳۳ و اصلاحیه شماره ۳ آن و بیانیه شماره ۸ تعیین کرده‌اند، لیکن انجمن به واسطه این رفق و مدارا با این افراد فرصت تاریخی را از دست داد که جبران نمی‌شود به طوری که به این روحانی‌نماها اجازه داد با آزادی تمام به نفوذ خود ادامه دهند تا در طی ایام قدرتی دارای نفوذی حقیقی و تأثیری فعال گردند و بزرگترین دلیل بر قدرت و نفوذ آنها این است که توانستند فعالیت انجمن جعفریه لاذقیه را که قدمهای بلندی به جلو برداشته بود با رکود مواجه سازند و تلاشها و کوششهای آن را تباه سازند و با کمال تأسف باید بگوییم:

«انجمنهای جعفریه در ساحل سوریه کاری در راه اشاعه مذهب جعفری و توسعه آن انجام ندادند، در حالی که کارهای بسیاری از آنها انتظار می‌رفت».

اگر چه پاره‌ای موانع بر سر راه آنها پدید آمد اما برخی از این موانع به سبب سهل‌انگاری و مدارا و کوتاهی انجمنها بود. و امروز بر انجمنهای جعفری لازم است به اقدامات اصلاحی دست بزنند که در بردارنده خط‌مشیها و اسلوبهای عملی انجمن باشد و فعالیتهای خود را بار دیگر بر پایه‌هایی حقیقی حساب شده با توجه و دقت آغاز کنند در حالی که از تجربه‌های گذشته نیز استفاده کنند «و قُلْ اَعْمَلُوا فِی سَبِيلِ اللّٰهِ عَمَلِكُمْ و رسوله و المؤمنون».

۲۴۲ □ تاریخ شیعه در شام

فصل چهارم

معرفی برخی از شخصیت‌های شیعه در ساحل و تألیفات آنها

۲۴۴ □ تاریخ شیعه در شام

در پایان این پژوهش به صورت بسیار مختصری شرح احوال بعضی از نویسندگان معاصر شیعه در منطقه ساحل سوریه و آثار چاپ شده ایشان پیرامون اهل بیت علیهم السلام و فقه جعفری را ارائه می‌کنیم.

شریف عبدالله (متوفی ۱۳۹۵ هـ / ۱۹۷۵ م): تأسیس انجمن جعفریه لاذقیه به همت او باز می‌گردد. نسب او به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌رسد بر اساس شجره‌نامه زیر:

«عبدالله بن حسن بن فضل بن علوی بن محمد بن سهل بن محمد بن احمد بن سلیمان بن عمر بن محمد بن سهل بن عبدالرحمن مولی خيله، بن عبدالله بن علوی بن محمد - مولی دویله - بن علی بن محمد الفقیه المقدم، بن علی بن محمد صاحب رباط بن علی بن علوی بن محمد بن علوی بن عبدالله بن احمد المهاجر بن عیسی بن محمد بن علی العریضی ابن سیدنا الامام جعفر الصادق ابن سیدنا الإمام محمد الباقر ابن سیدنا الامام علی زین العابدین ابن سیدنا امیرالمؤمنین الحسن^۱ [!؟] ابن السیدة فاطمة الزهراء بنت سید المرسلین سیدنا محمد (ص)، و ابن امیرالمؤمنین سیدنا علی بن ابی طالب علیه السلام»^۲.

شریف عبدالله از علمای برجسته و دارای دانشی فراوان و استدلالی قوی بود. عمر او در راه نشر فرهنگ اسلامی و اقدام در وحدت صفوف اسلامی و نزدیک کردن مذاهب به یکدیگر گذشت. در سال ۱۳۴۷ هـ /

۱- به احتمال زیاد به جای حسن «حسین» صحیح است شاید اشتباهاً حسن چاپ شده.
۲- در باره نسب شریف عبدالله به کتاب وی، صدق الخبر فی خوارج قرن الثانی عشر مراجعه کنید.

۲۴۶ □ تاریخ شیعه در شام

۱۹۲۹ م در لاذقیه مجله المرشد العربی را منتشر ساخت که شرکت فعّالی در نشر فرهنگ صحیح اسلامی داشت و همین طور تعدادی تألیفات ارزشمند به چاپ رسانید که عبارتند از:

۱- کتاب صدق الخبر فی خوارج القرن الثانی عشر، منتشر شده در چاپخانه کومین، لاذقیه، ۱۳۴۶ هـ / ۱۹۲۸ م.

این کتاب از مهمّترین کتابها و مراجع اساسی در ردّ بر وهابیت است.
۲- حکم مبتدع معتقدات القادیانین، چاپ شده در چاپخانه کومین، لاذقیه، ۱۳۵۰ هـ / ۱۹۳۲ م.

جزوه‌ای است مشتمل بر جواب شریف عبدالله به سؤالی که از دمشق رسیده بود در باره حکم بدعت‌گذار اعتقادات قادیانی و کسانی که دعوت او را تأیید کنند و سخنان او را نشر دهند.

۳- تحت رایة لا اله الا الله محمد رسول الله، چاپخانه ارشاد، لاذقیه، ۱۳۵۷ هـ / ۱۹۳۸ م.

۴- شریف عبدالله همچنین تعدادی منشورات اصلاحی در موضوعات گوناگون منتشر ساخت و در مناسبت‌های مختلف آنها را توزیع کرد که تعدادی از آنها را در آرشیو نگهداری کرده‌ایم.

شریف عبدالله - رحمه الله علیه - ظهر پنج شنبه اول ذی حجه ۱۳۹۵ / چهارم کانون اول ۱۹۷۵ درگذشت و در ست زینب در کنار مادر بزرگش دفن شد.

شیخ عبدالعزیز کنعان: او از خانواده‌ای سرشناس و سنی مذهب در روستای زنفوفه، در نزدیکی الحفه از منطقه لاذقیه، بود. محبت او به اهل بیت او را داشت تا به مذهب تشیع گردن نهاده و به فراگیری فقه جعفری در نجف اشرف پردازد. او یکی از دعوت‌کنندگان مخلص مذهب جعفری

معرفی برخی از شخصیت‌های شیعه ... □ ۲۴۷

بود و بدین سبب با سختی و فشار بسیاری روبه‌رو شد و به طور وقیحانه‌ای با او درگیر شدند.

او امام و خطیب مسجد جامع صلفه و الحفه و مدرّس دینی در الحفه و لاذقیه بود. وی - که خدایش رحمت کند - در آغاز دهه هشتاد درگذشت و از آثار قلمی خود دو جزوه کوچک برای ما باقی گذاشته که در آنها برخی از خطبه‌ها و دروس دینی را که به طلاب و شاگردانش آموزش می‌داد جمع کرده است که عبارتند از:

۱- *مکاتة الاخلاق* ۱۹۴۷ م، عنوان این جزوه خود بر محتوای آن دلالت می‌کند.

۲- جبرئیل یسأل و الحیب محمد یحیب. ۱۹۶۹ م.

شیخ عبدالرحمن الخیر ۱۳۲۲-۱۴۰۶ هـ / ۱۹۰۴-۱۹۸۶ م: او بازمانده خانواده معروفی بود که به علم و فرهنگ و شیخوخیت شهرت داشتند. در قردادحه از توابع منطقه لاذقیه در سال ۱۳۲۲ / ۱۹۰۴ م به دنیا آمد. همانند همه پسران روستایی در مکتب به فراگیری پرداخت، سپس در مدرسه رشادیه «قردادحه» و پس از آن در «عنازه» به تحصیل ادامه داد. در سال ۱۹۳۱ مدرک صلاحیت تدریس - در بخش دوم را گرفته و مدّتی به عنوان معلّم مشغول به کار شد. سپس در سال ۱۹۴۳ شغل معلّمی را رها کرد و در بخش مدیریت اداره توتون و تنباکو به عنوان مدیر تامّ‌الاختیار در لاذقیه مشغول به کار شد و در این کار خود باقی ماند تا در سال ۱۹۶۳ م بازنشست شد. در دمشق به طور دائم اقامت گزید و در وزارت اوقاف به عنوان مدرّس دینی به تدریس پرداخت. یکی از اشخاص بد از شهرت ادبی و مکانت علمی و دینی وی سوء استفاده کرده و سخنان ناروایی را با امضای وی به چاپ رسانید که حاکی از سوء نیت او بود و

۲۴۸ □ تاریخ شیعه در شام

هدف او ایجاد دشمنی و کینه‌توزی در دلها و تحریک آنها و گسترش تفرقه بود.

شیخ عبدالرحمن قلمش را علیه منحرفان و توطئه‌گران و کسانی به کار برده بود که شعله‌های کینه‌توزانه قوم‌گرایی را از روی جهل یا به واسطه سوء نیت، برمی‌انگیختند، و او در این عرصه اعتبار و اهمیتی داشت.

شیخ - که خدایش رحمت کند - در صبح پنجشنبه ۱۸ حزیران ۱۹۸۶ / ۱۱ شوال ۱۴۰۶ در دمشق درگذشت و بنا به وصیتش در مقبره سیده زینب دفن شد. او تألیفات متعددی دارد که برجسته‌ترین آنها عبارتند از:

۱- کتاب الصلاة و الصیام وفق المذهب الجعفری، از مشهورترین تألیفات اوست که اولین بار در سال ۱۳۸۳-۱۹۶۳ م چاپ شد و بارها تجدید چاپ گردید که آخرین آنها (چاپ نهم) در سال ۱۹۹۱ بود.

۲- تحفة المؤمن فی فضل یوم الجمعة و اشهر رجب و شعبان و رمضان و الأعمال و الاذکار المسنونة فیها، ۱۳۸۶ هـ / ۱۹۶۶ م. کتابی منحصر به فرد در این زمینه است. وی عواید آن را به حساب مسجد امام جعفر صادق علیه السلام در لاذقیه واریز کرده بود.

۳- من نداء الایمان، مجموعه مقالاتی از شیخ است که در روزنامه‌ها چاپ و یا از رادیو پخش شده بود.

۴- موقف الإسلام من الإجهاض والتعقیم.

۵- مناسک الحج علی المذاهب الخمسه، چاپ وزارت اوقاف، دمشق، ۱۴۰۰ هـ / ۱۹۸۰ م.

۶- من تراث الشیخ عبدالرحمن الخیر، مجموعه مقالات شیخ است که پسرش هانی الخیر در سال ۱۹۸۷ م بعد از مرگ او جمع‌آوری و منتشر ساخت.

معرفی برخی از شخصیت‌های شیعه ... □ ۲۴۹

۷- شیخ تألیفات خطی بسیاری دارد که امیدواریم به زودی نور را ببیند
- انشاءالله -.

محمد علی اسبر: در سال ۱۹۱۵ م در روستای بشکوح از توابع جبله به دنیا آمد. آموزش ابتدایی را در روستای عین الشقاق گذرانید، و در سال ۱۹۴۵ معلّم مدارس ابتدایی شد. سپس آموزش را رها کرده و کارمند حسابداری در مدیریت منطقه جبله شد. در سال ۱۹۷۵ به واسطه رسیدن به سن قانونی ناچار به بازنشستگی شد و دست به نگارش و تألیف زد. او یکی از مؤسسان انجمن خیریه امام علی الرضا در جبله بود و اکنون رئیس آن است. او با شجاعت بی نظیر به مقابله با انحرافات مشایخ پرداخت و بر ضد آنها کتاب مشهور - تقالیدنا و عاداتنا - را نوشت. به واسطه نوشتن این کتاب مشایخ به شدت به ستیز با او پرداختند و او را مرتدّ شمرده و علیه او کتابی خطی با عنوان *الزرد علی المرتدّ* نوشتند. محمد علی اسبر از برجسته‌ترین نویسندگان ساحل سوریه و مشهورترین آنها در عالم اسلام محسوب می‌شود و کتابخانه اسلامی به داشتن تعدادی از تألیفات ارزشمند او بی‌نیاز شده است. تألیفاتی که با پذیرش عمومی بی‌نظیری روبه‌رو شد و برجسته‌ترین آنها عبارتند از:

۱- *ابوطالب عملاق الإسلام الخالد*، ۱۳۹۶ هـ / ۱۹۷۶ م.

۲- *سطور مضمیة من الإمام الصادق و حیاتنا و تقالیدنا*، ۱۹۸۰ م.

۳- *اهل قرأت اباذر*، ۱۹۸۱ م.

۴- *اهل بیت رسول الله فی دراسة حدیثه*، ۱۹۹۰ م. این کتاب از برترین

تألیفات اوست، که نسخه‌های آن در کمتر از دو ماه پس از انتشار نایاب شد.

۵- *اجداد رسول الله*، ۱۹۹۱ م.

۲۵۰ □ تاریخ شیعه در شام

۶- بطلا العقيدة و الجهاد حمزة بن عبدالمطلب، جعفر بن ابی طالب، ۱۹۹۱ م.
۷- علی فی القرآن و السنة، ۱۹۹۲ م.

شیخ سلمان حسن سلمان: او در سال ۱۹۱۷ م در روستای بسین در منطقه قرداحه به دنیا آمد و در نزد شیوخ روستا به فراگیری علوم پرداخت. هیأتی که به موجب فرمان شماره ۸ مورخ ۱۷ شوال ۱۳۷۱ / ۹ تموز ۱۹۵۲ م موظف به بررسی صلاحیت دینی مشایخ شده بود، وی را احضار کرد؛ اما وی با موفقیت از آن بیرون آمد و هیأت مزبور اجازه پوشیدن لباس روحانیون مسلمان را بر طبق مذهب جعفری به وی اعطا کرد از تألیفات او:
- رحلة الحج الی بیت الله الحرام و البلد الامین، چاپ بیروت، ۱۹۷۴ م.

شیخ محمود صالح: خطیب مسجد جامع الزهراء و مسجد جامع الحسین (علیه السلام) در بانیاس بود از تألیفات وی:
۱- النبأ الیقین عن العلویین، ۱۳۸۱ هـ / ۱۹۶۱ م.

این کتاب او ما را به یاد کتاب تاریخ العلویین محمد امین غالب الطویل می اندازد به جهت تشابهی که در موضوع دو کتاب وجود دارد.
۲- المختصر الجامع فی الفقه الجعفری.

این کتاب را با شراکت شیخ عبداللطیف الخیر در سال ۱۳۷۱ هـ / ۱۹۵۲ م منتشر ساخت و بخشی از عواید حاصل از فروش آن را به انجمن خیریه جعفریه لاذقیه اختصاص دادند.

شیخ کامل حاتم: شیخ کامل حاتم در سال ۱۹۲۰ م در روستای بسنادا از توابع منطقه لاذقیه به دنیا آمد. آموزش مقدماتی را نزد پدرش فرا گرفت، سپس آموزش را در مدرسه روستا ادامه داد.
وی از مؤسسان انجمن جعفریه لاذقیه و یکی از اعضای هیأتی بود که به موجب بخشنامه شماره ۸ مورخ ۱۷ شوال ۱۳۷۱ / ۹ تموز ۱۹۵۲ م

معرفی برخی از شخصیت‌های شیعه ... □ ۲۵۱

تشکیل شد تا به بررسی صلاحیت کسانی که در لباس روحانیت بر طبق مذهب جعفری به سر می‌برند، پردازد. شیخ مدتی طولانی در روستای مشقینا از توابع ناحیه عین‌البیضا اقامت داشت. وی دارای تألیفات دینی و تربیتی متعددی است از جمله:

۱- *الموجز المبين في معرفة اصول وفروع الدين على مقتضى فقه الجعفرى*، چاپ لاذقیه، سال ۱۳۷۱ هـ / ۱۹۵۱ م.

۲- کتاب، *علی فی الواجب و الأخلاق و الفضیله*، چاپ لاذقیه، ۱۳۸۲ هـ / ۱۹۶۲ م.

۳- *الموجز المبين في المعاملات على مقتضى الفقه الجعفرى*، چاپ لاذقیه ۱۹۶۵ م.

۴- *یا آل طه*، قصیده‌ای طولانی است که در جزوه کوچکی چاپ شده و تاریخ انتشار آن ذکر نشده است.
۵- *کلماتی*، چاپ در سال ۱۹۷۵.

۶- *الحج والعمرة على مقتضى المذهب الجعفرى*، چاپ دمشق، ۱۹۹۰ هـ.
شیخ محمود مرهج الفاطمی: وی در سال ۱۹۲۹ در روستای بحنین در خانواده‌ای که در محیط خود - توابع طرطوس - به علم و ادب معروف بود، به دنیا آمد، فقه جعفری را در نجف اشرف فراگرفت و او اولین طلبه‌ای از ناحیه ساحل بود که در نجف به تحصیل پرداخت.

هم اکنون به عنوان امام و خطیب مسجد جامع امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در طرطوس اشتغال دارد از تألیفات او:

۱- *اصفی المناهل فی جواب السائل*، تاریخ انتشار آن ذکر نشده است، این کتاب مشتمل بر جوابهای شیخ به سؤالات دینی است که پاسخ آنها از وی خواسته شده است.

۲۵۲ □ تاریخ شیعه در شام

۲- النشر الجوهري الموجز عن احكام المذهب الجعفري، ۱۹۷۴ م.
كليۀ اطلاعات ما در بارۀ شخصيتهايي كه از آنها گفتگو كرديم بر گرفته
از دو كتاب ماست:

۱- معجم المؤلفين في ساحل السورى.

۲- الحياة الأدييه في ساحل السورى.

این دو كتاب در دست چاپ هستند.